

فهرست مطالب

8.....	سوره زخرف
11.....	آیه (1) تا (8) و ترجمه
12.....	تفسیر:
19.....	آیه (9) تا (14) و ترجمه
20.....	تفسیر:
27.....	نکته:
30.....	آیه (15) تا (19) و ترجمه
30.....	تفسیر:
37.....	آیه (20) تا (22) و ترجمه
37.....	تفسیر:
42.....	آیه (23) تا (25) و ترجمه
42.....	تفسیر:
46.....	آیه (26) تا (30) و ترجمه
46.....	تفسیر:
53.....	آیه (31) و (32) و ترجمه
53.....	تفسیر:
56.....	نکته:
60.....	آیه (33) تا (35) و ترجمه
60.....	تفسیر:
63.....	نکته ها:
68.....	آیه (36) تا (40) و ترجمه
68.....	تفسیر:
75.....	آیه (41) تا (45) و ترجمه
75.....	تفسیر:

80.....	نکته:
82.....	آیه (46) تا (50) و ترجمه
82.....	تفسیر:
88.....	آیه (51) تا (56) و ترجمه
88.....	تفسیر:
96.....	آیه (57) تا (62) و ترجمه
97.....	شان نزول:
98.....	تفسیر:
105.....	آیه (63) تا (65) و ترجمه
105.....	تفسیر:
110.....	آیه (66) تا (69) و ترجمه
110.....	تفسیر:
115.....	آیه (70) تا (73) و ترجمه
115.....	تفسیر:
122.....	آیه (74) تا (80) و ترجمه
122.....	تفسیر:
129.....	آیه (81) تا (85) و ترجمه
129.....	تفسیر:
135.....	نکته ها:
137.....	آیه (86) تا (89) و ترجمه
137.....	تفسیر:
142.....	سوره دخان
145.....	آیه (1) تا (8) و ترجمه
146.....	تفسیر:
155.....	نکته:

157.....	آیه (9) تا (16) و ترجمه
158.....	تفسیر:
161.....	نکته:
166.....	آیه (17) تا (21) و ترجمه
166.....	تفسیر:
172.....	آیه (22) تا (29) و ترجمه
172.....	تفسیر:
182.....	آیه (30) تا (33) و ترجمه
182.....	تفسیر:
187.....	آیه (34) و (36) و ترجمه
189.....	نکته:
191.....	آیه (37) تا (39) و ترجمه
191.....	تفسیر:
194.....	نکته:
197.....	آیه (40) تا (42) و ترجمه
197.....	تفسیر:
200.....	آیه (43) تا (50) و ترجمه
200.....	تفسیر:
204.....	نکته:
206.....	آیه (51) تا (57) و ترجمه
206.....	تفسیر:
211.....	نکته:
214.....	آیه (58) و (59) و ترجمه
214.....	تفسیر:
216.....	نکته ها:

218.....	سوره جاثیه
220.....	آیه (1) تا (6) و ترجمه
221.....	تفسیر:
229.....	آیه (7) تا (10) و ترجمه
229.....	تفسیر:
235.....	آیه (11) تا (15) و ترجمه
236.....	تفسیر:
244.....	آیه (16) تا (20) و ترجمه
245.....	تفسیر:
252.....	تفسیر:
259.....	نکته ها:
264.....	آیه (24) و (25) و ترجمه
264.....	تفسیر:
270.....	آیه (26) تا (31) و ترجمه
271.....	تفسیر:
280.....	آیه (32) تا (37) و ترجمه
281.....	تفسیر:
287.....	سوره احقاف
289.....	آیه (1) تا (3) و ترجمه
289.....	تفسیر:
292.....	آیه (4) تا (6) و ترجمه
292.....	تفسیر:
298.....	آیه (7) تا (10) و ترجمه
299.....	تفسیر:
307.....	آیه (11) تا (14) و ترجمه

308.....	شان نزول:
310.....	تفسیر:
316.....	آیه (15) و (16) و ترجمه
316.....	تفسیر:
324.....	نکته ها:
328.....	آیه (17) تا (19) و ترجمه
328.....	تفسیر:
332.....	نکته:
334.....	آیه (20) و ترجمه
334.....	تفسیر:
335.....	نکته ها:
340.....	آیه (21) تا (25) و ترجمه
341.....	تفسیر:
348.....	آیه (26) تا (28) و ترجمه
348.....	تفسیر:
353.....	آیه (29) تا (32) و ترجمه
354.....	شان نزول:
356.....	تفسیر:
360.....	نکته ها:
363.....	آیه (33) تا (35) و ترجمه
363.....	تفسیر:
370.....	نکته:
374.....	سوره محمد
378.....	آیه (1) تا (3) و ترجمه
378.....	تفسیر:

384.....	آیه (4) تا (6) و ترجمه
384.....	تفسیر:
392.....	نکته ها:
392.....	1 - مقام والای شهیدان
396.....	2 - اهداف جنگ در اسلام
397.....	3 - احکام اسرای جنگی
412.....	آیه (7) تا (11) و ترجمه
412.....	تفسیر:
419.....	آیه (12) تا (14) و ترجمه
419.....	تفسیر:
426.....	آیه (15) و ترجمه
426.....	تفسیر:
429.....	نکته ها:
431.....	آیه (16) تا (19) و ترجمه
432.....	تفسیر:
439.....	نکته:
446.....	آیه (20) تا (24) و ترجمه
447.....	تفسیر:
453.....	نکته ها:
456.....	آیه (25) تا (28) و ترجمه
456.....	تفسیر:
462.....	آیه (29) تا (31) و ترجمه
462.....	تفسیر:
468.....	آیه (32) تا (34) و ترجمه
468.....	تفسیر:

471.....	نکته:
474.....	آیه (35) و ترجمه
474.....	تفسیر:
477.....	آیه (36) تا (38) و ترجمه
477.....	تفسیر:

سوره زخرف

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و 89 آیه است

محتوای سوره زخرف:

سوره زخرف از سوره های مکی است تنها در مورد آیه 45 این سوره جمعی از مفسران گفتگو کرده، آن را مدنی دانسته اند، شاید به این دلیل که بحث آن بیشتر مربوط به اهل کتاب است، و یا مربوط به داستان معراج، و هر کدام از این دو باشد متناسب با مدینه است، و به خواست خدا در تفسیر این آیه مطلب را روشن خواهیم کرد.

به هر حال طبیعت سوره های مکی که بیشتر بر محور اعتقادات اساسی اسلامی دور می زند و از مبدا و معاد و نبوت و قرآن و انذار و بشارت بحث می کند در آن منعکس است.

مباحث این سوره را به طور فشرده می توان در هفت بخش خلاصه کرد: بخش اول: سرآغاز سوره است که از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام (ﷺ) و برخورد نامطلوب افراد نادان در برابر این کتاب آسمانی سخن می گوید.

بخش دوم: قسمتی از دلایل توحید را در (آفاق) و نعمتهای گوناگون خداوند را بر انسانها برمی شمرد.

بخش سوم: همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک و نفی نسبت‌های ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه، و خرافاتی همچون تنفر از دختران یا ملائکه را دختران خدا پنداشتند تکمیل می‌کند.

در بخش چهارم: برای مجسم ساختن این حقایق قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می‌کند، و مخصوصاً روی زندگی ابراهیم (علیه السلام)

و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) تکیه می‌کند.

در بخش پنجم: مسأله معاد و پاداش مؤمنان و سرنوشت شوم کفار مطرح شده و با تهدیدها و انذارهای قوی مجرمان را هشدار می‌دهد.

بخش ششم: این سوره که از مهمترین بخشهای آن است ناظر به ارزشهای باطلی است که حاکم بر افکار افراد بی‌ایمان بوده و هست که به خاطر این ارزشهای بی‌اساس در ارزیابی خود درباره مسائل مهم زندگی گرفتار انواع اشتباه می‌شوند، تا آنجا که انتظار دارند قرآن مجید نیز بر یک مرد ثروتمند نازل شده باشد، چرا که شخصیت را در ثروت می‌شمردند، قرآن مجید در آیات متعددی از این سوره این تفکر احمقانه را درهم می‌کوبد، و ارزشهای والای اسلامی و انسانی را مشخص می‌کند.

بخش هفتم: که در غالب سوره‌ها وجود دارد بخشی است از مواعظ و اندرزهای مؤثر و پربار برای تکمیل کردن بخشهای دیگر، تا مجموع آیات سوره را به صورت معجون شفا بخش کامل در آورد و نیرومندترین تاءثیر را در شنونده بگذارد.

نام سوره از آیه 35 سوره گرفته شده که از ارزشهای مادی و زخرف (طلا و مانند آن) سخن می‌گوید.

فضیلت تلاوت سوره

در احادیث اسلامی در کتب مختلف تفسیر و حدیث فضیلت بسیاری برای تلاوت این سوره ذکر شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم: (من قرء سورة الزخرف کان ممن یقال له یوم القیامة یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغير حساب): (کسی که سوره زخرف را تلاوت کند از کسانی است که روز قیامت به این خطاب مخاطب می شود:

ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غمی، بدون حساب وارد بهشت شوید).

البته خطاب یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون همان چیزی است که در آیه 68 این سوره آمده، و جمله (ادخلوا الجنة) از آیه 70 گرفته شده، و جمله (بغير حساب) از لوازم کلام و آیات دیگر قرآن است. در هر صورت این بشارت بزرگ و فضیلت بی حساب تنها با تلاوت خالی از اندیشه و ایمان و عمل حاصل نمی شود، چرا که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه، و ایمان و (عمل) ثمره ای از آن است.

آیه (1) تا (8) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(حم) (1) (والكتب المبين) (2) (إنا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون)
(3) (وإنه في أم الكتب لدينا لعلی حکیم) (4) (أفنضرب عنكم الذكر صفحا
إن كنتم قوما مسرفين) (5) (وكم أرسلنا من نبي في الأولين) (6) (وما
يأتيهم من نبي إلا كانوا به يستهزؤن) (7) (فأهلكنا أشد منهم بطشا و مضى مثل
الأولين) (8)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حم.

2 - سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است.

3 - که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید.

4 - و آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما است که بلند پایه و حکمت

آموز است.

5 - آیا این ذکر(قرآن) را از شما بازگیریم به خاطر اینکه قومی

اسرافکارید؟

6 - چه بسیار از پیامبران را که (برای هدایت) در اقوام پیشین فرستادیم.

7 - ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را استهزا می

کردند.

8 - ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و

داستان پیشینیان قبلا گذشت.

تفسیر:

گناه شما مانع رحمت ما نیست!

در آغاز این سوره باز با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم، این چهارمین سوره ای است که با (حم) آغاز شده، سه سوره دیگر نیز با همین دو حرف شروع می شود که مجموعاً این هفت سوره (خانواده حم) را تشکیل می دهد که به ترتیب مؤ من - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه، و احقاف است.

درباره (حروف مقطعه) قبلاً بطور مشروح بحث کرده ایم (به جلد اول آغاز سوره بقره، جلد دوم اول آل عمران، جلد ششم اول اعراف و جلد بیستم آغاز سوره فصلت در مورد حم مراجعه فرمائید). در دومین آیه به قرآن مجید سوگند یاد کرده می فرماید: (قسم به این کتاب آشکار) (و الكتاب المبين).

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، و مفاهیمش روشن، و دلائل صدقش نمایان، و راههای هدایتش واضح و مبین است. که (ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید) (انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون).

عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده ترین زبانهای جهان برای بیان حقایق می باشد، و به خوبی می تواند ریزه کاریهای مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد.

و یا به معنی (فصاحت) آن است (چرا که یکی از معانی عربی همان (فصیح) است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلاي کلمات و جمله هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به خوبی درک کنند.

جالب اینکه در اینجا قسم و جواب قسم هر دو یک چیز است، به قرآن سوگند یاد می کند که این کتاب عربی قرار داده شده تا همگان به محتوایش پی برند شاید اشاره به این است که چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود، والاتر از قرآن خود قرآن است چرا که کلام خدا است و کلام خدا بیانگر ذات پاک او است.

تعبیر به (لعل) (شاید، و به این امید...) نه بخاطر این است که خداوند در تاءثیر قرآن تردیدی داشته، یا سخن از امید و آرزویی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است، نه، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است و اشاره به این است که نفوذ قرآن شرایطی دارد که با کلمه (لعل) اجمالا به آن اشاره شده (شرح بیشتر این معنی را در جلد سوم ذیل آیه 200 آل عمران گفته ایم).

سپس به بیان اوصاف سه گانه دیگری درباره این کتاب آسمانی پرداخته می گوید: (و آن در کتاب اصلی، در لوح محفوظ نزد ما است که بلند پایه و والا مقام و حکمت آموز است) (وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم).

در نخستین توصیف اشاره به این می کند که قرآن مجید در (ام الکتاب) در نزد پروردگار ثبت و ضبط است، چنانکه در آیه 22 سوره (بروج) نیز می خوانیم: بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ: (آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد).

اکنون به بینیم منظور از (ام الکتاب) یا لوح محفوظ چیست؟

واژه (ام) در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اینکه عرب به مادر (ام) می گوید بخاطر آن است که ریشه خانواده و پناهگاه

فرزندان است، بنابراین (ام الکتاب) (کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد، و همان لوحی است که نزد خداوند از هر گونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است، این همان کتاب (علم پروردگار) است که نزد او است و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته و همه کتب آسمانی در آن درج است و هیچکس به آن راه ندارد جز آنچه را که خدا بخواهد افشا کند.

این توصیف بزرگی است برای قرآن که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد او است.

و به همین دلیل در توصیف دوم می گوید: (این کتابی است والامقام) (علی).

و در توصیف سوم می فرماید: (حکمت آموز و مستحکم و متین و حساب شده است) (حکیم).

چیزی که از علم بی پایان حق سرچشمه گیرد باید واجد این اوصاف باشد. بعضی والا بودن و علو مقام قرآن را از این نظر دانسته اند که بر تمام کتب آسمانی پیشی گرفته، و همه را نسخ کرده، و در بالاترین مرحله اعجاز است.

بعضی دیگر مشتمل بودن قرآن را بر حقایقی که از دسترس افکار بشر بیرون است (علاوه بر حقایقی که همه کس از ظاهر آن می فهمد) مفهوم دیگری از علو قرآن شمرده اند.

این مفاهیم تضادی با هم ندارد و همه آنها در مفهوم (علی) والامقام جمع است.

این نکته نیز قابل توجه است که (حکیم) معمولاً وصف برای شخص است، نه برای کتاب، اما چون این کتاب آسمانی خود معلمی بزرگ و حکمت آموز است این تعبیر در مورد آن بسیار بجا است.

البته (حکیم) به معنی مستحکم و خلل ناپذیر نیز آمده است، و جمیع این مفاهیم در واژه مزبور جمع است و در مورد قرآن صادق می باشد، چرا که قرآن حکیم به تمام این معانی است.

در آیه بعد، منکران، و اعراض کنندگان از قرآن، را مخاطب ساخته می گوید: (آیا ما این قرآن را که مایه بیداری و یادآوری شما است از شما باز گیریم به خاطر اینکه قومی اسرافکار و افراطی هستید؟! (افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین)).

درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق، چیزی فروگذار نکرده اید، و مخالفت را به حد افراط و اسراف رسانده اید ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که اینها را مانع بر سر راه خود نمی بیند، باز هم این کتاب بیدارگر آسمانی و آیات حیاتبخش آن را پی در پی بر شما نازل می کند، تا دلہائی که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و این است مقام رحمت عامه و رحمانیت پروردگار که دوست و دشمن را در برمی گیرد.

جمله (افنضرب عنکم) به معنی (افنضرب عنکم) (آیا از شما باز داریم و منصرف سازیم) آمده است، چرا که وقتی سوار می خواهد مرکبش را از طریقی به جانب دیگری ببرد، آنرا با شلاق می زند، و لذا کلمه (ضرب) در این گونه موارد بجای (صرف) (منصرف ساختن) به کار می رود.

(صفح) در اصل به معنی جانب و طرف چیزی است، و به معنی عرض و پهنا نیز می آید، و در آیه مورد بحث به معنی اول است، یعنی آیا ما این قرآن را که مایه یادآوری است از سوی شما به جانب دیگری متمایل سازیم؟ (مسرف) از ماده (اسراف) به معنی تجاوز از حد است، اشاره به اینکه مشرکان و دشمنان پیامبر (ﷺ) در مخالفت و عداوت خود، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناختند.

سپس به عنوان شاهد و گواه بر آنچه گفته شد، و هم تسلی و دلداری پیامبر (ﷺ)، و در ضمن تهدیدی برای منکران لجوج در عبارتی کوتاه و محکم می فرماید: (چه بسیار از پیامبران را که برای هدایت در اقوام پیشین فرستادیم) **(و کم ارسلنا من نبی فی الاولین)**.

(ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء و مسخره می گرفتند) **(و ما یاتیهم من نبی الا کانوا به یستهزئون)**.

این مخالفتها و سخریه ها هرگز مانع لطف الهی نبود، این فیضی است که از ازل تا به ابد ادامه یافته، وجودی است که بر همه بندگان می کند، و اصلاً آنها را برای رحمت آفریده است **(ولذلك خلقهم)** (هود - 119).

به همین دلیل اعراض و لجاجت شما هرگز مانع لطف او نخواهد بود، و پیامبر (ﷺ) و مؤمنان راستین هم نباید دلسرد شوند که این اعراض از حق و پیروی از شهوات و هوی و هوس نیز سابقه طولانی دارد!

اما برای اینکه تصور نکنند که لطف بی حساب خداوند مانع مجازات آنها در پایان کار خواهد شد که مجازات نیز خود، مقتضای حکمت او است، در

آیه بعد می افزاید: (ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک و نابود کردیم (**فاهلکنا اشد منهم بطشا**).

(و داستان پیشینیان قبلا گذشت) (**ومضی مثل الاولین**).
در آیاتی که قبلا بر تو نازل کرده ایم، نمونه های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده اند، و شرح حال آنها از طریق وحی، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده، در میان آنها اقوامی بودند که از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند، با امکانات و ثروت و نفرات و لشگر و استعداد فراوان، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان، زورمندانی همچون قوم عاد و ثمود، اما بروید ویرانه های شهرهای آنها را ببینید، و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید، و از همه روشنتر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید.

(بطش) (بر وزن فرش) چنانکه (راغب) در (مفردات) می گوید:
به معنی (گرفتن چیزی است با قدرت) و در اینجا با کلمه (اشد) نیز همراه شده که نشانه قدرت و نیروی بیشتری است.

ضمیر در (منهم) به مشرکان عرب بازمی گردد که در آیات قبل مخاطب بودند، اما در اینجا به صورت غائب از آنها یاد می شود، چرا که لایق ادامه خطاب الهی نیستند.

بعضی از مفسران بزرگ جمله (مضی مثل الاولین) (سرانجام کار اقوام پیشین قبلا گذشت) را اشاره به مطالبی دانسته اند که در سوره قبل (سوره شوری) پیرامون گروهی از آنها آمده است، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بخصوص اینکه در سوره

شوری کمتر اشاره ای به سرگذشت اقوام پیشین شده، در حالی که در سوره های دیگر قرآن بحثهای مشروحی پیرامون آنها آمده است.

به هر حال این آیه شبیه چیزی است که در آیه 78 سوره قصص گذشت:
(اولم يعلم ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جمعا): (آیا قارون نمیدانست که خداوند اقوامی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند)؟!!

و یا آنچه در آیه 21 سوره (مؤ من) گذشت در آنجا که به مشرکان عرب هشدار داده می گوید: (اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشد منهم قوة و آثارا فی الارض فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق): (آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند پایان کار کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها از اینان نیرومندتر و مؤ ثرتر در زمین بودند، اما خداوند آنها را به گناهشان گرفت و کسی نبود که آنانرا از عذاب الهی نگهدارد).

آیه (9) تا (14) و ترجمه

(و لئن سألتهم من خلق السموت و الارض ليقولن خلقهن العزيز العليم) (9)
(الذى جعل لكم الارض مهذا و جعل لكم فيها سبلا لعلكم تهتدون) (10)
(و الذى نزل من السماء ماء بقدر فأنشربنا به بلدة ميتا كذلك تخرجون) (11) و
الذى خلق الا زوج كلها و جعل لكم من الفلك و الا نعم ما تركبون) (12)
(لستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم إذا استويتم عليه و تقولوا سبحن الذى
سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين) (13) (و إنا إلى ربنا لمنقلبون) (14)

ترجمه:

- 9 - هرگاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟
مسلمان می گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است.
- 10 - همان کسی که زمین را گاهواره و محل آرامش شما قرار داد و برای
شما در آن راههایی آفرید تا هدایت شوید (و به مقصد رسید).
- 11 - و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن
سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، و همینگونه در قیامت زنده می شوید!
- 12 - و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و
چهارپایان مرکبهای قرار داد که بر آن سوار شوید.
- 13 - تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را
هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است
کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم.
- 14 - و ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

تفسیر:

بخشی از دلائل توحید

از اینجا بحث پیرامون توحید و شرک شروع می شود، نخست از فطرت و سرشت آنها برای اثبات توحید کمک می گیرد، و بعد از دلائل موجود در نظام عالم هستی، و ضمن بیان پنج نمونه از مواهب پروردگار، حس شکرگزاری آنها را برمی انگیزد، و بعد به ابطال اعتقاد خرافی آنها پیرامون بتها و انواع شرک می پردازد.

در قسمت اول می فرماید: (هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده مسلما در پاسخ می گویند خداوند عزیز و علیم) (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض ليقولن خلقهن العزيز العليم).

این تعبیر که در چهار آیه از آیات قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است (عنکبوت آیه 61، لقمان آیه 25، زمر آیه 38، و زخرف آیه مورد بحث) از یکسو دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسانها است.

و از سوی دیگر دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمانها و زمین خدا است معترف بودند، و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت قائل نبودند.

و از سوی سوم این اعتراف پایه ای است برای ابطال عبودیت بتها، چرا که شایسته عبادت کسی است که خالق و مدبر عالم باشد، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند، بنابراین اعتراف آنها به خالقیت الله دلیل دندان شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود.

تعبیر به (عزیز و حکیم) که بیانگر قدرت مطلقه پروردگار و علم و حکمت او است گر چه یک تعبیر قرآنی است ولی مطلبی نبوده که مشرکان منکر آن باشند، چرا که لازمه اعتراف به خالقیت الله نسبت به آسمان و زمین، وجود این دو صفت برای خدا است، آنها حتی برای بتهایشان علم و قدرت قائل بودند تا چه رسد به خداوند که بتها را واسطه میان خود و او می دانستند.

سپس به پنج قسمت از نعمتهای بزرگ خدا که هر یک نمونه ای از نظام آفرینش و آیتی از آیات خدا است اشاره می کند.

نخست از زمین شروع کرده می فرماید: (همان خداوندی که زمین را برای شما گاهواره و محل آرامش قرار داد) **(الذی جعل لکم الارض مهدا)**.

واژه های (مهد و مهد) هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن و استراحت آماده شده است، و در اصل به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند، خواه گاهواره باشد یا غیر آن.

آری خداوند زمین را گاهواره انسان قرار داد، و در حالی که چندین نوع حرکت دارد در پرتو قانون جاذبه، و قشر عظیم هوائی که آن را از هر سو فرا گرفته، و عوامل گوناگون دیگر، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند، و می دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره گیری از نعمتهای دیگر است، بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی دادند هرگز این آرامش وجود نداشت.

و برای بیان نعمت دوم می افزاید: (او برای شما در زمین راههایی قرار داد تا هدایت شوید و به مقصد برسید) **(و جعل لکم فیها سبلا لعلکم تهتدون)**.

این نعمت که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است (سوره طه آیه 53، سوره انبیا آیه 31، و سوره نحل آیه 15) از نعمتهائی است که بسیار از آن غافلند، زیرا می دانیم تقریباً سراسر خشکیها را چین خوردگیهای بسیار فراگرفته و کوههای بزرگ و کوچک و تپه های مختلف آن را پوشانده است، و جالب اینکه در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگیهائی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوهها به کلی مایه جدائی بخشهای مختلف زمین گردند، و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است.

از این گذشته بسیاری از قسمتهای زمین بوسیله راههای دریائی به یکدیگر مربوط می شوند که این خود نیز در عمومیت مفهوم آیه وارد است. از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله (لعلکم تهتدون) هدایت یافتن به مقصود و پیدا کردن مناطق مختلف زمین است، هر چند بعضی آن را اشاره به هدایت یافتن در امر توحید و خداشناسی دانسته اند (البته جمع میان هر دو معنی نیز بی مانع است).

سومین موهبت را که مسأله نزول آب باران و احیاء زمینهای مرده است در آیه بعد به این صورت مطرح می کند (همان خدائی که از آسمان آبی فرستاد به اندازه معینی) (والذی نزل من السماء ماء بقدر). (و به وسیله آن سرزمین مردهای را حیات بخشیدیم) (فانشرنا به بلدة میتا).

(و همینگونه که زمینهای مرده با نزول باران زنده می شوند شما نیز بعد از مرگ زنده، و از قبرها خارج خواهید شد) (کذلك تخرجون).

تعبیر به (قدر) اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است به اندازه ای می بارد که مفید و ثمر بخش است و زیانبار نیست.

درست است که گاهی سیلابها براه می افتد و زمینهای را ویران می کند اما این از حالات استثنائی است و جنبه هشدار دارد، ولی اکثریت قریب باتفاق بارانها سودمند و مفید و سود بخش است، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گلها و مزارع پر ثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است، و اگر نزول باران نظامی نداشت اینهمه برکات عائد نمی شد.

در قسمت دوم آیه روی جمله (انشرنا) که از ماده (نشر) به معنی گستردن است تکیه شده که رستاخیز جهان نباتات را مجسم می سازد: زمینهای خشکیده که بذرهای گیاهان را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته، با نفخه صور نزول باران به حرکت درمی آیند، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود که خود نمونه ای است از رستاخیز انسانها که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است.

در چهارمین مرحله بعد از ذکر نزول باران و حیات گیاهان به آفرینش انواع حیوانات اشاره کرده می گوید: (آن خدائی که همه زوجها را آفرید) (والذی خلق الأزواج کلها).

تعبیر به (زوجها) کنایه از انواع حیوانات است، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد، هر چند بعضی از مفسران آنرا اشاره به تمام انواع موجودات اعم از حیوان و گیاه و جماد دانسته اند، چرا که قانون زوجیت در همه آنها حاکم است، و هر یک جنس مخالفی دارد، آسمان و زمین، شب و روز، نور و

ظلمت، شور و شیرین، خشک و تر، خورشید و ماه، بهشت و دوزخ، جز ذات خداوند پاک که یگانه و یکتا است، و هیچگونه دوگانگی در ذات مقدسش راه ندارد.

ولی همانگونه که گفتیم قرائن موجود نشان می دهد که منظور (ازواج حیوانات) است، و می دانیم قانون زوجیت قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنائی مانع از کلیت قانون نیست.

بعضی نیز (ازواج) را به معنی اصناف حیوانات گرفته اند، همچون پرندگان و چهارپایان و آبزیان و حشرات و غیر آنها.

در پنجمین مرحله که آخرین نعمت را در این سلسله بیان می کند سخن از مرکبهای است که خداوند برای پیمودن راههای دریائی و خشکی در اختیار بشر گذارده، می فرماید: (او برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهای قرار داد که بر آن سوار شوید) **(و جعل لكم من الفلك والانعام ما ترکبون)**.

این یکی از مواهب و اکرامهای خداوند نسبت به نوع بشر است که در انواع دیگر از موجودات زنده دیده نمی شود که خداوند انسان را بر مرکبهای حمل کرده، که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می کنند.

همان گونه که در آیه 70 سوره اسراء آمده است: **(ولقد کرمانا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا)**: (ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم، و بر سایر خلق خود برتری بخشیدیم).

و به راستی وجود این مرکبها فعالیت انسان و گسترش زندگی او را چندین برابر می کند، و حتی مرکبهای سریع السیر امروز که با استفاده از خواص

موجودات مختلف در اختیار انسان قرار گرفته نیز از الطاف آشکار خدا است،
وسائلی که چهره حیات او را به کلی دگرگون ساخته و به همه چیز سرعت
بخشیده، و برای او همه گونه آسایش به ارمغان آورده است.

آیه بعد هدف نهائی آفرینش این مراکب را چنین بازگو می کند: (منظور این
است که بر پشت این مرکبها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان
را متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است خدائی که اینها را مسخر ما ساخت،
و گر نه ما توانائی نگهداری آن را نداشتیم) (لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِمْ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ
رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ).
جمله (لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ) اشاره به این است که این مراکب را به گونه ای
آفریده است که شما می توانید به خوبی بر آنها سوار شوید و به راحتی به مقصد
برسید.

در این آیه دو هدف برای آفرینش این مرکبهای دریائی و صحرائی
بیان شده: نخست یادآوری نعمتهای پروردگار به هنگام استقرار بر آنها، و دیگر
منزه شمردن خداوندی که اینها را مسخر فرمان انسان ساخته، کشتیها
را چنان آفریده که بتواند سینه امواج را بشکافد و به سوی مقصد حرکت کند، و
چهارپایان را رام و تسلیم در برابر انسان قرار داده است.

(مقرنین) از ماده (اقران) به معنی قدرت و توانائی داشتن بر چیزی است،
بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند به معنی (ضبط کردن) و نگهداری چیزی می
باشد، و در اصل به معنی قرین چیزی واقع شدن بوده که لازمه آن توانائی بر
نگهداری و ضبط آن است.

بنابراین جمله (و ما کنا له مقرنین) مفهومی این است که اگر لطف پروردگار
و مواهب او نبود ما هرگز توانائی بر ضبط و نگهداری این مرکبها نداشتیم،

بادهای مخالف کشتیها را دائما واژگون می ساخت، و ما را از رسیدن به ساحل نجات باز می داشت، و این حیوانات نیرومند که قدرت آنها به مراتب از انسان بیشتر است اگر روح تسلیم بر آنها حاکم نمی شد هرگز انسان نمی توانست حتی نزدیک آنها برود، به همین دلیل گهگاهی که یکی از این حیوانات خشمگین شده، روح تسلیم را از دست می دهند مبدل به موجودات خطرناکی می گردند که چندین نفر قدرت مقابله با آنها را ندارد، در صورتی که در حال دعای ممکن است دهها یا صدها راس از آنها را به ریسمانی ببندند و دست بچه ای بسپارند تا (برد هر جا که خاطر خواه او است).

گوئی خداوند با این حالات استثنائی چهارپایان می خواهد نعمت حال عادی آنها را روشن سازد.

در آخرین آیه مورد بحث گفتار مؤ منان راستین را به هنگام سوار شدن بر مرکب اینگونه تکمیل می کند: (و ما به هر حال به سوی پروردگارمان باز می گردیم) (و انا الی ربنا لمنقلبون).

این جمله اشاره ای به مسأله معاد است بعد از بحثهایی که پیرامون توحید در این آیات گذشت چرا که همیشه توجه به آفریدگار و مبداء انسان را متوجه معاد نیز می سازد.

و نیز اشاره ای است به این معنی که مبادا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکبهای راهوار مغرور شوید، و در زرق و برق دنیا فرو روید، باید به هر حال به یاد آخرت باشید، چرا که حالت غرور مخصوصا در این موقع فراوان دست می دهد و کسانی که مرکبهای خود را وسیله برتری جوئی و تکبر بر دیگران قرار می دهند کم نیستند.

و از سوی سوم سوار شدن بر مرکب و انتقال از جایی به جای دیگر ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می سازد، آری ما سرانجام به سوی خدا می رویم.

نکته:

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمتها از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می خورد این است که دعاهائی به مؤ منان تعلیم داده که به هنگام بهره گیری از مواهب الهی بخوانند، دعاهائی که با محتوای سازنده اش روح و جان انسان را می سازد و آثار غرور و غفلت را می زداید.

به نوح دستور می دهد: (فاذا استويت انت و من معك على الفلك فقل الحمد لله الذى نجانا من القوم الظالمين): (هنگامی که تو و کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو: ستایش خدائی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید) (مؤ منون - 28).

و نیز به او دستور می دهد که برای تقاضای نزول در منزلگاه پر برکت بگوید: (رب انزلنى منزلا مباركا وانت خير المنزلين): (پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آوردگانی) (مؤ منون - 29).

و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمتهای پروردگار و تسبیح او را به هنگام قرار گرفتن بر مرکبها می دهد.

و هر گاه این خلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره گیری از هر نعمتی بیاد منعم حقیقی و مبداء آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرو

می رود و نه در پرتگاه غرور می افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می شوند به سوی خدا!.

در حالات پیامبر اسلام (ﷺ) آمده است که هر گاه پای خود را در رکاب می گذارد می فرمود: (بسم الله)، و هنگامی که بر مرکب استقرار می یافت می فرمود: الحمد لله على كل حال، سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون.

در روایت دیگری از امام مجتبی حسن بن علی (علیه السلام) آمده است که مردی در حضور آن حضرت به هنگام سوار شدن بر مرکب گفت: سبحان الذي سخر لنا هذا، امام فرمود: اینچنین به تو دستور داده نشده است، دستور این است که بگوئی الحمد لله الذي هدانا للاسلام، الحمد لله الذي من علينا بمحمد (ﷺ) و الحمد لله الذي جعلنا من خير امة اخرجت للناس، ثم تقول: سبحان الذي سخر لنا هذا.

اشاره به اینکه در آیه تنها دستور به گفتن سبحان الذي سخر لنا هذا داده نشده بلکه قبلا دستور تذکر و یادآوری نعمتهای بزرگتر خداوند داده شده: نعمت هدایت به سوی اسلام، نعمت نبوت پیامبر (ﷺ)، نعمت قرار گرفتن در زمره بهترین امتها، سپس تسبیح خداوند بر تسخیر این مرکب!

قابل توجه اینکه از پاره ای از روایات استفاده می شود که هر کس این جمله را (سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون) به هنگام سوار شدن بر مرکب بگوید به فرمان خدا آسیبی به او نخواهد رسید! این مطلب در حدیثی در کتاب کافی از ائمه اهل بیت (علیه السلام) نقل شده است.

چقدر تفاوت است میان این تعلیمات سازنده اسلام با آنچه از گروهی
هوسران و مغرور دیده می شود که مرکبهای خود را وسیله خودنمایی و
فخرفروشی و گاه وسیله ای برای انواع گناهان قرار می دهند،
چنانکه (زمخشری) در کشاف از بعضی از سلاطین نقل می کند که
او سوار بر مرکب مخصوصش شده بود، و از شهری به شهر دیگر می رفت، و
یکماه در میان آن دو فاصله بود، آنقدر شراب می خورد که هرگز پیمودن راه
را متوجه نشد، تنها هنگامی از مستی به هوش آمد که به مقصد رسیده بود!

آیه (15) تا (19) و ترجمه

(و جعلوا له من عباده جزءا إن الانسن لكفور مبين) (15) (أم اتخذ مما يخلق بنات وأصفئكم بالبنين) (16) (وإذا بشر أحدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا وهو كظيم) (17) (أو من ينشؤا في الحلية وهو في الخصام غير مبين) (18) (و جعلوا الملائكة الذين هم عبد الرحمن إنثا شهدوا خلقهم سكتب شهدتهم ويسلون) (19)

ترجمه:

15 - آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند) انسان کفران کننده آشکاری است!

16 - آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده، و پسران را برای شما؟!

17 - در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد!

18 - آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟!

19 - آنها فرشتگان را که بندگان خداوند مؤنث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آنها شاهد و حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد!

تفسیر:

چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟!

بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمتها و مواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود و می فرماید: (آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند) (و جعلوا له من عبادہ جزءاً).

فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر به (جزء) هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود، و با هم ترکیب می گردد، و هسته بندی فرزند از آن آغاز می شود.

و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می کردند.

این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته باشد، و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است، در حالی که دلائل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است، چرا که جزء مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می افزاید: (انسان کفران کننده آشکاری است) (ان الانسان لکفور مبین).

این همه نعمت‌های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت با اینحال بجای اینکه سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته به سراغ مخلوقاتش می رود. در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می کند، چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند، و اصولاً دختر را ننگ خود می شمردند، می فرماید: (آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما؟! (ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفاکم بالبنین).

به پندار شما مقام دختر پائینتر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می پندارید؟! درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزشهای والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب تاءثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.

باز همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده می گوید: (هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم و غضب می گردد!) (و اذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجهه مسوداً و هو کظیم).

منظور از (بما ضرب للرحمن مثلاً) همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند، و در عین حال معبود خود قرار می دادند، و شبیه و مانند او!

واژه (کظیم) از ماده (کظم) (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است، و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می رود. این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند!

باز در ادامه این سخن می افزاید: (آیا کسی را که در لابلاي زینتها پرورش می یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله نمی تواند مقصود خود را بخوبی اثبات کند فرزند خدا می دانید و پسران را فرزند خود؟! (او من ینشو فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین).

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جر و بحث بخاطر حیا و شرم.

بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شک علاقه به زینت در (حد اعتدال) عیبی برای زنان محسوب نمی شود، بلکه در اسلام روی آن تأکید شده است، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزیین افراطی دارند گوئی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند.

و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که

اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال قدرت کمتری دارند.

هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می پندارید و پسران را از آن خود می شمیرید؟!

در آخرین آیه مورد بحث مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: (آنها فرشتگان را که بندگان خداوند مؤنث پنداشتند) و دختران خدا معرفی کردند) (و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا).

آری آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند، و تسلیم اراده اویند، چنانکه در آیه 26 و 27 سوره حج نیز آمده است: (بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون): (آنها بندگان شایسته خدا هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و همواره به فرمان او عمل می کنند).

تعبیر به (عباد) در واقع جواب پندار آنها است، زیرا اگر مؤنث بودند باید عبادات گفته شود، ولی باید توجه داشت که (عباد) هم جمع مذکر است، و هم به موجودهائی که خارج از مذکر و مؤنث باشند مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود، همانگونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود در حالی که مافوق همه اینها است.

قابل توجه اینکه در این جمله (عباد) به (الرحمن) اضافه شده، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان مجریان رحمت خداوند و تدبیر کنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می باشند.

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد؟ و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقیمانده، تا آنجا که فرشتگان را به

صورت زن و دختر ترسیم می کنند، حتی به اصطلاح (فرشته آزادی) را وقتی مجسم می سازند در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند! این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالبا مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤنثهای مجازی در لغت عرب نیز این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی می دانند، و ماه را مذکر. چرا که قرص خورشید معمولا در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی باشد.

یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیفتری هستند بدانند، و عجب اینکه بعد از اینهمه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هم هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می رود، کلمه (فرشته) نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند!

سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: (آیا به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند و از طریق حضور خود به این امر پی برده اند؟! (ا شهدوا خلقهم)).

و در پایان آیه می افزاید: (گواهی آنها بر این عقیده بی اساس در نامه های اعمالشان ثبت می شود، و روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرند) (ستکتب شهداتهم ویستلون).

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل

(آیات 57)

تا 59) نیز آمده است، و ما در آنجا بحثهای مشروحی پیرامون عقائد عرب جاهلی در مورد مساءله (وئاد) (زننده به گور کردن دختران) و اصولا عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده ایم (جلد 11 صفحه 269 تا 277).

آیه (20) تا (22) و ترجمه

(و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدتهم ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يخرصون)
(20) (أم أتینهم کتبا من قبله فهم به مستمسکون) (21) (بل قالوا إنا وجدنا
أبائنا علی أمة و إنا علی أثرهم مهتدون) (22)

ترجمه:

20 - آنان گفتند اگر خدا می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم،
ولی به این امر یقین ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند.

21 - یا اینکه ما کتابی پیش از این به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک
میجویند؟

22 - بلکه آنها می گویند ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار
آنها هدایت شده ایم.

تفسیر:

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟

در آیات گذشته نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان که
فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند داده شد، و آن اینکه
برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤیت و
حضور در صحنه لازم است، در حالی که هیچیک از بت پرستان هرگز
نمی توانند مدعی شوند که به هنگام آفرینش فرشتگان در آن صحنه شاهد و
ناظر بوده اند.

آیات مورد بحث همین معنی را پیگیری کرده، به ابطال
این خرافه زشت از طرق دیگری می پردازد، نخست یکی از

دلائل واهی آنها را به طور فشرده همراه با جواب آن نقل کرده می گوید: آنان گفتند: اگر خدا می خواست ما آنها را هرگز پرستش نمی کردیم این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته ایم! (و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم).

این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند، و می گفتند هر چه از ما صادر می شود به اراده خداوند است، و هر کاری انجام می دهیم مورد رضایت او است.

یا اینکه اگر اعمال و عقائد ما مورد رضای او نبود باید از آن نهی می کرد، و چون نهی نکرده است دلیل بر خشنودی او است!

در حقیقت آنها برای توجیه عقائد فاسد و خرافی خود دست به خرافات دیگری می زدند، و برای پندارهای دروغین خود دروغهای دیگری به هم می بافتند در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد فاسد و بی اساس است.

درست است که در عالم هستی چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود ولی این به معنی جبر نیست، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم تا ما را بیازماید، و پرورش دهد.

و درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد، ولی نمی توان انکار کرد که همه انبیای الهی هرگونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند. از این گذشته عقل سلیم انسان نیز این خرافات را انکار می کند، مگر عقل، پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست؟

و در پایان این آیه با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ می گوید: آنها به چنین چیزی که ادعا می کنند علم

ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند (ما لهم بذلك من علم ان هم الا يخرصون). (

آنها حتی به مسأله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان علم و ایمان ندارند بلکه مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه خویشتن از گناه و فساد موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند: دست تقدیر ما را به این راه کشانیده!

در حالی که خودشان نیز می دانند دروغ می گویند، و اینها بهانه ای بیش نیست، ولذا اگر کسی حقوقی از آنها را پایمال کند هرگز حاضر نیستند از مجازات او چشم پيوشند به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است! (یخرصون) از ماده (خرص) (بر وزن غرس) در اصل به معنی تخمین زدن است.

نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان، سپس به هر گونه حدس و تخمین اطلاق شده، و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته، و در آیه مورد بحث از همین قبیل است.

به هر حال از آیات متعددی از قرآن مجید برمی آید که بت پرستان برای توجیه عقائد خرافی خود کرارا به مسأله مشیت الهی استدلال می کردند، از جمله اینکه آنها اشیائی را حرام و اشیائی را بر خود حلال کرده بودند، و آن را به خدا نسبت می دادند، چنانکه در آیه 148 انعام آمده است: (سيقول الذين اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا آبائنا ولا حرمنا من شيء): (به زودی مشرکان می گویند اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما، و چیزی را تحریم نمی کردیم).

در آیه 35 نحل نیز همین معنی تکرار شده است: (وقال الذين اشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آبائنا ولا حرمانا من دونه من شيء).

قرآن مجید در ذیل آیه سوره انعام آنها را تکذیب کرده، می فرماید: (كذلك كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا بئسا): (اینگونه کسانی که پیش از آنها بودند دروغ گفتند و طعم کیفر ما را چشیدند) و در ذیل آیه سوره نحل تصریح می کند (فهل على الرسل الا البلاغ): (مگر بر رسولان الهی جز ابلاغ رسالت چیزی هست)!

و در ذیل آیه مورد بحث نیز چنانکه دیدیم آنها را به تخمین دروغین نسبت می دهد که در حقیقت همه به یک ریشه بازمی گردد.

در آیه بعد به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند اشاره کرده، می گوید: یا اینکه ما کتابی را پیش از این کتاب به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟! (ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسكون).

یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل، تمام دلائل عقلی دعوت به توحید می کند، و همه انبیا و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند.

در آخرین آیه مورد بحث به بهانه اصلی آنان اشاره کرده که آنها در واقع خرافه ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است، می فرماید: بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم (بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مهتدون).

در حقیقت آنها دلیلی جز تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان خود نداشتند، و عجب اینکه خود را با این تقلید هدایت یافته می پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری هیچ انسان فهمیده و آزاده ای نمی تواند متکی بر تقلید باشد آنهم به صورت تقلید جاهل از جاهل چرا که می دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود، و جهل حاکم بر افکار و اجتماعشان، چنانکه قرآن در آیه 170 بقره می گوید: (اولوکان آبائهم لایعقلون شیئا ولا یهتدون): (آیا نه اینست که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند)؟!

تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنائی صحیح است، آنهم تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم، همانگونه که در مراجعه بیمار به طبیب، و افراد غیر متخصص به صاحبان تخصص دیده می شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

واژه (امت) چنانکه راغب در مفردات می گوید به جماعتی می گویند که یکنوع ارتباط به یکدیگر دارند، یا از نظر دین، یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی مذهب به کار رفته مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است).

آیه (23) تا (25) و ترجمه

(و كذلك ما أرسلنا من قبلك في قرية من نذير إلا قال مترفوها
إنا وجدنا أبائنا على أمة وإنا على آثارهم مقتدون) (23) (قل أولو جئكم
بأهدى مما وجدتم عليه أبائكم قالوا إنا بما أرسلتم به كافرون) (24) (فانتقمنا
منهم فانظر كيف كان عقبة المكذابين) (25)

ترجمه:

23 - همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری اندازکننده
نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر
مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می کنیم.

24 - (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه
پدرانان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید؟! گفتند (آری) ما
به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم!

25 - لذا ما از آنها انتقام گرفتیم بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

تفسیر:

سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته!

این آیات بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای
بت پرستی که مسأله تقلید نیاکان بود ادامه می دهد.

نخست می گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، همین گونه ما در
هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیغمبری اندازکننده نفرستادیم مگر اینکه
ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم، و ما به

آثار آنان اقتدا می کنیم (و كذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که سردمداران مبارزه با انبیا و آنها که مسأله تقلید از نیاکان را مطرح می کردند و سخت روی این مسأله ایستاده بودند همان (مترفون) بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه، زیرا (مترف) از ماده (ترفه) (بر وزن لقمه) به معنی فزونی نعمت است، و از آنجا که بسیاری از متنعمان غرق شهوات و هوسها می شوند کلمه مترف به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند آمده، و مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است، آری آنها بودند که با قیام انبیا به دوران خودکامگیهایشان پایان داده می شد، و منافع نامشروعشان به خطر می افتاد، و مستضعفان از چنگال آنها رهائی می یافتند و به همین دلیل با انواع حیل و بهانه ها به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند و امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین (مترفین) سرچشمه می گیرد که هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است آنجا حضور فعال دارند.

قابل توجه اینکه در آیه قبل خواندیم که آنها می گفتند: (انا على آثارهم مهتدون): (ما بر آثار آنها هدایت یافته ایم) و در اینجا از قول آنها می گوید: (انا على آثارهم مقتدون): (ما به آثار آنها اقتدا کرده ایم) گرچه هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنی باز می گردد، ولی تعبیر اول اشاره به دعوی حقانیت مذهب نیاکان است، و تعبیر دوم اشاره به اصرار و پافشاری آنها بر پیروی و اقتدای به نیاکان.

به هر حال این آیه یکنوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام (ﷺ) و مؤمنان که بدانند بهانه جوئی مشرکان چیز تازه ای نیست، این همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده اند!

آیه بعد و پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می دادند به وضوح بیان می کند و می گوید: (پیامبرشان به آنان گفت: آیا اگر من آئینی روشنتر و هدایت کننده تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم باز هم آن را انکار می کنید؟! (قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم)).

این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آنها به هیچوجه جریحه دار نشود، نمی گوید آنچه را شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آئین نیاکان شما هدایت کننده تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.

اینگونه تعبیرات قرآنی ادب در بحث و محاجه را مخصوصا در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد.

ولی با اینهمه بقدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آنها مؤثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیائشان گفتند: (ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم!) (قالوا انا بما ارسلتم به کافرون).

بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند، و بی آنکه کمترین تفکر و اندیشه ای در پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.

بدیهی است چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی منطقی شایسته بقا و حیات نیست، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاکها

را از سر راه بردارد، (لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: لذا ما از آنها انتقام گرفتیم و سخت مجازاتشان کردیم) (فانتقمنا منهم).

گروهی را با طوفان، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را با تندباد و صاعقه، و خلاصه هر یک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

و در پایان آیه برای اینکه مشرکان مکه نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: (بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود؟! (فانظر كيف كان عاقبة المكذبين).

جمعیت مشرکان لجوج مکه نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند!

آیه (26) تا (30) و ترجمه

(وإذ قال إبراهيم لا بيه و قومه إنني براء مما تعبدون) (26) (إلا الذی فطرنی
فإنه سیهدین) (27) (و جعلها کلمة باقية فی عقبه لعلهم یرجعون) (28) (بل
متعت هؤلاء و أبأهم حتی جاءهم الحق و رسول مبین) (29) (ولما جاءهم الحق
قالوا هذا سحر و إنا به کافرون) (30)

ترجمه:

- 26 - به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قومش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم!
- 27 - مگر آن خدائی که مرا آفریده که او هدایت می خواهد کرد.
- 28 - او کلمه توحید را کلمه باقیه در اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند.
- 29 - ولی ما این گروه و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغشان آمد.
- 30 - اما هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند این سحر است و ما نسبت به آن کافریم!

تفسیر:

توحید سخن جاویدان انبیاء

در این آیات اشاره کوتاهی به سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست بابل شده است، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود تکمیل کند، زیرا اولاً ابراهیم (علیه السلام) بزرگترین نیای عرب بود که همه او را محترم می شمردند و به تاریخش افتخار می کردند، هنگامی

که او پرده های تقلید را می درد اینها نیز اگر راست می گویند باید به او اقتدا کنند.

اگر بنا هست تقلیدی از نیاکان شود چرا از بت پرستان تقلید کنند؟ از ابراهیم پیروی نمایند.

ثانیا: بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد به همین استدلال واهی (پیروی از پدران) تکیه می کردند، و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت، چنانکه قرآن در سوره انبیاء آیه 53 و 54 می گوید: **(قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)**: (بت پرستان گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند (ابراهیم) گفت مسلما شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید)!

ثالثا: این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام (ﷺ) و مسلمانان نخستین است که بدانند اینگونه مخالفتها و بهانه جوئیها همیشه بوده است، نباید سست و مأیوس شوند.

نخست می فرماید: (به خاطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قوم بت پرستش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم) **!(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ)**.

و از آنجا که بسیاری از بت پرستان خدا را نیز پرستش می کردند ابراهیم بلافاصله او را استثناء کرده، می گوید: (مگر آن خدائی که مرا آفریده که او

هدایتم خواهد کرد **(إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ)**، او در این عبارت کوتاه هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است، و همه قبول داشتند که خالق خدا

است و هم اشاره به مسأله هدایت تکوینی و تشریعی خدا است که قانون لطف آن را ایجاب می کند.

نظیر همین معنی در سوره شعراء از آیه 77 تا 82 نیز آمده است.

ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هر گونه بت پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند، چنانکه در آیه بعد می گوید: (او کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندان و اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند) (و جعلها کلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون).

جالب اینکه امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می زنند از تعلیمات توحیدی ابراهیم (علیه السلام) الهام می گیرند، و سه پیامبر بزرگ الهی موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگوئی قرآن در این زمینه است.

درست است که قبل از ابراهیم (علیه السلام) انبیای دیگری همچون نوح (علیه السلام) با شرک و بت پرستی مبارزه کردند و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند، ولی کسی که به این کلمه استقرار بخشید، و پرچم آن را همه جا برافراشت ابراهیم (علیه السلام) بتشکن بود.

او نه تنها در زمان خود کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود بلکه در دعاها و خویشتن نیز از ساحت قدس پروردگار همین معنی را طلب کرد و عرضه داشت: (واجنبی و بنی ان نعبد الاصلنام): (من و فرزندانم را از اینکه پرستش بتها کنیم دور دار) (ابراهیم - 35).

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه ضمیر در (جعل) به خداوند بازمی گردد، و مفهوم جمله چنین می شود: خداوند کلمه توحید را در دودمان ابراهیم باقی و برقرار ساخت.

ولی بازگشت ضمیر به خود ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) (تفسیر اول) مناسبتر به نظر می رسد، زیرا جمله های قبل، از ابراهیم کارهای او سخن می گوید، و مناسب است که این هم جزء کارهای ابراهیم باشد، به خصوص اینکه در آیات متعددی از قرآن روی این معنی تکیه شده است که ابراهیم اصرار داشت فرزندان و اعقابش بر آئین الهی باقی بمانند، چنانکه در سوره بقره آیه 131 و 132 می خوانیم: (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون): (به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم، و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین توحید وصیت کرد همچنین یعقوب و گفت: ای فرزندان من خداوند این دین را برای شما برگزیده است، جز به آئین اسلام از دنیا نروید).

و اگر تصور شود تعبیر به (جعل) به معنی آفرینش و خلقت است و مخصوص خدا است تصور نادرستی است، چرا که (جعل) بر اعمال انسانها و غیر انسانها نیز اطلاق می شود و در قرآن نمونه های فراوانی دارد، فی المثل در مورد افکندن یوسف در چاه که از ناحیه برادران صورت گرفت قرآن تعبیر به جعل (قرار دادن) کرده است (فلما ذهبوا به و اجمعوا ان يجعلوه فی غیابت الحب) (یوسف - 15)

از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر مفعولی در (جعلها) به کلمه توحید و شهادت لا اله الا الله باز می گردد که از جمله انی براء مما تعبدون: (من از آنچه شما می پرستید بیزارم) استفاده می شود، و خبر از تلاشهای ابراهیم برای تداوم خط توحید در نسلهای آینده می دهد.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده مرجع ضمیر، مسأله امامت قلمداد شده است، و طبعا ضمیر فاعلی هم به خدا برمی گردد، یعنی خداوند مسأله امامت را در دودمان ابراهیم تداوم بخشید، همانگونه که از آیه 124 سوره بقره استفاده می شود که وقتی خداوند به ابراهیم فرمود من تو را امام قرار دادم، او تقاضا کرد که در فرزندانش نیز امامان باشند، خداوند دعای او را اجابت کرد به استثنای کسانی که آلوده ظلم و ستم می شوند: (قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریقی قال لا ینال عهدی الظالمین).

ولی مشکل در بدو نظر این است که در آیه مورد بحث سخنی از امامت در میان نیست مگر اینکه گفته شود جمله (سپهبدین) (خداوند مرا هدایت می کند) را اشاره به این معنی بدانیم، چرا که هدایت پیامبر و امامان نیز شعاعی از هدایت مطلقه الهی است، و حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است.

و از آن بهتر که گفته شود مسأله امامت در کلمه توحید درج است چرا که توحید شاخه هائی دارد که یکی از شاخه هایش توحید در حاکمیت و ولایت و رهبری است، و می دانیم امامان ولایت و رهبری خود را از سوی خدا می گیرند، نه اینکه از خود استقلالی داشته باشند، و به این ترتیب این روایات از قبیل بیان یک مصداق و شاخه از مفهوم کلی (جعلها کلمه باقیه) محسوب می شود،

بنابراین منافات با تفسیری که در آغاز گفتیم ندارد (دقت کنید).
 این نکته نیز قابل توجه است که مفسران در تفسیر (فی عقبه) احتمالات متعددی داده اند بعضی آن را به تمام ذریه و دودمان ابراهیم تا پایان جهان تفسیر کرده اند، و بعضی آن را مخصوص به قوم ابراهیم و امت او دانسته اند، و بعضی به آل محمد (ﷺ) تفسیر کرده اند، اما ظاهر این است که مفهوم آن وسیع و گسترده است و تمام دودمانش را تا پایان جهان شامل می شود، و تفسیر به آل محمد (ﷺ) از قبیل بیان مصداق روشن است.

آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤال متعددی است و آن اینکه: با اینحال چگونه خداوند مشرکان مکه را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم فانتقمنا منهم: (ما از اقوام گذشته که انبیا را تکذیب کردند و در کار خود اصرار ورزیدند انتقام گرفتیم)؟!.

در پاسخ می گوید: (بلکه ما این گروه (مشرکان مکه) و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغ آنان آمده (بل متعت هؤلاء و آبائهم حتی جائهم الحق و رسول مبین)).

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم، و برای اتمام حجت آنها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است، و این پیامبر بزرگ محمد (ﷺ) برای هدایت آنان قیام کند.

به تعبیر دیگر جمله (لعلهم يرجعون) در آیه گذشته نشان می دهد که هدف از تلاشهای ابراهیم (علیه السلام) این بود که همه دودمان او به خط

توحید باز کردند، در حالی که عرب مدعی بود از دودمان ابراهیم است و با اینحال بازنگشت، ولی خداوند باز هم به آنها مهلت داد تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند و گروه عظیمی بیدار شدند.

ولی عجب اینکه: هنگامی که حق (قرآن) به سراغ آنها آمد بجای اینکه به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند گروه کثیری به مخالفت برخاستند و گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم (ولما جائهم الحق قالوا هذا سحر وانا به کافرون).

آری قرآن را سحر خواندند، و پیامبر بزرگ خدا را ساحر، و اگر باز نمی گشتند عذاب الهی دامانشان را می گرفت.

آیه (31) و (32) و ترجمه

(وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم) (31)

(أهم يقسمون رحمت ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا ورحمت ربك خير مما يجمعون) (32)

ترجمه:

31 - و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!

32 - آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است.

تفسیر:

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل سخن از بهانه جوئیهای مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می خواندند و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می کردند در آیات مورد بحث به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می فرماید: (آنها گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) مردی ثروتمند و سرشناس! نازل نشده است؟! (وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم).

آنها از یک نظر حق داشتند سراغ چنین بهانه هائی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسانها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها مقربترین مردم در درگاه خدا هستند، لذا تعجب می کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد (ﷺ) نازل شده، این باور کردنی نیست!

آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنها همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملاً واژگون نشان می دهد. حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه، با اراده، مصمم، شجاع، عادل، و آشنا به درد محرومان و مظلومان، این است ارزشهائی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است، نه لباسهای زیبا و قصرهائی گرانبها و مجلل و انواع زینتها و تجملات، مخصوصاً هیچیک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبادا ارزشهای اصیل با ارزشهای دروغین اشتباه شود.

در اینکه منظور بهانه جویان کدام شخص در مکه و طائف بود؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی غالباً (ولید بن مغیره) را از مکه (و عروة بن مسعود ثقفی) را از طائف شمرده اند، هر چند بعضی نام (عتبة بن ربیعہ) از مکه و (حبیب بن عمر ثقفی) از طائف را نیز به میان آورده اند.

ولی گفتار آنها ظاهراً روی شخص معینی دور نمی زد بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پریول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است.

قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندان شکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملاً مجسم می سازد، نخست می گوید: (آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند)؟! (اهم یقسمون رحمت ربك).

تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنانکه در آیه 124 سوره انعام نیز آمده است (الله اعلم حیث یجعل) رسالته خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد).

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: (ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تا آنها یکدیگر را تسخیر کنند به یکدیگر خدمت نمایند) (نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا).

آنها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکانپذیر نیست، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود. بنابراین نباید این تفاوت آنها را بفریید، و آن را معیار ارزشهای انسانی پندارند.

(بلکه رحمت پروردگار تو از تمام آنچه گردآوری می کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است) (و رحمة ربك خير مما يجمعون).

بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

تعبیر به (ربک) که در این آیه دو بار تکرار شده اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار در مورد پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.

نکته:

پاسخ به دو سؤال مهم

در اینجا سؤال الهائی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است.

نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست.

از این گذشته اگر ارزاق و معیشتها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوتها همه از ناحیه او است، پس تلاش و کوششهای ما چه ثمری می تواند داشته باشد آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟

پاسخ این سؤالها با دقت در متن آیه روشن می شود:

کسانی که چنین ایرادی می کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنهم

تسخیر به معنی بهره‌کشی کردن ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند، طبعا خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر در اختیار آنها قرار می‌گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی‌یابد، همانگونه که اگر سلولهای تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می‌شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو مأموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده‌اند.

مثال زنده ای که برای این موضوع می‌توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاههای بدن انسان است که مصداق روشن (لیتخذ بعضهم بعضا سخريا) است (منتها در شعاع فعالیت‌های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می‌تواند اشکال داشته باشد؟! و اگر گفته شود جمله (رفعنا بعضهم فوق بعض درجات) دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می‌گوئیم این در صورتی است که (عدالت) به معنی (مساوات) تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب

در یک لشکر یا یک سازمان اداری، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است.

ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه (مساوات) را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان پذیر نیست، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیتهای خود بی کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارسائیهایی که باید آنها که قدرت دارند برای برطرف ساختن آن بکوشند.

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاهداشت؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند خداوند برای تلاش و کوشش انسان هیچ نقشی قائل نشده است.

درست است که خداوند استعدادها را برای فعالیتهای مختلف به طور متفاوت آفریده، و درست است که عوامل بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با اینحال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل ان لیس للانسان الا ما سعی (نجم - 39) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.

به هر حال نکته باریک و دقیق اینجاست که انسانها همچون ظروف یکدستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود، یک شکل، یک

نواخت، یک اندازه، و با یک نوع فایده، و اگر چنین بود حتی یکروز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آنرا تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگیها، و این معجون خاصی است که انسانش می نامند، و خرده گیریها و ایرادها غالبا از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد.

کوتاه سخن اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسانهای دیگر در تمام جهات امتیاز نبخشیده، بلکه جمله (رفع بعضهم فوق بعض درجات) اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است.

آیه (33) تا (35) و ترجمه

(ولولا أن يكون الناس أمة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم
سقفا من فضة و معارج عليها يظهرون) (33) (ولبيوتهم أبوابا و سررا عليها
يتكؤ) (34) (و زخرفا و إن كل ذلك لما متع الحياة الدنيا و الآخرة عند ربك
للمتقين) (35)

ترجمه:

- 33 - اگر تمکن کفار از مواهب مادی سبب نمی شد که همه مردم امت
واحد گمراهی شوند ما برای کسانی که کافر می شدند خانه هائی
قرار می دادیم با سقفهائی از نقره و نردبانهای که از آن بالا روند!
- 34 - و برای خانه های آنها درها و تختهای (زیبا و نقره گون) قرار می
دادیم که بر آن تکیه کنند.
- 35 - و انواع وسائل تجملی، ولی تمام اینها متاع زندگی
دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است.

تفسیر:

قصرهای باشکوه با سقفهای نقره ای! (ارزشهای دروغین).
این آیات همچنان بحث پیرامون نظام ارزشی اسلام و عدم
معیار بودن مال و ثروت و مقامات مادی را ادامه می دهد.
در نخستین آیه می فرماید: (اگر بهره مند شدن کفار از انواع مواهب
مادی سبب نمی شد که همه مردم تمایل به کفر پیدا کنند و امت واحد گمراهی
گردند، ما برای کسانی که به خداوند رحمن کافر می شدند خانه هائی با

سقفهایی از نقره قرار می دادیم) (ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة) .

خانه هایی که چندین طبقه داشته باشد، (و برای آنها پله ها و نردبانهای جالبی قرار می دادیم که از آن بالا روند) (و معارج علیها یظهرون) . جمعی از مفسران گفته اند منظور پله هایی از نقره است، و عدم تکرار کلمه (فضة) (نقره) به خاطر وضوح آن است، ولی گویا آنها وجود پله ها را به تنهایی دلیل بر اهمیت خانه ها ندانسته اند در حالی که چنین نیست، اصل وجود پله های فراوان دلیل بر عظمت بنا و داشتن طبقات متعدد است.

(سقف) (بر وزن شتر) جمع سقف است و بعضی آن را جمع (سقیفه) به معنی مکان مسقف می دانند ولی قول اول مشهورتر است.

سپس می افزاید (علاوه بر این، برای خانه های آنان درها و تختهایی قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند) (و لبيوتهم ابوابا و سررا علیها یتکون) .

ممکن است این جمله اشاره به درها و تختهای نقره باشد که چون در آیه قبل در مورد سقفها آمده در اینجا از تکرار آن خودداری شده، و نیز ممکن است

وجود درها و تختهای متعدد (با توجه به اینکه ابوابا و سررا نکره است و در اینجا برای اهمیت آمده) خود دلیل بر عظمت آن قصرها باشد، زیرا هرگز برای یک خانه محقر درهای متعدد نمی گذارند، این مخصوص قصرها و خانه های مجلل است، و همچنین وجود تختهای بسیار.

باز به این هم اکتفا نکرده می افزاید: علاوه بر همه اینها (انواع وسائل تجملی و زینت آلات برای آنها قرار می دادیم) (و زخرفا).

تا زندگی مادی و پر زرق و برقشان از هر نظر تکمیل گردد، قصرهایی مجلل و چند اشکوبه با سقفهایی از نقره، و درها و تخته‌های متعدد، و انواع وسائل زینتی، و هر گونه نقش و نگار آنچنانکه مطلوب و مقصود و معبود دنیاپرستان است.

سپس می افزاید: (اما همه اینها متاع زندگی دنیای مادی است و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است) (وان كل ذلك لما متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربك للمتقین).

(زخرف) در اصل به معنی هر گونه زینت و تجمل تواءم با نقش و نگار است، و از آنجا که یکی از مهمترین وسائل زینت طلا است به آنها زخرف گفته شده است، و اینکه به سخنان بیهوده (مزخرف) می گویند به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند.

کوتاه سخن اینکه این سرمایه های مادی و این وسائل تجملاتی دنیا به قدری در پیشگاه پروردگار بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت و دنیاطلب به سوی بی ایمانی و کفر متمایل نمی شدند خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست.

نکته ها:

1 - اسلام ارزشهای غلط را درهم می شکند

به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزشهای دروغین پیدا نمی شود، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه ها و وسائل تجملی است، تا آنجا که تعجب می کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر به نبوت برگزیده شده، اساسی ترین کار این است که این چهارچوبهای غلط ارزشی درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن ارزشهای اصیل انسانی، تقوی و پرهیزگاری، و علم و دانش، ایثار و فداکاری، شهامت و گذشت بنا شود، در غیر این صورت همه اصلاحات، روبنائی و سطحی، و ناپایدار خواهد بود.

و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام (ﷺ) به عالیتین وجهی انجام داد، و به همین دلیل جامعه ای که از عقب افتاده ترین و خرافی ترین جوامع بشری بود در مدتی کوتاه، آنچنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت.

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر گرامی (ﷺ) در تکمیل این برنامه می خوانیم: لو وزنن الدنیا عند الله جناح بعوضه ما سقى الکافر منها شربة ماء: (اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در (خطبه قاصعه) سخن را در این زمینه به اوج رسانده می فرماید:

(موسی بن عمران با برادرش وارد بر فرعون شدند در حالی که لباسهای پشمین در دست داشتند و در دست هر کدام عصای (چوپانی) بود، با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود حکومت و ملکش باقی می ماند، و عزت و قدرتش دوام خواهد یافت، اما او گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید که با من شرط می کنند که بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها دارد، در حالی که فقیر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد! (اگر راست می گویند) پس چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟ (این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن، و تحقیر پشمینه پوشی گفت).)

(اگر خدا می خواست به هنگام بعثت پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای سبز و خرم را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، ولی اگر این کار را می کرد آزمایش مردم از میان می رفت و پاداش و جزا بی اثر می شد!).

و در قسمت دیگری از همین خطبه می فرماید:

(مگر نمی بینید خداوند انسانها را، از زمان آدم تا آخر جهان، با سنگهایی که نه زیانی می رساند و نه سودی، نه می بیند و نه می شنود، آزمایش نموده، این سنگها را خانه مقدس خود (کعبه) قرار داده، و آن را موجب پایداری و قوام مردم ساخته است، آن را در پر سنگلاخ ترین مکانها، و بی گیاه ترین نقاط روی زمین، در تنگنای دره هائی مستقر ساخته، در میان کوههای خشن، شنهای متراکم، چشمه های کم آب، آبادیهای جدا و پر فاصله که هیچ مرکبی به راحتی در آن زندگی نمی کند، و سپس آدم و

فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع خود سازند...).

اگر خدا می خواست خانه مقدسش و محل انجام مناسک حج را در میان باغها و نهرها و زمینهای هموار و پر درخت و آباد که دارای خانه ها و کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته، در میان گندم زارها و باغهای پر گل و گیاه، در میان بستانهای زیبا و سرسبز و پرآب، در وسط باغستانی بهجت زا با جاده های راحت و آباد، قرار دهد، توانائی داشت، ولی در این حالت آزمایش و امتحان ساده تر بود و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزشهای فریبنده ظاهری مشغول می شدند و از ارزشهای واقعی الهی غافل می گشتند).

به هر حال اساس انقلاب اسلامی انقلاب ارزشهاست، و اگر مسلمانان امروز در شرائطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بیرحم و خونخوار قرار گرفته اند به خاطر همین است که آن ارزشهای اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزشهای جاهلی در میان آنان رونق گرفته است، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده، و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته، و از اسلام بیگانه شده اند، و تا چنین است باید کفار این خطای بزرگ را بپردازند،

و تا تحول را از ارزشهای حاکم بر وجودشان شروع نکنند مشمول الطاف الهی نخواهند شد که (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم) (رعد - 11).

2 - پاسخ به یک سؤال

با مطالعه آیات فوق پیرامون تحقیر شدید زینتهای ظاهری، و ثروت و مقام مادی، این سؤال مطرح می شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می گوید: (قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيمة كذلك نفصل الايات لقوم يعلمون): (بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبات را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای آنها خواهد بود، اینچنین آیات خود را برای کسانی که می فهمند شرح می دهیم) (اعراف - 32).

یا در جای دیگر می فرماید: (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد): (ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید) (اعراف - 31).

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟!

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث شکستن ارزشهای دروغین است، هدف این است که مقیاس شخصیت انسانها را ثروت و زینت آنها نشمارند، نه اینکه امکانات مادی بد چیزی است، مهم این است که به آنها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهائی.

وانگهی اینها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هر گونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخهایی از طلا و نقره و گرد آوردن زینتهای انبوهی از سیم و زر!

و از اینجا روشن می شود که نه بهره مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنها است، و نه محروم بودن مؤمنان از

آن، و نه استفاده از این امور در حد معقول، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی.

آیه (36) تا (40) و ترجمه

(و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین) (36) (وإنهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون إنهم مهتدون) (37) (حتی إذا جأنا قال یلیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین) (38) (ولن ینفعکم الیوم إذ ظلمتم إنکم فی العذاب مشترکون) (39) (أ فأنت تسمع الصم أو تهدی العمی و من کان فی ضلل مبین) (40)

ترجمه:

36 - هر کس از یاد خدا رویگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.

37 - و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا باز می دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند.

38 - تا زمانی که نزد ما حاضر شود می گوید: ایکاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه بد همنشینی هستی تو!

39 - هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه

در عذاب مشترکید.

40 - آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی یا کوران و کسانی را که در ضلال مبین هستند هدایت کنی.

تفسیر:

همنشین شیاطین!

از آنجا که در آیات پیشین سخن از دنیاپرستانی بود که همه چیز را بر معیارهای مادی ارزیابی می کنند، در آیات مورد بحث از یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا که بیگانگی از خدا است سخن می گوید.

می فرماید: (هر کس از یاد خدا روگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم، و همواره با او قرین خواهد بود!) (و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین).

آری غفلت از ذکر خدا و غرق شدن در لذات دنیا، و دلباختگی به زرق و برق آن، موجب می شود که شیطانی بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد، و رشته ای در گردنش افکنده، (می برد هر جا که خاطرخواه او است)!

بدیهی است جای این ندارد که کسی تصور جبر از این آیه کند، چرا که این نتیجه اعمالی است که خود آنها انجام داده اند، بارها گفته ایم اعمال انسان، مخصوصا غرق شدن در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع گناهان، نخستین تأثیرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوش انسان می افتد، او را از خدا بیگانه می کند، و شیاطین را بر او مسلط می سازد، و تا آنجا ادامه می یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می شود، چرا که شیاطین و افکار شیطانی از هر سو او را احاطه می کنند، و این نتیجه عمل خود انسان است هر چند نسبت آن به خداوند نیز به عنوان (سبب الاسباب) بودن صحیح می باشد، این همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به عنوان (تزیین شیطان) (فزین لهم الشیطان اعمالهم) (نحل - 63) یا ولایت شیطان (فهو ولیهم الیوم) (نحل - 63) تعبیر شده است.

قابل توجه اینکه جمله (نقیض) با توجه به مفهوم لغوی آن هم دلالت بر استیلاء شیاطین دارد، و هم قرین بودن آنها، در عین حال جمله (هوله قرین) بعد از آن آمده تا این معنی را تاءکید کند که شیاطین از اینگونه افراد هرگز جدا نمی شوند!

تعبیر به (رحمان) اشاره لطیفی است به اینکه آنها چگونه از خدائی که رحمت عامش همگان را فراگرفته روی گردان می شوند، و از یاد او غافل می گردند؟.

آیا چنین کسانی جز این سرنوشتی می توانند داشته باشند که همنشین شیاطین، و محکوم فرمان آنها گردند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که (شیاطین) در اینجا معنی وسیعی دارد که حتی شیاطین انس را شامل می شود، و آن را اشاره به (رؤ سا و سردمداران ضلالت) دانسته اند که مستولی و مسلط بر غافلان از یاد خدا می شوند و با آنها قرین هستند، و این توسعه بعید نیست.

سپس به دو امر مهم که شیاطین درباره این غافلان انجام می دهند اشاره کرده می فرماید: (آنها این گروه را از راه خدا بازمی دارند) (وانهم لیصدونهم عن السبیل).

هر وقت اراده بازگشت کنند سنگی بر سر راه آنها می افکنند و مانعی ایجاد می کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند.

و آنچنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می دهند که: (گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!) (و یحسبون انهم مهتدون).

همانگونه که در آیه 38 سوره عنکبوت درباره (عاد) و (ثمود) می خوانیم: (وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین):

(شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد و آنها را از راه بازداشت در حالی که قبلا راه را پیدا کرده بودند).

خلاصه این وضع همچنان ادامه پیدا می کند انسان غافل و بیخبر در گمراهی خویش، و شیاطین در اضلال او تا هنگامی که پرده ها کنار می رود، و چشم حقیقت بین او باز می شود، (زمانی که نزد ما حاضر می شود می بیند ولی و قرینش همچنان با او است، همان کسی که عامل همه بدبختیهای او بوده! فریاد می زند و می گوید: ایکاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود! چه بد قرین و همنشینی هستی تو!) (حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین).

همه عذابها یک طرف، و همنشینی با این قرین سوء یک طرف، همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرد تمام خاطره های گمراهی و بدبختیش در نظرش مجسم می گردد، کسی که زشتیها را در نظرش زیبا جلوه می داد، و بیراهه را شاهراه، و گمراهی را هدایت، ای وای که او برای همیشه قرین و هم بند او است!.

آری صحنه قیامت تجسمی است گسترده از صحنه های این جهان و قرین و دوست و رهبر اینجا با آنجا یکی است، حتی به گفته بعضی از مفسران هر دو را با یک زنجیر می بندند!.

پیداست که منظور از (مشرقین) (دو مشرق) (مشرق) و (مغرب) است زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مختلف تشبیه بسازند لفظ را از یکی انتخاب می کنند مانند (شمسین) (اشاره

به خورشید و ماه) و (ظهرین) (اشاره به نماز ظهر و عصر) و (عشائین) (اشاره به نماز مغرب و عشاء).

تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند که به هیچوجه در آیه مورد بحث مناسب به نظر نمی رسد، مانند مشرق آغاز زمستان و مشرق آغاز تابستان، هر چند در موارد دیگری مناسب است.

به هر حال این تعبیر کنایه‌ای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجد چرا که (دوری مشرق و مغرب) ضرب المثل معروفی است در این زمینه. ولی این آرزو هرگز به جایی نمی رسد، و میان آنها و شیاطین هرگز جدائی نمی افتد، لذا در آیه بعد می افزاید: (هرگز این گفتگو و ندامت امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که شما ظلم کردید، و در نتیجه همه در عذاب مشترکید) (ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون).

باید عذاب این همنشین سوء را با عذابهای دیگر برای همیشه ببینید. و به این ترتیب امید آنها را در مورد جدائی از شیاطین برای همیشه مبدل به یاس می کند و چه طاقتفرساست تحمل این همنشینی؟!

در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده شده از جمله اینکه گاه انسان از دیدن دردمندان دیگر دردش تخفیف پیدا می کند، چرا که معروف است البلیه اذا عمت طابت: (هنگامی که بلا عمومی شد گوارا می شود!) اما به اینها گفته می شود در آنجا چنین تسلی خاطری نیست چنان غرق عذابید که عذاب شیطان هم بند شما مایه تسلی شما نخواهد شد.

این احتمال را نیز داده اند که گاه مصیبتی فرا می رسد و انسان پیامدهای آن را میان خود و دوستان تقسیم می کند، و بار مصیبت سبک می شود، ولی در آنجا این مسأله نیز وجود ندارد، چرا که هر کدام سهم وافر از عذاب الهی دارند بی آنکه از دیگری چیزی کاسته شود!

ولی با توجه به اینکه این آیه تکمیلی است برای آیه قبل همان تفسیر اول که انتخاب کردیم مناسبتر است.

در اینجا قرآن این گروه را به حال خود می گذارد و روی سخن را به سوی پیامبر (ﷺ) کرده از غافلان کوردلی که پیوسته او را تکذیب می کردند، و از قماش همان گروهی بودند که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، بحث کرده، می فرماید: (آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ و یا کوران را هدایت کنی؟ و کسانی را که در ضلال مبین هستند و احساس نمی کنند به راه راست دعوت نمائی؟! (افانت تسمع الصم او تهدي العمی و من کان فی ضلال مبین)).

شبیه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است، که افراد لجوج و هدایت ناپذیر، و هواپرستان بی بصیرت و غرق گناه را، به کران و کوران، و گاه به مردگان، تشبیه کرده است.

در آیه 42 سوره یونس می خوانیم: (افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون): (آیا تو می توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند تعقل نمی کنند)

و در آیه 80 نمل آمده است: (انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین): (تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی

توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند متوجه سخنان خودسازی همچنین آیات دیگر.

این تعبیرات همه به خاطر آن است که قرآن برای انسان (دو نوع گوش و چشم و حیات) قائل است: گوش و چشم و حیات ظاهر، و گوش و چشم و حیات باطن. و مهم بخش دوم از درک و دید و حیات است، که وقتی از کار بیفتند، نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انذار و هشدار!

قابل توجه اینکه: در آیات گذشته، این گروه از مردم، به افرادی تشبیه شده بودند که چشمانی ضعیف و دید محدود دارند، و در آیه اخیر آنها را به کران و کوران تشبیه می کند، این به خاطر آن است که انسان هنگامی که مشغول به دنیا می شود به کسی می ماند که چشمانش درد مختصری پیدا کرده هر قدر اشتغالش به دنیا بیشتر، و تمایلش به مادیات شدیدتر، و بی اعتنائیش به روحانیات فزونتتر می گردد، از آن درد چشم به نقصان دید، و از آن، به مرحله کوری می رسد این همان چیزی است که دلایل قطعی در زمینه تشدید روحیات منفی و مثبت در انسان و رسوخ ملکات در وجود او بر اثر تکرار و اصرار بر عمل به ثبوت رسانده است و قرآن نیز همین ترتیب را رعایت فرموده.

آیه (41) تا (45) و ترجمه

(فإِما نذهبن بك فإِنا منهم منتقمون) (41) (أورينك الذى وعدنهم فإِنا عليهم مقتدرون) (42) (فاستمسك بالذى أوحى إليك إِنْك على صرط مستقيم) (43) (وَإِنه لذكر لك ولقومك وسوف تسلون) (44) (وسل من أرسلنا من قبلك من رسلنا أَجعلنا من دون الرحمن إلهة يعبدون) (45)

ترجمه:

- 41 - هر گاه تو را از میان آنها ببریم حتما آنها را مجازات خواهیم کرد.
42 - یا اگر زنده بمانی و آنچه را از عذاب آنان وعده داده ایم به تو ارائه دهیم باز ما بر آنها مسلطیم.
43 - آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم هستی.
44 - و این مایه یادآوری تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد.
45 - از رسولانی که قبل از تو فرستادیم پیرس، آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم؟!

تفسیر:

آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر
در تعقیب آیات گذشته که از کفار لجوج و هدایتناپذیر و ستمگر سخن می گفت، در آیات مورد بحث، روی سخن را، به پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) کرده، این گروه را شدیداً تهدید و پیامبر (ﷺ) را تسلی و آرامش خاطر می بخشد می فرماید: (هر گاه تو را از میان آنها ببریم، حتما از آنها انتقام خواهیم گرفت و مجازاتشان می کنیم) (فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون).

منظور از بردن پیامبر (ﷺ) از میان آن قوم، خواه وفات پیامبر (ﷺ) باشد و یا هجرت او از مکه به مدینه، در هر حال اشاره به این است که اگر تو هم شاهد و ناظر نباشی، و آنها به راه خود همچنان ادامه دهند ما شدیداً آنها را مجازات می کنیم، چرا که (انتقام) در اصل به معنی مجازات و کیفر دادن است، هر چند از آیات متعدد دیگری که در همین معنی در قرآن نازل شده استفاده می شود که منظور از بردن پیامبر (ﷺ) وفات او است، چنانکه در آیه 46 سوره یونس آمده است: (و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون): اگر ما پاره ای از مجازاتهای را که به آنها وعده داده ایم در حال حیات به تو نشان دهیم یا تو را از دنیا ببریم و آنها را نبینی، در هر حال بازگشتشان به سوی خداست و خداوند گواه اعمالی است که آنها انجام می دهند.

همین معنی در سوره رعد آیه 40، و سوره غافر آیه 77 نیز آمده است، و به این ترتیب تفسیر آیه به مسأله هجرت مناسب به نظر نمی رسد.

سپس می افزاید: (اگر هم زنده بمانی و آنچه را از عذاب به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم باز ما بر آنها مسلط هستیم) (و نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون).

به هر حال آنها در چنگال قدرت ما هستند چه در میان آنها باشی و چه نباشی، و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان حتمی است، چه در حیات تو باشد و چه بعد از وفات تو، دیر و زود دارد اما تخلف ندارد.

این تأکیدهای قرآنی ممکن است از یکسو اشاره به بی صبری کفار باشد که می گفتند: (اگر راست می گوئی پس چرا بلا بر ما نازل نمی شود)؟!

و از سوی دیگر انتظار مرگ پیامبر را می کشیدند به گمان اینکه هر گاه پای او در میان نباشد همه چیز پایان می یابد.

بعد از این هشدارها به پیامبر اکرم (ﷺ) دستور می دهد (آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم قرار داری!)
(فاستمسك بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم).

کمترین اعوجاج و کجی در کتب و برنامه تو نیست، و عدم پذیرش گروهی از آنان دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه ده، بقیه با ما است.

سپس می افزاید (این قرآنی که بر تو وحی شده مایه یادآوری تو و قوم تو است) (وانه لذكر لك ولقومك).

هدف از نزول آن بیدار ساختن انسانها و آشنا نمودن آنها به وظائفشان است، و به زودی مورد سؤال قرار خواهید گرفت که با این برنامه الهی و این وحی آسمانی چه کردید؟! (وسوف تسئلون).

مطابق این تفسیر (ذکر) در آیه فوق به معنی (ذکرالله) و آشنائی و آگاهی بر تکالیف دینی است، همان گونه که در آیات 5 و 36 این سوره نیز به همین معنی آمده است، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن.

اصولا یکی از نامه ای قرآن مجید همان (ذکر) است، ذکر به معنی یادآوری و ذکر الله، و کرارا این جمله را در سوره قمر می خوانیم: (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر): ما قرآن را برای یادآوری سهل و آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود (آیات 17 - 22 - 32 و 40 سوره قمر).

از این گذشته جمله (و سوف تسئلون) گواهی می دهد که منظور سؤال از عمل به این برنامه الهی است.

اما با اینهمه عجیب این است که بسیاری از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه برگزیده اند که تناسبی با آنچه گفتیم ندارد از جمله گفته اند معنی آیه این است که این قرآن مایه شرف و آبرو یا ذکر خیر برای تو و قوم تو است، و عرب و قریش یا امت تو را شرافت می بخشد، چرا که به لغت آنان نازل شده است و به زودی از این نعمت الهی سؤال می شود.

درست است که قرآن مجید آوازه پیامبر اسلام (ﷺ) و عرب بلکه همه مسلمانان را در جهان بلند ساخت، و بیش از چهارده قرن است که نام پیامبر (ﷺ) را به عظمت هر صبح و شام بر مآذنه ها می برند، و قوم بی نام و نشان عرب جاهلی در سایه آن نام و نشان یافت و امت اسلامی در پرتو آن در جهان بلند آوازه شد.

و نیز درست است که (ذکر) گاه به این معنی در قرآن مجید آمده، ولی بدون شک معنی اول در آیات قرآنی گسترده تر و با هدف نزول قرآن و آیات مورد بحث سازگارتر است.

بعضی از مفسران آیه 10 سوره انبیا را شاهد بر تفسیر دوم گرفته اند (لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون): (ما کتابی بر شما نازل کردیم که وسیله تذکر شما در آن است آیا اندیشه نمی کنید؟!).

در حالی که آن آیه نیز متناسب تفسیر اول است چنانکه در جلد سیزدهم تفسیر نمونه ذیل همان آیه شرح داده ایم.

روایاتی در ذیل این آیه در منابع حدیث وارد شده است که در بحث نکات خواهد آمد.

سپس برای نفی بت پرستی و ابطال عقائد مشرکین به دلیل دیگری پرداخته، می گوید: (از رسولانی که قبل از تو فرستادیم پیرس، آیا غیر از خداوند رحمن، معبودهائی برای پرستش آنها قرار دادیم؟! (و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون) .

اشاره به اینکه تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده اند، و همگی به طور قاطع بت پرستی را محکوم نموده اند، بنابراین پیامبر اسلام در مخالفتش با بتها کار بی سابقه ای انجام نداده، بلکه سنت همیشگی انبیا را احیا نموده است، این بت پرستان و مشرکانند که بر خلاف مکتب تمام انبیا گام برمی دارند. مطابق این تفسیر، سؤال کننده هر چند پیامبر اسلام (ﷺ) است، ولی منظور تمام امت و حتی مخالفان او هستند.

و کسانی که مورد سؤال واقع می شوند پیروان انبیای پیشینند، پیروان راستین و مورد اطمینان آنها، و حتی افراد عادی آنها، چرا که از مجموعه سخنان آنها خبر متواتر به دست می آید که بیانگر مکتب توحیدی انبیاء است. لازم به یادآوری است که حتی منحرفان از اصل توحید (مانند مسیحیان امروز که طرفدار تثلیثند) باز دم از توحید می زنند، و می گویند تثلیث ما با توحید که آئین همه انبیا است منافاتی ندارد! و به این ترتیب مراجعه به این امتهای برای ابطال دعوی مشرکان کافی است.

ولی جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه با الهام از بعضی از روایات داده اند و آن اینکه سؤال کننده شخص پیغمبر (ﷺ) و سؤال شونده خود انبیای پیشین هستند، سپس افزوده اند که این موضوع در شب معراج تحقق یافت، چرا که پیامبر (ﷺ) با

ارواح انبیای پیشین تماس گرفت، و برای تاءکید امر توحید این سؤال را مطرح نمود، و پاسخ شنید.

بعضی نیز افزوده اند که در غیر شب معراج هم این ارتباط برای پیامبر (ﷺ) ممکن بوده، چرا که فاصله های زمانی و مکانی در ارتباط پیامبر اسلام (ﷺ) با ارواح انبیا هرگز مانعی ایجاد نخواهد کرد، و آن بزرگوار در هر لحظه و هر مکان می توانست با آنها ارتباط گیرد.

البته این تفسیرها هیچ مشکل عقلی ندارد، ولی از آنجا که هدف از آیه نفی مذهب مشرکان است نه آرامش روح پیامبر (ﷺ)، چرا که پیامبر (ﷺ) در مسأله توحید چنان غرق بود و از شرک بیزار که نیازی به سؤال نداشت، و برای استدلال در مقابل مشرکان تماس روحانی پیامبر (ﷺ) با ارواح انبیای پیشین قانع کننده نبود، لذا تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و تفسیر دوم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد نه ظاهر آن، چرا که آیات قرآن ظاهری دارد و بطونی.

این موضوع نیز قابل توجه است که از میان نامهای خداوند در آیه فوق روی نام (رحمن) تکیه شده، اشاره به اینکه چگونه ممکن است خداوندی را که رحمت عامش همه را فرا گرفته رها کنند و به سراغ بتهائی بروند که مبداء هیچ سود و زیانی نیستند.

نکته:

قوم پیامبر کیانند؟

در اینکه منظور از (قوم) در آیه (و انه لذكر لك و لقومك) چه اشخاصی هستند؟ سه احتمال وجود دارد:

نخست مجموع امت اسلامی، و دیگر قوم عرب، و سوم قبیله قریش.

و از آنجا که (قوم) در منطق قرآن در بسیاری از موارد به امتهای انبیاء یا اقوام معاصر آنها اطلاق شده به نظر می رسد که در آیه فوق نیز همین معنی مورد نظر باشد.

بنابراین قرآن مایه ذکر و آگاهی است برای همه امت اسلامی (طبق تفسیر اول) و مایه افتخار و شرف است برای همه آنها (طبق تفسیر دوم).

ولی در روایات متعددی که از منابع اهل بیت رسیده می خوانیم که ائمه معصومین می فرمودند که منظور از قوم در این آیه ما خاندان پیغمبریم.

اما بعید نیست که اینها از قبیل بیان مصداقهای روشن بوده باشد، خواه مفهوم قوم مجموع امت اسلامی بوده باشد، و یا قوم عرب، و یا طائفه پیامبر اسلام، در هر صورت ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) از واضحترین مصداقهای آن محسوب می شوند.

آیه (46) تا (50) و ترجمه

(و لقد ارسلنا موسى بايتنا إلى فرعون و ملائه فقال إني رسول رب العالمين) (46) (فلما جاءهم بايتنا إذا هم منها يضحكون) (47) (و ما نريهم من أية إلا هي أكبر من أختها و أخذنهم بالعذاب لعلهم يرجعون) (48) (و قالوا يأيها الساحر ادع لنا ربك بما عهد عندك إننا لمهتدون) (49) (فلما كشفنا عنهم العذاب إذا هم ينكثون) (50)

ترجمه:

46 - ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم (به آنها) گفت: من فرستاده پروردگار عالمیانم.

47 - ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد از آن می خندیدند.

48 - ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنها را با مجازات هشدار دادیم شاید بازگردند.

49 - (هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به

عهدی که با تو

کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت.

50 - اما موقعی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می

شکستند!

تفسیر:

فرعونیان مغرور و پیمان شکن

در این آیات به گوشه ای از ماجرای پیغمبر خدا موسی بن عمران و برخورد او با فرعون اشاره شده، تا پاسخی باشد به گفتار بی

اساس مشرکان که اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد چرا مردی را از ثروتمندان مکه و طائف برای این مأموریت بزرگ انتخاب نکرد؟

زیرا (فرعون) نیز همین ایراد را به موسی داشت، و منطق او عینا همین منطق بود، فرعون او را به خاطر لباس پشمینهاش و نداشتن زیورآلات طلا مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

در آیه نخست می فرماید: (ما موسی را با آیات و نشانه های خود به سوی فرعون و اطرافیان و درباریان او فرستادیم) (ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا الی فرعون و ملائه).

(موسی به آنها گفت من فرستاده پروردگار جهانیانم) (فقال انی رسول رب العالمین).

منظور از (آیات) معجزاتی است که موسی در دست داشت، و حقانیت خود را به وسیله آن اثبات می کرد که مهمترین آنها معجزه (عصا) و (ید بیضا) بود. و (ملاء) (بر وزن خلاء) چنانکه قبلا هم گفته ایم از ماده (ملا) (بر وزن خلع) به معنی گروهی است که هدف مشترکی را تعقیب می کنند و ظاهر آنها چشم پر کن است، این کلمه در قرآن مجید معمولا به اشراف و ثروتمندان یا درباریان گفته می شود.

تکیه بر عنوان (رب العالمین) در حقیقت از قبیل بیان مدعا توأم با دلیل است، زیرا تنها کسی که پروردگار جهانیان است و مالک و مربی آنها است شایسته عبودیت است، نه مخلوقات محتاج و نیازمندی همچون فراعنه و بتها!

اکنون ببینیم اولین برخورد فرعون و فرعونیان با دلائل منطقی و معجزات روشن موسی چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید:

(هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آنها آمد همگی از آن می خندیدند)
(فلما جائهم بآیاتنا اذا هم منها یضحکون).

این نخستین برخورد همه طاغوتها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت و دلائل آنها، و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن، تا به دیگران بفهمانند که اصلا دعوت آنها قابل بررسی و مطالعه و جوابگوئی نیست، و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.

اما ما برای اتمام حجت آیات خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم و هیچ آیه ای و معجزه ای به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر و مهمتر بود (و ما نریهم من آیه الا هی اکبر من اختها).

خلاصه نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهمتر و گویاتر و کوبنده تر بود به آنها ارائه دادیم، تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند، و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند.

و به این ترتیب بعد از معجزه (عصا) و (ید بیضا) معجزات (طوفان) و (جراد) و (قمل) و (ضفادع) و غیر اینها را به آنها نشان دادیم.

سپس می افزاید: آنها را به عذابها و مجازاتهای هشدار دهنده گرفتار نمودیم شاید بیدار شوند و به راه حق بازگردند (واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون).

خشکسالی و قحطی و کمبود میوه ها چنانکه در آیه 130 سوره اعراف آمده، و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات به سراغ آنها آمد.

گاه رنگ آب نیل به رنگ خون درآمد که نه برای شرب قابل استفاده بود، و نه برای کشاورزی، و گاه آفات نباتی غلات آنها را نابود کرد.

این حوادث تلخ و دردناک گر چه موقتا آنها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی می زدند هنگامی که طوفان حادثه فرو می نشست همه چیز را به دست فراموشی می سپردند و موسی را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند. چنانکه در آیه بعد می خوانیم: (آنها گفتند ای ساحر! پروردگارت را به عهده‌ی که با تو کرده است بخوان، تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد، و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت!) (و قالوا یا ایها الساحر ادع لنا ربک بما عهد عندک اننا لمهتدون).

چه تعبیر عجیبی؟ از یکسو ساحرش می خوانند، و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند! و عدم تناسب این امور سه گانه در ظاهر با یکدیگر، سبب تفسیرهای گوناگونی شده است: بعضی گفته اند ساحر در اینجا به معنی عالم است، چرا که در آن زمان و مخصوصا در محیط مصر ساحران را محترم می شمردند، و به عنوان دانشمندانی به آنها می نگرستند.

بعضی احتمال داده اند سحر در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است، همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس در کار خود آنقدر ماهر است گوئی سحر می کند!

و گاه گفته اند منظور ساحر در افکار گروهی از مردم است.

و امثال این تفسیرها.

اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان از خود راضی، و مستکبران مغرور و طاغوت‌های مستبد آشنا باشند، می دانند آنها از اینگونه تعبیرات ضد و نقیض فراوان دارند، و تعجب نیست که در آغاز ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند، و در پایان وعده قبول هدایت می دهند.

بنابراین ظاهر تعبیرات آیه را باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر به نظر نمی رسد.

و به هر حال از لحن آنها پیدا بوده که در عین احساس نیاز به موسی (علیه السلام) وعده دروغین به او می دادند، و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز از مرکب غرور پیاده نمی شدند، به همین جهت تعبیر به ربک (پروردگارت) و بما عهد عندک (به عهده ای که با تو کرده) کردند، و هرگز نگفتند پروردگار ما، و وعده ای که به ما فرموده، با اینکه موسی (علیه السلام) به آنها صریحا گفته بود من فرستاده پروردگار عالمیانم، نه پروردگار خودم.

آری سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقشان و راه و رسمشان.

ولی به هر حال موسی به خاطر این تعبیرات نیشدار و موهن هرگز دست از هدایت آنها برنداشت، و از خیره سری آنها مایوس و خسته نشد، همچنان به کار خود ادامه داد بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرونشیند و فرو نشست، اما چنانکه آیه بعد می گوید: هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم آنها پیمانهای خود

را می شکستند و به لجajt و انکار خود ادامه می دادند) (فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون).

اینها همه درسهایی است زنده و گویا برای مسلمانان و تسلیت خاطری است برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از لجajt و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند، و گرد غبار یأس و نومیدی بر روح و جانسان ننشیند و بدانند: رگ رگ است این آب شیرین و آب شور و با استقامت و

پایمردی هر چه بیشتر به راه خود ادامه دهند، همانگونه که موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و بنی اسرائیل ادامه دادند و سرانجام بر فرعونیان پیروز گشتند.

و نیز هشداری است به دشمنان لجوج و سرسخت که آنها هرگز از فرعون و فرعونیان قویتر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آنها را ببینند و در عاقبت کار خویش ببندیشند.

آیه (51) تا (56) و ترجمه

(و نادى فرعون فى قومه قال يقوم اءليس لى ملك مصر و هذه الا نهر
تجرى من تحتى أفلا تبصرون) (51) (أم إنا خير من هذا الذى هو مهين ولا يكاد
يبين) (52) (فلولا ألقى عليه أسورة من ذهب أو جاء معه الملائكة مقترنين)
(53) (فاستخف قومه فأطاعوه إنهم كانوا قوماً فاسقين) (54) (فلما اسفونا
انتقمنا منهم فأغرقهم أجمعين) (55) (فجعلناهم سلفاً و مثلاً للآخرين) (56)
ترجمه:

- 51 - فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟!
- 52 - من از این مردی که خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم!
- 53 - اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاءید کنند).
- 54 - او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند.
- 55 - اما هنگامی که ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.
- 56 - و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

تفسیر:

اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟!
منطق موسی از یکسو، و معجزات گوناگونش از سوئی دیگر، و
بلاهایی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی (عَلَيْهِ السَّلَام)

برطرف شد از سوی سوم تاءثیر عمیقی در محیط گذاشت، و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آنها را زیر سؤال برد. اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواست جلو نفوذ موسی (علیه السلام) را در افکار مردم مصر بگیرد، دست به دامن ارزشهای پستی می زند که بر آن محیط حاکم بود، و خود را با این ارزشها با موسی مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، چنانکه قرآن در آیات مورد بحث می گوید: فرعون در میان قوم خود ندا داد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغهای من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟ (ونادی فرعون فی قومه قال یا قوم الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی افلا تبصرون).

ولی موسی چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من؟ آیا او سخن حق می گوید یا من می گویم؟ چشمهای خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید.

و به این ترتیب فرعون ارزشهای قلبی را به چشم مردم مصر کشید، و همانند بت پرستان عصر جاهلیت در برابر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مال و مقام را ارزشهای واقعی انسانی گرفت.

تعبیر به نادی (ندا داد) نشان می دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدائی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود، یا اینکه دستور داد که ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور منعکس کنند.

تعبیر به (انهار) جمع (نهر) با اینکه منظور از آن رود نیل است به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد، و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت.

بعضی از مفسران گفته اند رود نیل 360 شاخه داشت که مهمترین آنها (نهرالملک) (نهر طولون) (نهر دمیاط) و (نهر تنیس) بود.

چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه های نیل تکیه می کند برای اینکه تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آنها از نیل سرچشمه می گرفت، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی فخر می فروشد!

تعبیر به (تجری من تحتی) به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می گذرد، آنگونه که جمعی از مفسران گفته اند، چرا که رود نیل از آن عظیمتر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود، و غالب آبادیها در دو حاشیه این شط عظیم قرار داشت، بلکه منظور این است این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادیها طبق مقرراتی است که من اراده می کنم.

سپس می افزاید: (بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد، و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگویم برترم) (ام انا خیر من هذا الذی هو مهین ولا یکاد یبین).

و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر، و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر، و لکنت زبان) بیان کرد.

در حالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چرا که خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را برطرف ساخت، چرا که به هنگام بعثت عرضه داشت (واحلل عقدة من لسانی) (خداوند اگره را از زبان من بگشا) (طه - 27) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است.

نداشتن ثروت فراوان و لباسهای مجلل و کاخهای پر زرق و برق که معمولاً از طریق ظلم و ستم بر محرومان حاصل می شود نه تنها عیب نیست بلکه افتخار است و کرامت و ارزش.

تعبیر به (مهین) (پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا، و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند، و یا اشاره به نژاد موسی باشد که از بنی اسرائیل بود، و قبطیان فرعونى خود را آقا و سرور آنها می پنداشتند.

سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبث شده گفت: (چرا دستبندهائی از طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا گفتار او را تصدیق کنند؟! (فلولا القی علیه اسورة من ذهب او جاء معه الملائكة مقترنین). (

اگر خداوند او را رسول خود قرار داده چرا همچون رسولان دیگر به او دستبند طلا نداده و یار و معاونانی برای او قرار نداده است؟.

می گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤ سا باید دستبند و گردنبند طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت آلاتی همراه نداشت، و بجای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می کند، و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در

نظر آنها طلا و نقره و زینت آلات است. اما پیامبران الهی با کناره گیری از این مسائل مخصوصاً می خواستند این ارزشهای کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزشهای اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.

به هر حال این بهانه فرعون درست شبیه بهانه ای بود که در چند آیه قبل از قول مشرکان مکه نقل شده که می گفتند چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده؟!

بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لااقل چرا فرشته ای همراه او نیامده؟

در حالی که رسولان مبعوث به انسانها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند، و بتوانند از جنبه عملی الگو و اسوهای برای آنها باشند.

لازم به یادآوری است که (سورة) جمع (سوار) (بر وزن هزار) به معنی دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره، و اصل آن از واژه فارسی (دستواره) گرفته شده (ساور نیز جمع جمع است).

در آیه بعد قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند، و آن اینکه: فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود، و به بی اعتباری این ارزشها کم و بیش توجه داشت، ولی (او قوم خود را تحمیق کرد، و عقول آنها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند)! (فاستخف قومه فاطاعوه).

اصولا راه و رسم همه حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حال بی خبری از واقعیتهای فرو برند و ارزشهای دروغین را جانشین ارزشهای راستین کنند، و دائما آنها را نسبتا به واقعیتهای شستشوی مغزی دهند.

چرا که بیدار شدن ملتها و آگاهی و رشد فکری ملتها بزرگترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطنی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند! این شیوه فرعونی یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمامتر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسائل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو تلویزیونی، و انواع فیلمها، و حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملتها می پردازند، تا در بیخبری کامل فرو روند و از آنها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه استخفاف عقول بر عهده دارند که از مهمترین وظائف آنها است.

جالب اینکه آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می دهد آنها گروهی فاسق بودند (انهم کانوا قوما فاسقین).

اشاره به اینکه این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات و ترهاتی نمی شدند، و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل

آنها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آنها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آنها نیز با (تسلیم کورکورانه) موجبات این دزدی را فراهم ساختند.

آری آنها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

این بود جنایات فرعون و فرعونیان و مغلطه کاریهایشان در مقابل فرستاده الهی موسی (علیه السلام) اما اکنون ببینیم بعد از آنهمه وعظ و ارشاد و اتمام حجتها از طرق گوناگون، و عدم تسلیم آنها در مقابل حق، سرانجام کار آنها به کجا رسید؟!.

می فرماید: (هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم، و همه را غرق نمودیم) (فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعين).

خداوند مخصوصا از میان تمام مجازاتها مجازات غرق را برای آنها انتخاب نمود، چرا که تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتش با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد، و گفت ایس لی ملک مصر و هذه الانهار تجري من تحتي (آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من نمی باشد)؟! آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آنها است عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند!.

(آسفونا) از ماده (اسف) هم به معنی اندوه آمده و هم (غضب) بلکه به گفته راغب در مفردات گاه به اندوه تواءم با غضب گفته می شود، و گاه به هر یک از این دو جداگانه، چرا که حقیقت آن هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هرگاه نسبت به زیردستان باشد در شکل

غضب ظاهر می شود، هر گاه نسبت به بالادستان باشد به صورت اندوه آشکار می گردد، لذا وقتی از ابن عباس درباره حزن و غضب سؤال کردند گفت ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است!

بعضی از مفسران (آسفونا) را به معنی (آسفوارسلنا) (فرستادگان ما را محزون و غمگین ساختند) تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد و ضرورتی برای چنین خلاف ظاهری وجود ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه درباره خداوند مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی اراده مجازات، و رضایت او به معنی (اراده ثواب) است.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از مجموع این سخن می فرماید: (ما آنها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قرار دادیم) (فجعلناهم سلفاً و مثلاً للآخرین).

(سلف) در لغت به معنی هر چیز متقدم است، و لذا به نسلهای پیشین (سلف) و به نسلهای بعد از آنها خلف اطلاق می شود، و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز (سلف) می گویند چرا که قیمت آن قبلاً پرداخته می شود.

و (مثل) به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رائج و جاری می شود، و از آنجا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آنها درس عبرت بزرگی بود در این آیه به عنوان مثل برای اقوام دیگر یاد شده است.

آیه (57) تا (62) و ترجمه

(ولما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون) (57) (وقالوا ألهتنا خيراً أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون) (58) (إن هو إلا عبد ائتمنا عليه وجعلناه مثلاً لبنى إسرائيل) (59) (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة فى الارض يخلفون) (60) (وإنه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم) (61) (ولا يصدنكم الشيطان إنه لكم عدو مبين) (62) ترجمه:

57 - و هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد قوم تو از آن می خندیدند (و مسخره می کردند).

58 - و گفتند آیا خدایان بهترند یا او؟ (مسیح، اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولی آنها این مثل را

جدال برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند.

59 - او فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و نمونه و الگویی برای بنی اسرائیلش قرار دادیم.

60 - و هر گاه بخواهیم بجای شما در زمین ملائکه ای قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند.

61 - و او سبب آگاهی بر روز قیامت است (نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است.

62 - و شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است

شان نزول:

در سیره ابن هشام چنین آمده است: رسول خدا روزی با ولید بن مغیره در مسجد نشست بود (نضر بن حارث) نیز آمد و در کنار آنها نشست، گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند پیامبر (ﷺ) با آنها سخن گفت، (نضر) به مقابله برخاست، پیامبر (ﷺ) با دلائل منطقی (پیرامون بطلان بت پرستی) او را محکوم ساخت، سپس این آیه را بر آنها خواند (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون لو كان هؤلاء الهة ما وردوها و كل فيها خالدون...):

(شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید، اگر اینها خدایان بودند هرگز وارد دوزخ نمی شدند، و همگی در آن جاودانه خواهند بود).

بعد از این ماجرا پیامبر (ﷺ) از جا برخاست و رفت، در این هنگام (عبدالله بن زبیری) آمد و به آن جمع پیوست، (ولید) به (عبدالله) گفت: (نضر بن حارث) در مقابل محمد درمانده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد گمان می کند ما و همه معبودهایمان هیزم دوزخیم!

(عبدالله) گفت: به خدا سوگند اگر من او را می دیدم پاسخش را می دادم، از او پرسید آیا درست است که همه معبودان با عابدانشان در دوزخند؟ اگر چنین است ما فرشتگان را می پرستیم، و یهود عزیر را و نصاری عیسی بن مریم را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون عزیر و مسیح باشیم!).

این پاسخ برای ولید و کسانی که در مجلس بودند جالب آمد، و معتقد بودند که دلیل دندان شکنی است، این سخن را خدمت پیامبر (ﷺ) گفتند، رسول الله فرمود: آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عابدانش در دوزخ خواهد بود، این بت پرستان

در حقیقت شیاطین را می پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می داد.

اینجا بود که آیه شریفه (سوره انبیاء - 101) نازل شد (ان الذین سبقت لهم منا الحسنى اولئک عنها مبعدون): (کسانی که وعده نیکی از قبل به آنها داده ایم (بندگان با ایمانی که هرگز راضی نبودند معبود واقع شوند) از آن دور نگهداشته می شوند)... و نیز آیه و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه يصدون (آیه مورد بحث) نازل گردید.

تفسیر:

کدام معبودان در دوزخند؟

این آیات که پیرامون مقام عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام) و نفی گفتار مشرکان درباره الوهیت او و بتها سخن می گوید تکمیلی است برای بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون دعوت موسی و مبارزه او با بت پرستان فرعونى آمد، و هشدارى است به مشرکان عصر پیامبر (ﷺ) و همه مشرکان جهان.

گرچه این آیات سربسته سخن می گوید، ولی با قرائنى که در خود آیات و آیات دیگر قرآن وجود دارد محتوای آن على رغم تفسیرهای گوناگونى که مفسران ذکر کرده اند پیچیده نیست.

نخست مى فرماید: (هنگامى که درباره فرزند مریم مثلى زده شد قوم تو از آن مى خندیدند و رویگردان مى شدند) (ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه يصدون).

این مثل چه بوده؟ و چه کسى آن را در مورد عیسی بن مریم بیان کرده است؟

این همان سؤ الی است که در پاسخ آن میان مفسران گفتگو است، و کلید فهم تفسیر آیه نیز در آن نهفته است، ولی دقت در آیات بعد روشن می سازد که مثل از ناحیه مشرکان بوده، و در ارتباط با بتها بیان شده است، زیرا در آیات بعد می خوانیم: **(ما ضربه لك الا جدلا)**: (آنها این مثال را فقط از روی مجادله بیان کردند).

با توجه به این حقیقت و آنچه در شائن نزول آمده روشن می شود که منظور از مثال همانست که مشرکان به عنوان استهزاء به هنگام شنیدن آیه **(شریفه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم)**: شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید (انبیا - 98) گفتند و آن این بود که عیسی بن مریم نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد چه بهتر که ما و بتهایمان نیز همسایه عیسی باشیم! گفتند و خندیدند و مسخره کردند!

سپس: (گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح)؟! **(وقالوا آلهتنا خیر ام هو)**.

هنگامی که او دوزخی باشد، خدایان ما که از او بالاتر نیستند! ولی بدان آنها حقیقت را می دانند (و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزده اند) **(ما ضربه لك الا جدلا)**.

(بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند)، و برای جلوگیری از حق به باطل متوسل می شوند **(بل هم قوم خصمون)**.

آنها به خوبی می دانند تنها معبودانی وارد دوزخ می شوند که راضی به عبادت عابدان خود بودند، همچون فرعون که آنها را به عبادت خود دعوت می نمود، نه مانند مسیح (علیه السلام) که از عمل آنها بیزار بوده و هست بلکه او فقط

بنده ای بود که ما نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم و او را به نبوت و رهبری خلق مبعوث کردیم (ان هو الا عبد انعمنا علیه) و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم (وجعلناه مثلاً لبنی اسرائیل). تولدش از مادر بدون پدر آیتی از آیات خدا بود، سخن گفتنش در گاهواره آیت دیگر، و معجزاتش هر یک نشانه بارزی از عظمت خداوند و مقام نبوت او بود.

او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار اعتراف داشت، و همه را به عبودیت او دعوت کرد، و همانگونه که خودش می گوید: (مادام که در میان امت بود اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد)، بلکه خرافه الوهیت مسیح (علیه السلام) یا تثلیث را بعد از او به وجود آوردند.

جالب اینکه در روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: ان فیک مثلاً من عیسی، احبه قوم فهلکوا فیه، و ابغضه قوم فهلکوا فیه، فقال المنافقون اما رضی له مثلاً الا عیسی، فنزلت قوله تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون:

(در تو نشانه ای از عیسی است، گروهی او را دوست داشتند (و آن چنان غلو کردند که خدایش خواندند) و به همین جهت هلاک شدند، و گروهی او را مبغوض داشتند (همچون یهود که کمر به قتلش بستند) آنها نیز هلاک شدند، (گروهی نیز تو را به مقام الوهیت می رسانند، و گروهی کمر بر عداوتت می بندند و هر دو دوزخی خواهند بود) هنگامی که منافقان این سخن را شنیدند از روی استهزا گفتند: آیا مثال

دیگری برای او جز عیسی پیدا نکرد، در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد: و لما ضرب ابن مریم مثلاً....

آنچه در بالا گفتیم متن روایتی است که حافظ ابوبکر بن مردویه از علمای معروف اهل سنت در کتاب مناقب (طبق نقل کشف الغمّه صفحه 95) آورده است.

همین مضمون را با تفاوت مختصری میرمحمد صالح کشفی ترمذی در مناقب مرتضوی آورده جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و علمای بزرگ شیعه در کتابهای متعددی این ماجرا را گاه بدون ذکر آیه فوق، و گاه با ذکر آیه نقل کرده اند.

قرائن موجود در آیات نشان می دهد که این حدیث معروف از قبیل تطبیق است نه شائن نزول، و به تعبیر دیگر شائن نزول آیه همان داستان عیسی و گفتگوی مشرکان عرب و بتهای آنها است، اما چون ماجرائی شبیه آن برای علی (علیه السلام) بعد از آن گفتار تاریخی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی داد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را در اینجا تلاوت فرمود که این ماجرا از جهات مختلفی همانند مصداق آن بود.

در آیه بعد برای اینکه توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می کند می فرماید: (اگر ما بخواهیم بجای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند) (و لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الارض يخلفون).

فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند، و جز اطاعت و بندگی او کاری را نمی شناسند.

جمعی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه برگزیده اند که بر طبق آن مفهوم آیه چنین است اگر ما بخواهیم فرزندان شما را فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما در زمین گردند.

بنابراین تعجب نکنید که مسیح بدون پدر متولد گردد خداوند حتی قادر است فرشته را که نوع جداگانه ای است از انسان بیافریند.

و از آنجا که تولد فرشته از انسان چندان مناسب به نظر نمی رسد بعضی از مفسران بزرگ آن را به تولد فرشته صفات تفسیر کرده اند، و گفته اند منظور این است تعجب نکنید بنده ای همچون مسیح قدرت بر زنده کردن مردگان و شفای بیماران به فرمان خدا داشته باشد و در عین حال بنده ای مخلص و مطیع فرمان او باشد، خدا می تواند از فرزندان شما کسانی را بیافریند که تمام خلق و خوی فرشتگان را داشته باشند.

ولی تفسیر اول از همه با ظاهر آیه سازگارتر است، و این تفسیرها بعید به نظر می رسد.

آیه بعد اشاره به یکی دیگر از ویژگیهای حضرت مسیح (علیه السلام) است می فرماید: (او (عیسی) سبب آگاهی بر روز قیامت است) (**وانه لعلم للساعة**).

یا از این جهت که تولد او بدون پدر دلیلی است بر قدرت بی پایان خداوند که مسأله زندگی بعد از مرگ در پرتو آن حل می شود.

و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی در آخر زمان صورت می گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است. جابر بن عبدالله می گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: ینزل عیسی بن مریم فبقول امیرهم تعال صل بنا،

فَيَقُولُ: لا، ان بعضكم على بعض امراء تكرمة من الله لهذه الامة:
 (حضرت عیسی نازل می شود و امیر مسلمانان (منظور از این امیر حضرت
 مهدی (عج) است به طوری که از احادیث دیگر استفاده می شود) می
 گوید: بیا تا با تو نماز بگذاریم، می گوید: نه بعضی از شما امام و امیر
 بعض دیگرید و این احترامی است که خدا برای این امت قائل شده
 (سپس مسیح به مهدی اقتدا می کند)

در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم که فرمود: کیف انتم اذا
 نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند
 مریم در میان شما نازل شود در حالی که امام شما از خود شما است.
 به هر حال اطلاق کلمه (علم) بر حضرت مسیح یکنوع تاءکید و مبالغه
 است، اشاره به اینکه نزول او حتما از نشانه های رستاخیز است.
 این احتمال نیز داده شده است که مرجع ضمیر در (انه) به (قرآن)
 بازگردد که بر طبق آن معنی آیه چنین می شود: نزول قرآن به خاطر اینکه
 آخرین کتب آسمانی است دلیلی بر نزدیکی رستاخیز است، و از قیام قیامت خبر
 می دهد.

ولی محتوای آیات قبل و بعد که درباره عیسی است
 تفسیر اول را تقویت می کند.
 به هر حال به دنبال آن می فرماید: قیام قیامت قطعی است و وقوع آن
 نزدیک است و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید (فلا تمترن
 بها).

نه از نظر عقیده، و نه از نظر عمل همچون غافلان از قیامت رفتار نکنید.

(و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است) (واتبعون هذا صراط مستقیم).

چه راهی از این مستقیمتر که شما را از آینده خطرناکی که در پیش دارید با خبر می سازد، و راه نجات از خطرات را در روز بعث به شما نشان می دهد؟ ولی شیطان می خواهد پیوسته شما را در غفلت و بی خبری نگهدارد، به هوش باشید شیطان شما را از راه خدا و از توجه به سرنوشتتان در رستاخیز باز ندارد، چرا که او دشمن آشکاری برای شما است (ولا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین).

او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست یکبار به هنگام وسوسه پدر و مادران آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم جز مخلصین را گمراه خواهد ساخت، چگونه در برابر چنین دشمن قسم خوردهای خاموش می نشینید، و به او اجازه می دهید که بر قلب و روح شما مسلط گردد، و با وسوسه های مداومش شما را از راه حق باز دارد؟!

آیه (63) تا (65) و ترجمه

(ولما جاء عيسى بالبينات قال قد جئكم بالحكمة ولا بين لكم بعض الذي تختلفون فيه فاتقوا الله وأطيعون) (63) (إن الله هو ربي وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم) (64) (فاختلف الأحزاب من بينهم فويل للذين ظلموا من عذاب يوم أليم) (65)

ترجمه:

63 - هنگامی که عیسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد گفت من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا پاره ای از اموری را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم، تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید

64 - خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستش کنید که راه راست همین است.

65 - ولی گروههایی از میان آنها ظهور کردند که (درباره مسیح) اختلاف نمودند و بعضی او را خدا پنداشتند وای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک.

تفسیر:

آنها که درباره مسیح غلو کردند

در آیات گذشته به گوشه ای از ویژگیهای زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شد، و آیات بحث آن را ادامه می دهد، و مخصوصاً روی دعوت حضرت مسیح به توحید خالص و نفی هرگونه شرک تکیه می کند.

نخست می فرماید: (هنگامی که عیسی با در دست داشتن بینات (معجزات و آیات الهی) آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا بعض

اموری را که در آن پیوسته اختلاف دارید برای شما تبیین کنم) (و
لما جاء عيسى بالبينات قال قد جئكم بالحكمة ولابين لكم بعض
الذي تختلفون فيه) .

به این ترتیب سرمایه عیسی (بینات) یعنی آیات الهی و معجزات بود که از
یکسو حقانیت او را تبیین می کرد، و از سوی دیگر حقایق مربوط
به مبداء و معاد و نیازهای زندگی بشر را.

در این عبارت حضرت مسیح (علیه السلام) محتوای دعوت خود را (حکمت)
توصیف می کند، و می دانیم ریشه اصلی (حکمت) به معنی (جلوگیری کردن
از چیزی به منظور اصلاح آن) است، و سپس به تمام عقائد حق، و برنامه
های صحیح زندگی که انسان را از هرگونه انحراف در ایمان و عمل
بازمی دارد، و به تهذیب نفس و اخلاق او می پردازد، اطلاق شده است، و به
این ترتیب حکمت در اینجا معنی وسیعی دارد که هم (حکمت علمی) را می
گیرد و هم (حکمت عملی) را این حکمت علاوه بر اینها هدف دیگری نیز به
دنبال دارد و آن برطرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها نظام جامعه را به
هم می ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می کند، و لذا حضرت مسیح در
متن سخنانش روی این مسأله تکیه می نماید.

در اینجا سؤال مطرح است که غالب مفسران نیز به آن توجه کرده اند و آن
اینکه چرا می گوید: آمده ام که بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید
تبیین کنم، چرا همه آن را تبیین نمی کند؟!.

از این سؤال جوابهای متعددی داده شده که از همه مناسبتر این است:
اختلافاتی که مردم دارند دو گونه است: بخشهایی است که در
سرنوشت آنها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه
مؤثر است، در حالی که بخش دیگر اختلافاتی است در اموری که هرگز

سرنوشت ساز نیست، مانند نظرات مختلفی که درباره پیدایش منظومه شمسی و آسمانها، و چگونگی افلاک و ستارگان، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها روشن است انبیاء مأموریت دارند که به اختلافات در بخش اول از طریق تبیین واقعیتها پایان دهند، ولی هرگز مأمور نیستند که هر گونه اختلافی را هر چند تاءثیری در سرنوشت آدمی نداشته باشد پایان دهند این احتمال نیز وجود دارد که تبیین پاره ای از اختلافات نتیجه و غایت دعوت انبیاء است یعنی آنها سرانجام موفق می شوند پاره ای از اختلافات را حل کنند، ولی حل همه اختلافات در دنیا امکانپذیر نیست، و به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن مجید یکی از ویژگیهای قیامت را پایان گرفتن تمام اختلافات بیان می کند، در آیه 92 - نحل می خوانیم: (وَلَيَبْيِنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ): (به طور مسلم در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما تبیین می کند) (همین معنی در آیات 55 آل عمران - 48 مائده - 164 انعام - 69 حج، و غیر آن آمده است).

و در پایان آیه می افزاید: (اکنون که چنین است و محتوای دعوت من این است تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ) سپس برای اینکه هر گونه ابهامی را در زمینه عبودیت خود برطرف سازد می گوید: (به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است) (اِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ).

قابل توجه اینکه کلمه (رب) را دو بار در این آیه تکرار می کند، یکبار در مورد خود، و یکبار در مورد مردم، تا روشن سازد من و شما یکسانیم، و پروردگار شما و من یکی است.

من نیز در تمام وجود و هستیم همانند شما نیازمند به خالق و مدبری هستیم، او مالک من و راهنمای من است.

و برای تأکید بیشتر اضافه می کند: (اکنون که چنین است او را پرستش کنید) (فاعبدوه).

چرا که غیر او لایق پرستش نیست، همه مربوطند و او رب است، و همه مملوکنند و او مالک.

باز هم سخن خود را با جمله دیگری تاءکید می کند تا جای هیچ بهانه ای باقی نماند می گوید (این است صراط مستقیم) (هذا صراط مستقیم).

آری راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است، راهی است که انحراف و اعوجاج در آن نیست، همانگونه که در آیه 61 سوره یس آمده است: (وان اعبدونى هذا صراط مستقیم): (آیا با شما عهد نکردم که مرا پرستش کنید این است راه مستقیم).

اما عجب اینکه با اینهمه تاءکیدات باز هم در میان گروههای زیادی که بعد از عیسی (علیه السلام) پیدا شدند احزابی ظهور کردند که درباره عیسی اختلاف داشتند (فاختلفت الاحزاب من بینهم)

بعضی او را خدا می پنداشتند که به زمین نازل شده!

بعضی دیگر فرزند خدایش می خواندند.

بعضی او را یکی از اقنومهای سه گانه (سه ذات مقدس اب و ابن و روح القدس) می دانستند.

تنها گروهی که در اقلیت بودند او را بنده خدا و فرستاده او می شمردند، ولی سرانجام عقیده اکثریت غالب شد و مسأله تثلیث و خدایان سه گانه جهان مسیحیت را فرا گرفت.

در این زمینه حدیث تاریخی جالبی نقل کرده که در جلد سیزدهم صفحه 70 ذیل آیه 36 سوره مریم آورده ایم.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف تنها در میان مسیحیان نبود، بلکه در میان یهود و پیروان مسیح در مورد او اختلاف درگرفت، پیروانش درباره او غلو کردند و او را به مقام الوهیت رساندند، در حالی که دشمنانش او و مادرش مریم پاکدامن را به بدترین اتهامات متهم ساختند، و اینگونه است راه و رسم جاهلان، گروهی در افراطند، و گروهی در تفریط، و یا به گفته امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بعضی محب غال هستند و بعضی مبغض قال آنجا که فرمود: هلك في رجلاں محب غال و مبغض قال: دو گروه درباره من هلاک شدند

دوستان غلو کننده که مرا خدا پنداشتند، و دشمنان تهمت زننده که نسبتهای ناروا به من دادند!

و چه شباهت دارد حالات این دو بزرگوار!

در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده، می فرماید: (وای بر کسانی که ستم کردند، و از صراط مستقیم منحرف شدند، وای بر آنها از عذاب روز دردناک (فويل للذين ظلموا من عذاب يوم الیم (

آری روز قیامت روز دردناکی است، طول حسابش دردناک، عذاب و مجازاتش دردناک، حسرت و اندوهش دردناک، رسوائی و فضحتش نیز دردناک است.

آیه (66) تا (69) و ترجمه

(هل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة وهم لا يشعرون) (66) (الا خلاء
يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين) (67) (يا عباد لا خوف عليكم اليوم ولا
أنتم تحزنون) (68) (الذين آمنوا بآيتنا وكانوا مسلمين) (69)
ترجمه:

66 - آنها چه انتظاری می کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان به سراغ آنها
آید در حالی که خبر ندارند.

67 - دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران.

68 - ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

69 - آنها که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.

تفسیر:

در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟

در آیات پیشین سخن از بت پرستان لجوج، و همچنین منحرفان و مشرکان
امت عیسی بود، و در آیات مورد بحث پایان کار آنها را مجسم می کند.

نخست می فرماید: (اینها چه چیزی را انتظار می کشند، جز اینکه ناگهان
قیامت به سراغ آنها آید در حالی که متوجه نیستند؟! (هل ينظرون
إلا الساعة أن تأتيهم بغتة وهم لا يشعرون) .

این سؤال که به صورت استفهام انکاری طرح شده در
حقیقت بیان حال واقعی اینگونه افراد است، مثل اینکه در مقام
مذمت فردی که گوش به نصیحت هیچ ناصح مشفق نمی دهد و

عوامل نابودی خود را به دست خویش فراهم می سازد می گوئیم: او تنها در انتظار مرگ خویش است!

منظور از (ساعة) در این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن روز قیامت است، چرا که حوادث آن به سرعت تحقق می یابد، و گوئی همه در یک ساعت رخ می دهد.

البته این کلمه گاهی به معنی لحظه پایان دنیا نیز آمده است، و از آنجا که این دو فاصله زیادی با هم ندارند ممکن است این تعبیر هر دو مرحله را شامل شود.

به هر حال قیام قیامت که با پایان گرفتن ناگهانی دنیا شروع می شود به دو وصف در آیه فوق توصیف شده است نخست همین ناگهانی بودن آن است (بغتة)، و دیگر عدم آگاهی عموم مردم از زمان وقوع آن می باشد.

ممکن است چیزی ناگهانی رخ دهد ولی قبلا انتظار آن را داشته باشیم و برای مقابله با مشکلات آن آماده شویم، اما بدبختی آنجاست که حادثه فوق العاده سخت و کوبنده ای به طور ناگهانی واقع شود و ما از آن به کلی غافل باشیم.

حال مجرمان درست اینگونه است، چنان غافلگیر می شوند که طبق بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ): تقوم الساعة و الرجال يحلبان النعجة، و الرجال يطويان الثوب، ثم قراء (ﷺ): هل ينظرون الا الساعة تاتيهم بغتة و هم لا يشعرون:

فرمود: (قیامت به طور ناگهانی رخ می دهد در حالی که (هر کس به کار زندگی خویش مشغول است) مردانی مشغول دوشیدن گوسفندانند، و مردان دیگری مشغول گستردن پارچه (و گفتگو برای

خرید و فروش) سپس حضرت آیه فوق را تلاوت فرمود (هل ينظرون الا الساعة تاتيهم بغتة وهم لا يشعرون).

و چه دردناک است که انسان در برابر چنین رخدادی که هیچ راه بازگشت ندارد اینچنین غافلگیر گردد و بدون هیچگونه آمادگی در امواج آن فرو رود.

سپس از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد، و یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می دهند پرده برداشته می گوید: همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران! (الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقين).

این آیه که توصیفی از صحنه های قیامت است به خوبی نشان می دهد که منظور از ساعت در آیه قبل نیز روز رستاخیز است، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی، مگر پیوندهائی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است. تبدیل شدن اینگونه دوستیها به عداوت در آن روز طبیعی است، چرا که هر کدام از آنها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، آری تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشتم بیخبر کردی، هر یک از آنها به دیگری اینگونه مطالب را می گوید.

تنها پرهیزگارانند که پیوند دوستی آنها جاودانی است، چرا که بر محور ارزشهای جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می شود و آن را استحکام بیشتری می بخشد.

طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند اگر دوستی بر اساس شر و فساد باشد شریک در جرم یکدیگرند، و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد شریک در پاداش یکدیگر می باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی از قسم اول در آنجا تبدیل به دشمنی گردد، و از قسم دوم به دوستی محکتر.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: الا کل خلة كانت في الدنيا في غير الله عز و جل فانها تصير عداوة يوم القيامة: (بدانید هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد در قیامت تبدیل به عداوت و دشمنی می شود). آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای اوصاف و حالات متقین و بیانی است از سرنوشت پرافتخار آنها.

در آن روز خداوند به آنها می گوید: (ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غم و اندوهی خواهید داشت) (یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون).

چه پیام جالبی؟! پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیفها آغاز می شود، ای بندگان خدا! پیامی که مهمترین نگرانی انسان را در آن روز پرنگرانی زائل می کند، پیامی که هرگونه غم و اندوه از گذشته را از دل می زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالا است. در آخرین آیه مورد بحث این پرهیزگاران و بندگان گرامی را با دو جمله دیگر مشخصتر ساخته، می فرماید: (همانها که به آیات ما ایمان آوردند و در برابر فرمان و دستور ما تسلیم بودند) (الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین). آری آنها هستند که به چنان خطاب پرافتخاری مخاطب و مشمول چنان نعمتهائی می شوند.

در حقیقت دو جمله فوق تعریف گویائی از اعتقاد و عمل آنها است، ایمان مبانی استوار اعتقادی آنها را روشن می سازد، و اسلام تسلیمشان را در عمل در برابر فرمان حق و اجراء دستورات او.

آیه (70) تا (73) و ترجمه

(ادخلوا الجنة أنتم وأزواجكم تحبرون) (70) (یطاف علیهم بصحاف من ذهب وأكواب و فیها ما تشتهیه الا نفس و تلذ الا عین و أنتم فیها خالدون) (71) (و تلك الجنة التي أورثتموها بما كنتم تعملون) (72) (لکم فیها فکهة کثیرة منها تأکلون) (73)

ترجمه:

70 - (به آنها خطاب می شود) وارد بهشت شوید شما و همسرانتان در نهایت شادمانی.

71 - ظرفها (ی غذا) و جامها (ی شراب طهور) از طلا گرداگرد آنها می گردانند، و در آن (بهشت) آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد وجود دارد، و شما در آن همیشه خواهید ماند.

72 - این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.

73 - برای شما در آن میوه های فراوان است که از آن تناول می کنید.

تفسیر:

آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد...

این آیات پاداش بندگان خالص خدا و مؤمنان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها به میان آمده بود بیان می کند، و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می دهد.

نخست می فرماید: (از سوی خداوند بزرگ و منان به آنها خطاب می شود وارد بهشت شوید) (ادخلوا الجنة).

به این ترتیب پذیرائی کننده واقعی از آنها خدا است که از میهمانان خودش دعوت کرده می گوید: بفرمائید و وارد بهشت شوید!

سپس به نخستین نعمت اشاره کرده، می افزاید (شما و همسرانتان) (انتم و ازواجکم).

روشن است بودن در کنار همسران با ایمان و مهربان هم برای مردان لذت بخش است و هم برای زنانشان که اگر در اندوه دنیا شریک بودند در شادی آخرت نیز شریک باشند.

بعضی ازواج را در اینجا به معنی همدیفان و دوستان و نزدیکان تفسیر کرده اند که اگر آنها باشد خود نعمت بزرگی است، ولی ظاهر آیه همان معنی نخست است.

سپس اضافه می کند (همگی غرق سرور و شادی باشید، آنچنان که سرور و شادمانی که آثارش در چهره های شما پرتوافکن باشد) (تخبرون).

(تخبرون) از ماده (حبر) (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است، و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می شود نیز اطلاق شده، و اگر به (علماء) (احبار) (جمع حبر بر وزن ابر) گفته می شود به خاطر آثاری است که از آنها در میان مجتمعات بشری باقی میماند، چنانکه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: العلماء باقون ما بقى الدهر اعيانهم مفقودة و امثالهم فى القلوب موجودة: (دانشمندان تا پایان جهان زنده اند شخص آنها در میان نیست اما آثارشان در قلبها موجود است).

و در سومین نعمت می فرماید (ظرفهای غذا و جامهای شراب ظهور از طلا مملو از بهترین غذا و شرابه‌های بهشتی به وسیله خدمتکاران مخصوص گرداگرد آنها می گردانند) (یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب). آنها در بهترین ظروف، و از بهترین غذا، در نهایت آرامش و آسایش و صفا، و بدون هیچ درد سر پذیرائی می شوند.

(صحاف) جمع (صحفة) (بر وزن صفحه) در اصل از ماده (صحف) به معنی گسترده کردن گرفته شده، و در اینجا به معنی ظرفهای بزرگ و وسیع است.

(اکواب) جمع (کوب) به معنی ظروف آب است که دسته ای در آن نباشد و به تعبیر امروز (جام) یا (قدح) است.

گرچه در آیه فوق تنها سخن از ظرفهای طلا به میان آمده، و از غذا و نوشیدنیهای آن بحثی نشده، ولی پیداست ظرفهای خالی را هرگز برای پذیرائی اطراف میهمانها نمی گردانند.

در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می کند که تمام نعمتهای مادی و معنوی جهان در آن جمع است می فرماید: (در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد موجود است) (و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین).

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان اگر تمام خلائق جمع شوند تا توصیف انواع نعمتهای بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این جمله آمده بیفزایند.

چه تعبیری از این زیباتر و جامعتر؟ تعبیری به گستردگی عالم هستی، و به وسعت آنچه امروز در ذهن ما می‌گنجد یا نمی‌گنجد، تعبیری که مافوق آن تعبیری نمی‌توان یافت.

جالب اینکه مسأله خواست دل از لذت چشم جدا بیان شده است، و این جدائی پرمعنی است:

آیا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؟ از این جهت که لذت نظر اهمیت فوق العاده ای دارد که از لذات دیگر برتر و بالاتر است، یا از این نظر که جمله (ما تشتهیه النفس) لذات ذائقه و شامه و سامعه و لامسه را بیان می‌کند، ولی جمله تلذ الاعین بیانگر لذت چشم است؟.

بعضی نیز عقیده دارند که جمله ما (تشتهیه النفس) اشاره به تمام لذات جسمانی است، در حالی که جمله (تلذ الاعین) بیانگر لذات روحانی است، چه لذتی در بهشت بالاتر از اینکه انسان با چشم قلب به جمال بی‌مثال پروردگار نگاه کند که یک لحظه آن از تمام نعمتهای مادی بهشت برتر است.

بدیهی است هر قدر شوق یار بیشتر باشد لذت دیدار بیشتر است.

سؤال:

در اینجا سؤال برای مفسران مطرح شده است، و آن اینکه آیا عمومیت و گسترش مفهوم این آیه دلیل بر این است که اگر مطالبی را که در دنیا حرام است در آنجا تقاضا کنند خداوند به آنها می‌دهد؟.

پاسخ:

طرح این سؤال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن اینکه محرّمات و زشتیها در حقیقت همچون غذائی است نامناسب

برای روح انسان، و مسلماً روح سالم اشتهای چنین غذائی نمی‌کند، و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب متمایل می‌شود.

بیمارانی را می‌بینیم که در هنگام مرض حتی تمایل به خوردن خاک و یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می‌کنند، اما به مجرد اینکه بیماری بر طرف شود آن اشتهای کاذب ساقط می‌گردد، آری بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد، چرا که تمایل و کشش روح نسبت به آنها از ویژگیهای ارواح بیمار دوزخی است.

این سؤال شبیه چیزی است که در حدیث وارد شده است که یک اعرابی نزد پیامبر (ﷺ) آمد و عرض کرد آیا در بهشت شتر هم پیدا می‌شود؟ زیرا من بسیار به شتر علاقمندم! پیامبر (ﷺ) که می‌داند در آنجا نعمتهائی است که با وجود آن، مرد اعرابی شتر خود را فراموش خواهد کرد، در پاسخ با عبارتی کوتاه و پرمعنی می‌فرماید: یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة اصبت فیها ما اشتتهت نفسک و لذت عینک! (ای اعرابی اگر خدا ترا وارد بهشت کند آنچه دلت بخواهد و چشمت از دیدنش لذت برد در آنجا خواهی یافت)!

و به تعبیر دیگر آنجا عالمی است که انسان کاملاً با واقعیتها هماهنگ می‌شود و به گفته شاعر:

آنچه بینی دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت همان بینی

به هر حال از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته، می فرماید: (شما جاودانه در آن خواهید ماند) (و انتم فیها خالدون).

مبادا فکر زوال نعمت خاطر آنها را مکدر سازد و از آینده نگران کند. در اینجا برای اینکه روشن شود اینهمه نعمتهای بهشتی را به (بها) می دهند و به (بها نه) نمی دهند می افزاید (این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید) (و تلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون).

جالب اینکه از یکسو مقابله با اعمال را مطرح می کند، و از سوی دیگر ارث را که معمولاً در جائی به کار می رود که نعمتی بی خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد، اشاره به اینکه اعمال شما پایه اصلی نجات شماست، ولی آنچه دریافت می دارید در مقایسه با اعمالتان آنقدر برتری دارد که گوئی همه را رایگان از فضل الهی به دست آورده اید!

بعضی نیز این تعبیر را اشاره به همان مطلبی می دانند که قبلاً گفته ایم که هر انسانی مسکنی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، بهشتیان وارث منازل دوزخیان می شوند، و دوزخیان وارث منازل بهشتیان!

اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

در آخرین و هفتمین نعمت سخن از میوه های بهشتی است که از بهترین نعمتهای الهی می باشد، می فرماید: (برای شما در بهشت

میوه های فراوانی است که از آنها تناول می کنید) (لکم فیها فاکهة
کثیرة منها تاکلون).

در حقیقت ظرفها و جامها بیانگر انواع غذاها و نوشیدنیها بود،
اما میوه ها خود حساب جداگانه ای دارد که در آخرین آیه مورد بحث به آن
اشاره شده است.

جالب اینکه با تعبیر (منها) این حقیقت را بیان می کند که میوه های بهشتی
آنقدر فراوان است که شما تنها جزئی از آن را تناول می کنید، و به این ترتیب
مجموعه فناپذیری است، و درختانش همیشه پر بار و پر ثمر است.

در حدیثی چنین آمده: لا ینزع رجل فی الجنة ثمرة من ثمرها الا
نبت مثلاها مکانها: (هیچ انسانی میوه ای از درختان بهشتی نمی چیند مگر اینکه
دو چندان جای آن می روید).

اینها بخشی از نعمتهای جانپور بهشتی بود که در انتظار کسانی است که
ایمانی روشن و اعمالی شایسته و صالح دارند.

آیه (74) تا (80) و ترجمه

(إن المجرمین فی عذاب جهنم خلدون) (74) (لا یفتر عنهم و هم فیہ
مبلسون) (75) (و ما ظلمنهم و لکن کانوا هم الظلمین) (76) (و نادوا یملک
لیقض علینا ربک قال انکم مکثون) (77) (لقد جئکم بالحق و لکن
اء کثرکم للحق کرهون) (78) (أم أبرموا أمرا فإنا مبرمون) (79) (أم یحسبون
إننا لا نسمع سرهم و نجوئهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون) (80)

ترجمه:

- 74 - مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند.
- 75 - هرگز عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا از همه چیز
ماء یوسند.
- 76 - ما به آنها ستم نکردیم آنها خود ستمکار بودند.
- 77 - آنها فریاد می کشند ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت
ما را بمیراند (تا آسوده شویم!) می گوید: شما در اینجا ماندنی هستید!
- 79 - بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمی (درباره
آنها) داریم.
- 80 - آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را
نمی شنویم آری رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند.

تفسیر:

آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم!

در این آیات سرنوشت مجرمان و کافران در قیامت تشریح شده تا در مقایسه با سرنوشت شوق انگیزی که مؤمنان فرمانبردار پروردگار داشتند هر دو بعد مطلب روشنتر گردد.

نخست می فرماید: (مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه خواهند ماند) (ان
المجرمین فی عذاب جهنم خالدون)

(مجرم) از ماده (جرم) در اصل به معنی قطع کردن است که در مورد قطع میوه از درخت، و همچنین قطع خود درختان نیز به کار می رود ولی بعداً در مورد انجام هر گونه اعمال بد به کار رفته است، شاید به این تناسب که انسان را از خدا و ارزشهای انسانی جدا می سازد.

ولی مسلم است که در اینجا همه مجرمان را نمی گوید، بلکه مجرمانی که راه کفر پیش گرفته اند منظور است، به قرینه ذکر مسأله خلود و عذاب جاودان و هم به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیات قبل سخن از آنها بود، و اینکه بعضی از مفسران گفته اند همه مجرمان را شامل می شود بسیار بعید است.

ولی از آنجا که ممکن است (عذاب دائم) با گذشت زمان تخفیف یابد، و تدریجاً از شدت آن کاسته گردد در آیه بعد می افزاید: (هرگز عذاب از آنها تخفیف نخواهد یافت، و هیچگونه راه نجاتی برای آنان نیست، و آنها از همه جا مأیوس خواهند بود) (لا یفتّر عنهم و هم فیہ مبلسون).

و به این ترتیب عذاب آنان هم از نظر زمان دائمی است، و هم از نظر شدت، چرا که (فتور) همانگونه که راغب می گوید به معنی سکون بعد از حدت، و نرمش بعد از شدت، و ضعف بعد از قوت است.

(مبلس) از ماده (ابلاس) در اصل به معنی اندوهی است که از شدت ناراحتی به انسان دست می دهد، و از آنجا که چنین اندوهی

انسان را به سکوت دعوت می کند ماده (ابلاس) به معنی سکوت و بازماندن از جواب نیز به کار رفته، و از آنجا که در شدائد سخت، انسان از نجات خود مأیوس می شود، این ماده در مورد یاس نیز به کار رفته است، و نامگذاری (ابلیس) به این نام به خاطر همین معنی است که مأیوس از رحمت خدا است.

به هر حال در این دو آیه روی سه نکته تکیه شده: مسأله خلود، عدم تخفیف عذاب، و اندوه و یاس مطلق، و چه دردناک است عذابی که با این امور سه گانه آمیخته باشد.

در آیه بعد این نکته را خاطر نشان می سازد که این عذاب دردناک الهی چیزی است که آنها خود برای خویش فراهم ساخته اند می فرماید: (ما به آنها ستمی نکرده ایم ولی آنها خود ستمکار بوده اند) **(و ما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين)**.

در حقیقت همانگونه که در آیات پیشین سرچشمه آنها نعمتهای بی پایان را اعمال مؤمنان پرهیزگار معرفی کرد، در اینجا نیز سرچشمه این عذاب جاودان را اعمال خود آنها می شمرد.

چه ظلم و ستمی از این بالاتر که انسان آیات الهی را تکذیب کند، و تیشه بر ریشه سعادت خود زند و **(من اظلم من افتری علی الله الکذب)** (سوره صف - 7).

آری قرآن سرچشمه اصلی همه سعادت‌ها و شقاوت‌ها را خود انسان و اعمال او می شمرد نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده اند.

سپس به بیان گوشه دیگری از بیچارگی آنها پرداخته می گوید: (آنها فریاد می کشند که ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند تا از این عذاب دردناک آسوده شویم!) (و نادوا یا مالک لیقض علینا ربك).

با اینکه هر کس از مرگ می گریزد و خواهان ادامه حیات است، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می آورد که از خدا تمنای مرگ می کند، و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی واقع شود در آنجا برای مجرمان جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می کنند.

اما چه سود که مالک دوزخ به آنها پاسخ می گوید (شما در اینجا ماندنی هستید!) و نجاتی حتی از طریق مرگ وجود ندارد (قال انکم ماکثون).

و عجب اینکه به گفته بعضی از مفسران مالک دوزخ این پاسخ را با نهایت بی اعتنائی بعد از هزار سال! به آنها می گوید، و چه دردناک است این بی اعتنائی.

ممکن است گفته شود این چه تقاضائی است که آنها می کنند با اینکه یقین دارند مرگ و میری در کار نیست، ولی باید توجه داشت که اینگونه درخواستها از یک انسان بیچاره که از همه جا قطع امید کرده طبیعی است، آری آنها وقتی تمام راههای نجات را به روی خود مسدود می بینند چنین فریادی از دل برمی کشند!

اما چرا آنها خودشان مستقیماً تقاضای مرگ از خدا نمی کنند، بلکه به مالک دوزخ می گویند از پروردگارت بخواه تا به ما مرگ دهد؟ برای اینکه آنها در آن روز از خدای خود محجوبند، چنانکه در آیه 15 مطففین می خوانیم (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون)، لذا تقاضای خود را

وسیله فرشته عذاب مطرح می کنند، یا به علت اینکه او فرشته است و نزد خداوند مقرب است.

در آیه بعد که در حقیقت علتی است برای خلود آنها در آتش دوزخ می گوید: (ما حق را برای شما آوردیم، ولی اکثر شما از حق کراهت دارید و در برابر آن تسلیم نیستید) (لقد جئناکم بالحق ولكن اکثرکم للحق کارهون).

در اینکه سخن از ناحیه مالک دوزخ است و منظور از (ما) جمعیت فرشتگان است که مالک دوزخ خود در زمره آنها می باشد، یا گفتار خداوند است؟ مفسران دو نظر متفاوت اظهار داشته اند.

البته سوق کلام ایجاب می کند که دنباله گفتار (مالک دوزخ) باشد، ولی محتوای خود آیه تناسب با گفتار خداوند دارد، شاهد دیگر بر این سخن آیه 73 سوره زمر است: (وقال لهم خزنتها ألم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم): خازنان دوزخ به آنها می گویند: آیا فرستادگانی از میان خود شما به سراغ شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند؟

در اینجا خازنان دوزخ رسولان را آورنده حق می شمرند نه خودشان را. تعبیر به (حق) معنی گسترده ای دارد که همه حقایق سرنوشت ساز را شامل می شود هر چند در درجه اول مسأله توحید و معاد و قرآن قرار دارد.

این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف نبودید اصلاً شما مخالف حق بودید، و این مخالفت، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد.

در آیه بعد گوشهای از کراحت و بیزاری آنها را از حق و طرفداری آنها را از باطل منعکس ساخته، می فرماید: (بلکه آنها تصمیم محکمی بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری درباره آنها داریم) (ام ابرموا امرا فانا مبرمون) آنها توطئه ها چیدند تا نور اسلام را خاموش کنند، و پیامبر (ﷺ) را به قتل رسانند، و از هر طریقی بتوانند ضربه بر مسلمین وارد کنند.

ما نیز اراده کرده ایم آنها را در این جهان و جهان دیگر سخت کیفر دهیم. بعضی از مفسران شان نزول این آیه را مسأله توطئه قتل پیامبر (ﷺ) قبل از هجرت دانسته اند که در آیه (واذیمکربک الذین کفروا...) (انفال - 30) نیز به آن اشاره شده است.

ولی ظاهر این است که این مطلب از قبیل تطبیق است نه شان نزول.

آیه بعد در حقیقت بیان یکی از علل توطئه گریهای آنها است، می فرماید: (بلکه آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم) (ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم).

ولی چنین نیست، هم ما می شنویم، و هم (رسولان و فرشتگان ما نزد آنان حاضر و ناظرند و پیوسته سر و نجوای آنها را می نویسند) (بلی و رسلنا لدیهم یکتبون).

(سر) به معنی مطلبی است که انسان در دل پنهان می کند، و یا تنها با دوستان رازدارش مطرح می سازد، و نجوی به معنی سخنان درگوشی است. آری خداوند نه تنها سخنان آهسته آنها را که در مجالس مخفی و یا درگوشی می گویند می شنود، بلکه از حدیث نفس و گفتگویی

که در دل با خویشتن دارند نیز آگاه است، چرا که پنهان و آشکار
برای او تفاوتی ندارد، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال و گفتار انسانها
هستند نیز پیوسته این سخنان را در نامه اعمالشان ثبت می کنند، هر چند
بدون آن نیز حقایق روشن است، تا در دنیا و آخرت کیفر اعمال و گفتار و
توطئه های خود را ببینند.

آیه (81) تا (85) و ترجمه

(قل إن كان للرحمن ولد فإنا أول العبدین) (81) (سبحن رب السموت والا
رض رب العرش عما یصفون) (82) (فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلقوا یومهم
الذی یوعدون) (83) (وهو الذی فی السماء إله و فی الارض إله وهو الحکیم
العلیم) (84) (وتبارک الذی له ملک السموت و الارض و ما بینهما و
عنده علم الساعة و إلیه ترجعون) (85)

ترجمه:

- 81 - بگو اگر برای خداوند فرزندی بود من نخستین مطیع او بودم.
- 82 - منزّه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند.
- 83 - آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی، تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند).
- 84 - او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.
- 85 - پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک و حاکم آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است می باشد، و آگاهی از قیام قیامت فقط نزد او است و به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

بگذار در باطل خود غوطه ور باشند

از آنجا که در آیات گذشته، مخصوصاً در آغاز سوره، گفتگو از مشرکان عرب و اعتقادشان به وجود فرزند برای خدا در میان بود، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و نیز در چند آیه قبل از مسیح (علیه السلام) و دعوت او به توحید خالص و عبودیت پروردگار، سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث از طریق دیگری برای نفی این عقاید باطل وارد شده می فرماید: (به آنها که دم از وجود فرزندی برای خدا می زنند بگو اگر برای خداوند رحمن فرزندی باشد من نخستین کسی بودم که به او احترام می گذارم و از وی اطاعت می کردم) (قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدین).

زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیشتر و معرفت و آگاهیم فزونتر است، و من قبل از شما به فرزند او احترام می گذارم و از وی اطاعت می کنم.

اگر چه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده آمده و به توجیهات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می رسد ولی محتوای آیه هیچگونه پیچیدگی ندارد، و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می رود، مثل اینکه به شخصی که از روی اشتباه می گوید فلان کس از همه اعلم است در حالی که هیچ علم و دانشی ندارد می گوئیم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می کند ما هستیم، تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی بر مدعای خویش بیفتد و بعداً که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود.

منتها در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه: عبادت همه جا به معنی پرستش نیست، گاه نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید، و در اینجا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی بر پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون به هر حال طبق این فرض محال فرزند خدا است باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در اینگونه موارد معمولاً کلمه (لو) به جای (ان) به کار می رود که دلیل بر محال بودن است اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

به این ترتیب پیغمبر اکرم (ﷺ) برای اینکه آنها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می گوید اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم.

بعد از این سخن به دلیل روشنی بر نفی این ادعاهای واهی پرداخته، می فرماید: (منزه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند) (سبحان رب السموات والارض رب العرش عما یصفون).

کسی که مالک و مدبر آسمانها و زمین است، و پروردگار عرش عظیم می باشد،

چه نیازی به فرزند دارد؟ او وجودی است بیانتها و محیط بر تمام عالم هستی، و مربی همه عالم آفرینش، فرزند برای کسی لازم است که می میرد و ادامه نسل او از طریق فرزند است.

فرزند برای کسی لازم است که نیاز به کمک و انس برای موقع ناتوانی و تنهایی دارد.

بالاخره وجود فرزند دلیل بر جسم بودن و قرار گرفتن در محدوده زمان و مکان است.

پروردگار عرش و آسمان و زمین که از همه اینها منزّه و پاک است، نیازی به فرزند ندارد.

تعبیر به (رب العرش) بعد از (رب السموات و الارض) در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص می باشد، زیرا (عرش) چنانکه قبلا هم گفته ایم به مجموعه عالم هستی که تخت حکومت خداوند بزرگ است گفته می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که (عرش) اشاره به عالم ماوراء طبیعت باشد در مقابل (سموات و ارض) که اشاره به عالم ماده است. (برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 200 ذیل آیه 255 و از آن گسترده تر در جلد بیستم ذیل آیه 7 سوره مؤ من مراجعه فرمائید).

سپس به عنوان بیاعتنائی و تهدید این لجوجان که خود نوعی دیگر از روش بحث با این قماش افراد است می افزاید: (اکنون که چنین است آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی! تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند) (و میوه های تلخ اعمال و افکار زشت و ننگین خود را بچینند) (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون).

روشن است که منظور از این روز موعود همان روز قیامت است، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور لحظه مرگ است بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که مجازات اعمال در قیامت است نه در لحظه مرگ.

این همان یوم موعودی است که در سوره بروج آیه 2 به آن سوگند یاد شده است و الیوم الموعود (سوگند به روز موعود) (روز رستاخیز).

دو آیه بعد ادامه سخن پیرامون مسأله توحید است که از یک نظر نتیجه ای است برای آیات قبل و از یک نظر دلیلی برای تحکیم و تکمیل آن است، و در آن هفت توصیف برای خداوند آمده است که همه در تحکیم مبانی توحید مؤثر است.

نخست در مقابل مشرکان که برای آسمان و زمین اله و معبود جداگانه قائل بودند، و حتی خدای دریا، و خدای صحرا، خدای جنگ، و خدای صلح، و خدایان مختلفی مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند می فرماید: (او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود) (وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله).

چرا که با قبول ربوبیت او در آسمانها و زمین که در آیات قبل آمده مسأله الوهیت نیز ثابت می شود، زیرا معبود واقعی کسی است که رب و مدیر و مدبر عالم است.

نه ارباب انواع، نه فرشتگان، نه حضرت مسیح (علیه السلام)، و نه بتها هیچکدام شایسته پرستش و عبودیت نیستند، چرا که مقام ربوبیت ندارند، آنها به نوبه خود مخلوق و مربوب و روزیخوار خوان اویند، آنها نیز او را پرستش می کنند.

سپس در توصیف دوم و سوم می افزاید (او حکیم و علیم است) (وهو الحکیم العلیم).

تمام کارهایش روی حساب و حکمت است، و از همه چیز آگاه و با خبر، و به این ترتیب اعمال بندگان را به خوبی می داند و بر طبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می دهد.

در چهارمین و پنجمین توصیف از برکات فراوان و دائم وجود او و مالکیتش نسبت به آسمان و زمین سخن می گوید و می فرماید: (پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است می باشد) (وتبارک الذی له ملک السموات والارض وما بینهما).

(تبارک) از ماده (برکت) به معنی داشتن خیر فراوان، و یا ثبات و بقاء، و یا هر دو است و در مورد خداوند هر دو صادق است چرا که هم وجودش جاودانی و برقرار، و هم سرچشمه خیرات فراوان است.

اصولا خیر فراوان بدون ثبات مفهوم کاملی ندارد چرا که خیرات و نیکیها هر قدر فراوان باشد اما موقت و زودگذر فراوان است.

و بالاخره در ششمین و هفتمین توصیف می افزاید: (آگاهی از قیام قیامت مخصوص ذات او است، و همگی به سوی او بازمی گردید) (وعنده علم الساعة والی الله ترجعون).

بنابراین اگر خیر و برکتی میخواهید از او بخواهید، نه از بتها و سرنوشت شما در قیامت به دست او است، و مرجع شما در آن روز تنها خدا است، و بتها و معبودان دیگر هیچ نقشی در این امور ندارند.

نکته ها:

1 - در این آیات سماوات و ارض (آسمانها و زمین) سه بار تکرار شده است یکبار به عنوان بیان ربوبیت پروردگار و تدبیر و تصرف او، و یکبار به عنوان الوهیت پروردگار، و یکبار هم مالکیت و حاکمیت او، و این هر سه با هم مربوط و در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، او (مالک) است و به همین دلیل (رب) است، و در نتیجه (اله) است و توصیف او به (حکیم) و (علیم) نیز تکمیلی است برای همین معانی.

2 - از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که تعبیر آیات فوق هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله دستاویزی برای بعضی از زنادقه و مشرکان شده بوده است، و با سفسطه آن را چنین تفسیر می کردند که در آسمان معبودی است و در زمین معبود دیگری، در حالی که آیه فوق عکس آن را می گوید: او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین یعنی همه جا معبود او است.

با اینحال هنگامی که این مطلب را به عنوان یک سوءال در برابر امامان معصوم طرح می کردند آنها با جوابهای نقضی و حلی به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کتاب کافی از (هشام بن حکم) نقل شده است که (ابو شاکر دیصانی) به من گفت در قرآن آیه ای است که سخن ما را می گوید! گفتم: کدام آیه؟ گفت همین آیه (هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله) و من ندانستم چگونه به او پاسخ بگویم.

در آن سال به زیارت خانه خدا مشرف شدم و نزد امام صادق (علیه السلام) آمدم، و ماجرا را عرض کردم، فرمود: این کلام ملحد خبیثی است، هنگامی که بازگشتی از او پرس نام تو در کوفه چیست؟ می گوید: فلان، بگو نام تو در بصره چیست؟ می گوید: فلان، سپس بگو: پروردگار ما نیز همینگونه است در آسمان اله، و معبود، او است، و در زمین هم اله و معبود او است، و همچنین در دریاها و در صحراها و در هر مکانی اله و معبود او است.

هشام می گوید هنگامی که بازگشتم به سراغ (ابوشاکر) رفتم، و این پاسخ را به او دادم، گفت: این سخن از تو نیست این را از حجاز آورده ای!.

مفسر بزرگ (طبرسی) در مورد تکرار لفظ (اله) در آیه مورد بحث دو علت ذکر کرده یکی مسأله تأکید بر الوهیت پروردگار در همه جا، و دیگر اشاره به اینکه فرشتگان آسمان او را عبادت می کنند، و انسانهای روی زمین نیز او را می پرستند، بنابراین او معبود فرشتگان و انسانها و همه موجودات در زمین و آسمانها است.

آیه (86) تا (89) و ترجمه

(ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفعة إلا من شهد بالحق وهم يعلمون)
(86) (ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فأنى يؤفكون) (87) (وقيله يرب
إن هؤلاء قوم لا يؤمنون) (88) (فاصفح عنهم وقل سلام فسوف يعلمون)
(89)

ترجمه:

- 86 - آنها را که غیر از او می خوانید قادر بر شفاعت نیستند مگر کسانی که شهادت به حق داده اند، و به خوبی آگاهند.
- 87 - و اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده؟ قطعاً می گویند: خدا، پس چگونه از عبادت او منحرف می شوید؟
- 88 - آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند (غافل می شوند؟).
- 89 - اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام بر شما، اما به زودی خواهند دانست!.

تفسیر:

چه کسی قادر بر شفاعت است؟

در این آیات که آخرین آیات سوره زخرف است همچنان سخن درباره ابطال عقیده شرک و سرانجام تلخ مشرکان است، و با دلائل دیگری بطلان اعتقاد آنها را آشکار می سازد، نخست می فرماید: اگر آنها به گمان شفاعت به سراغ این معبودان می روند باید بدانند که (معبودانی که آنها

غیر از خدا می خوانند مالک و قادر بر هیچگونه شفاعتی نیستند (8) (و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة).

(شفاعت) در پیشگاه خداوند تنها به اذن و فرمان او است، و خداوند حکیم هرگز چنین اذن و فرمانی را به این سنگ و چوبهای بی ارزش و فاقد عقل و شعور نداده است.

ولی از آنجا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند در ذیل آیه آنها را استثنا کرده می فرماید: (مگر کسانی که شهادت به حق داده اند) (الا من شهد بالحق).

همانها که توحید و یگانگی خدا را در تمام مراحل پذیرفته اند و در برابر حق به طور کامل تسلیمند، آری این گروه به اذن پروردگار مالک شفاعتند.

ولی چنان نیست که آنها برای هر کس، هر چند بت پرست و مشرک و منحرف از آئین توحید باشد شفاعت کنند، بلکه (آنها به خوبی می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند) (و هم یعلمون).

به این ترتیب امید آنها را از شفاعت فرشتگان به دو دلیل قطع می کند: نخست اینکه آنها خود شهادت به وحدانیت خدا می دهند، و به همین دلیل اجازه شفاعت پیدا کرده اند، و دیگر اینکه آنها محل و مورد شایسته شفاعت را به خوبی می شناسند.

بعضی جمله (و هم یعلمون) را مکمل (الا من شهد بالحق) دانسته اند که مطابق آن مفهوم جمله چنین می شود تنها کسانی حق شفاعت دارند که به توحید شهادت دهند و از حقیقت آن آگاه باشند ولی تفسیر اول مناسبتر است.

و به هر حال این آیه شرط عمده شفاء را در پیشگاه خدا مشخص می سازد، آنها کسانی هستند که گواهان حقند، و حق را در تمام مراحل می

شناسند، و از روح توحید به خوبی آگاهند، و از شرائط شفاعت شوندگان نیز باخبرند.

سپس از معتقدات خود مشرکان گرفته، به آنها پاسخ دندان شکن می دهد و می گوید: (اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده است؟ به طور مسلم می گویند: الله!) (وَلئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله).

کرارا گفته ایم در میان مشرکان عرب و غیر عرب کمتر کسی پیدا می شد که بتها را خالق و آفریننده بداند، بلکه آنها بتها را به عنوان وساطت و شفاعت در پیشگاه خدا، و یا به عنوان اینکه سمبل و نشانه ای هستند از وجودهای مقدس اولیاء الله، به ضمیمه این بهانه که معبود ما باید موجود محسوسی باشد تا با آن انس بگیریم، پرستش می کردند، لذا هر گاه درباره خالق از آنها سؤال می شد خالق را (الله) معرفی می کردند.

قرآن بارها این حقیقت را یادآور می شود که پرستش تنها برای خالق و مدبر این عالم شایسته است، و شما که خالق و مدبر را او می دانید راهی جز این ندارید که عبودیت و الوهیت را نیز مخصوص او بشمرید. لذا در پایان آیه به عنوان ملامت و سرزنش می گوید اکنون که چنین است چگونه از عبادت خدا به سوی غیر او بازگردانده و منحرف می شوند؟! (فانی یؤ فکون).

آیه بعد از شکایت پیامبر در پیشگاه خدا از این قوم لجوج و بی منطق سخن گفته، می فرماید: (آنها چگونه از شکایت پیامبر در پیشگاه خداوند که می گوید: ای پروردگار من اینها گروهی هستند که ایمان نمی آورند غافل می شوند؟) (و قیلہ یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون).

او می گوید: من شب و روز با آنها سخن گفتم، از طریق بشارت و انداز وارد شدم، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آنها برشمردم، آنها را تهدید به عذاب تو کردم، و تشویق به رحمت در صورت بازگشت از این راه انحرافی، خلاصه آنچه در توان داشتم بیان کردم و آنچه گفتم بود گفتم، اما با اینهمه سخنان گرم من در قلب سرد آنها اثر نگذاشت و ایمان نیاوردند، تو می دانی و آنها.

و در آخرین آیه به او دستور می دهد: اکنون که چنین است از آنها روی برگردان (فاصفح عنهم).

در عین حال اعراض تو به معنی قهر و جدائی تواءم با خشونت و پرخاشگری نباشد

بلکه (به آنها بگو سلام بر شما) (وقل سلام).

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت، بلکه به عنوان جدائی و بیگانگی، این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه 63 سوره فرقان آمده است، (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما): هنگامی که جاهلان آنها را با سخنان زشت خود مورد خطاب قرار دهند در پاسخ آنها می گویند: (سلام) سلامی که نشانه بی اعتنائی تواءم با بزرگواری است.

با این حال آنها را با جملهای پرمعنی تهدید می کند، تا گمان نکنند این جدائی و وداع دلیل بر آن است که خدا کاری با آنها ندارد، می فرماید: (اما به زودی خواهند دانست) (فسوف يعلمون).

آری خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی با لجبادهای خود برای خویشتن فراهم ساخته اند؟!

بعضی شان نزولی برای آیه (و لا یملک الذین یدعون...) ذکر کرده اند، و آن
اینکه: (نضر بن حارث) و چند نفر از قریش گفتند: اگر آنچه را محمد
(ﷺ) می گوید حق است ما نیازی به شفاعت او نداریم، ما فرشتگان را
دوست داریم و ولی خود می شماریم، آنها سزاوارتر به شفاعتند،
در اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اخطار کرد که ملائکه
برای احدی در قیامت شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که گواهی به حق
بدهند یعنی مؤمنان) و.

و در اینجا سوره زخرف پایان می یابد.

پروردگارا! ارتباط و پیوند ما را با خودت و اولیاءت روز به روز محکمتر
گردان تا مشمول شفاعتشان شویم.

خداوندا! ما را از هر گونه شرک جلی و خفی محفوظ و برکنار دار.
بارالها! روز قیامت با اوصافی که در کتاب آسمانیت بیان
کرده ای روز سخت و طاقتفرسائی است در آن روز با فضلت با ما معامله کن نه
با عدلت آمین رب العالمین.

سوره دخان

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده، و 59 آیه است

محتوای سوره دخان

این سوره پنجمین سوره از سوره های هفتگانه حوامیم است، و به حکم اینکه از سوره های مکی است محتوای عمومی آنها را، یعنی بحث از مبدء و معاد و قرآن، به نحو کامل در بر دارد، و آیاتش در این زمینه ها آنچنان تنظیم شده است که ضربات کوبنده و بیدار کننده ای بر قلبهای خفته و غافل وارد می سازد و آنها را به ایمان و تقوا و حق و عدالت فرا می خواند.

بخشهای این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

1 - آغاز سوره از حروف مقطعه و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند.

2 - در بخش دیگری از توحید و یگانگی خدا و بیان بعضی از نشانه های عظمت او در جهان هستی است.

3 - بخش مهمی از آن از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.

4 - در بخش دیگری برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، و نابودی و هلاکشان، گفتگو می کند.

5 - مساءله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پادشاهای جالب و روحپرور پرهیزکاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهد.

6 - موضوع هدف آفرینش، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین از موضوعات

دیگری است که در آیات این سوره مطرح شده است.

7 - سرانجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان می دهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از (دخان مبین) به میان آمده این سوره به عنوان سوره (دخان) نام گرفته است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است من قراء سورة الدخان ليلة الجمعة و يوم الجمعة بنی الله له بیتا فی الجنة: (کسی که سوره دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند). و هم از آنحضرت روایت شده: من قراء سورة الدخان فی ليلة، اصبح يستغفر له سبعون الف ملک: (کسی که سوره دخان را در شبی بخواند صبح می کند در حالی که هفتاد هزار فرشته برای او استغفار می کنند).

در حدیث دیگری از ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده: من قراء سورة الدخان فی فرائضه و نوافله بعثه الله من الامنین يوم القيامة، و اضله تحت ظل عرشه، و حاسبه حسابا یسیرا، و اعطی کتابه بیمینه: (کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می برند مبعوث

می کند و او را در سایه عرشش قرار می دهد، و حساب را بر او آسان می گیرد
و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد).

آیه (1) تا (8) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(حم) (1) (والكتب المبين) (2) (إنا أنزلناه في ليلة مبركة إنا كنا
منذرين) (3) (فيها يفرق كل أمر حكيم) (4) (أمرنا من عندنا إنا كنا مرسلين)
(5) (رحمة من ربك إنه هو السميع العليم) (6) (رب السموت والا رض وما
بينهما إن كنتم موقنين) (7) (لا إله إلا هو يحيى ويميت ربكم ورب آبائكم
الاولين) (8)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حم.

2 - سوگند به این کتاب آشکار.

3 - که ما آنرا در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده ایم.

4 - در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد.

5 - فرمانی بود از ناحیه ما، ما (محمد ﷺ) را فرستادیم.

6 - اینها همه بخاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و

دانا است.

7 - پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست،

اگر اهل یقین هستید.

8 - هیچ معبودی جز او نیست، زنده می کند و میمیراند، پروردگار شما و

پروردگار پدران نخستین شماست.

تفسیر:

نزول قرآن در شبی پربرکت

در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می دهد با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم، درباره تفسیر حروف مقطعه به طور کلی در گذشته فراوان بحث کرده ایم. و در مورد خصوص حم در آغاز نخستین سوره از سوره های حوامیم (سوره مؤ من) و آغاز سوره فصلت بحث شده است.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران در اینجا (حم) را به عنوان سوگند تفسیر کرده اند که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده و به قرآن قسم یاد شده دو سوگند پی در پی و متناسب را تشکیل می دهد، سوگند به حروف الفبا همچون حم، و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است در دومین آیه این سوره چنانکه گفتیم به (قرآن مجید) سوگند یاد کرده می فرماید (قسم به این کتاب آشکار) (و الكتاب المبين).

کتابی که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش سازنده، و برنامه هایش حساب شده است، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است، آفتاب آمد دلیل آفتاب.

اما ببینیم این سوگند برای چه منظوری ذکر شده است؟ آیه بعد این حقیقت را روشن ساخته می گوید: بطور مسلم ما قرآن را (که سند حقانیت پیامبر اسلام است) در شبی پربرکت نازل کردیم (انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة).

(مبارک) از ماده (برکت) به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است.

این کدام شب است که مبداء خیرات و سرچشمه خوبیهای پایدار می باشد؟

غالب مفسران آن را به شب قدر تفسیر کرده اند، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن رنگ تازه ای به خود گرفت، شبی که سرنوشت خلائق و مقدرات یکسان در آن رقم زده می شود، آری قرآن در شبی سرنوشت ساز، بر قلب پاک پیامبر نازل شد.

این نکته لازم به تذکر است که ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردید.

اما هدف اصلی از نزول آن چه بود؟ همان است که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده می فرماید: ما همواره انذار کننده بودیم (انا كنا منذرين) این یک سنت همیشگی ماست که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان مأموریت می دهیم، و فرستادن پیامبر اسلام با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است.

درست است که پیامبران از یکسو انذار می کنند، و از سوی دیگر بشارت می دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آنها را در مقابل قوم ظالم و مجرم بیشتر بیم و انذار تشکیل می دهد غالبا از آن سخن گفته شده است.

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

1 - می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر نازل شده است، و از این گذشته محتوای قرآن محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر (ﷺ) و مسلمانان در طول این 23 سال دارد که اگر از آن بریده شود نامفهوم خواهد بود.

با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است؟

در پاسخ این سؤال بعضی قرآن را به معنی آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، بنابراین مانعی ندارد که آغاز آن در شب قدر باشد، و دنبال آن در طول 23 سال.

ولی چنانکه گفتیم این تفسیر با ظاهر آیه مورد بحث و آیاتی دیگر از قرآن مجید سازگار نیست.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید توجه داشت که از یکسو در آیه می خوانیم (قرآن در ليله مبارکه نازل شده است).

از سوی دیگر در آیه 185 سوره بقره آمده است شهر رمضان الذی انزل

فيه القرآن ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است.

و از سوی سوم در سوره قدر می خوانیم: (انا انزلناه فی ليله القدر) (ما آنرا در شب قدر نازل کردیم).

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

از این که بگذریم از آیات متعددی استفاده می شود که پیامبر (ﷺ) قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت، مانند آیه

114 سوره طه (ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه): (پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن).

و در آیه 16 سوره قیامة آمده است: **(لا تحرك به لسانك لتعجل به)**: (زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده).

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است: اول (نزول دفعی) و جمعی که یکجا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر (ﷺ) در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم (نزول تدریجی) که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی 23 سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن اینک که در بعضی از آیات قرآن تعبیر به (انزال) و در بعضی دیگر تعبیر به (نزول) شده است، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که (تنزیل) معمولا در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی، اما (انزال) مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را.

و جالب اینک که در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است تعبیر به (انزال) شده که با (نزول دفعی) هماهنگ است، در حالی که در موارد دیگری که سخن از (نزول تدریجی) در میان است تنها تعبیر به (تنزیل) شده است.

اما این (نزول دفعی) بر قلب پیامبر (ﷺ) چگونه بوده؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره های مختلف؟ یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟

دقیقا روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می فهمیم که یکبار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر (ﷺ) نازل شده است و یکبار تدریجی در 23 سال.

شاهد دیگر برای این سخن اینکه تعبیر به قرآن در آیه فوق ظهور در مجموع قرآن دارد، درست است که واژه (قرآن) به (کل) و (جزء) آن هر دو اطلاق می شود، ولی نمی توان انکار کرد که ظاهر این کلمه به هنگامی که قرینه دیگری همراه آن نباشد مجموع قرآن است، و اینکه بعضی آیه مورد بحث را به آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، و گفته اند نخستین آیات قرآن در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، خلاف ظاهر آیات است.

و از آن ضعیفتر قول کسانی است که می گویند: چون سوره حمد که عصاره و خلاصه ای از مجموع قرآن است در شب قدر نازل شده، تعبیر به انا انزلناه فی لیلة القدر گردیده است!

تمام این احتمالات مخالف ظاهر آیات است، چرا که ظاهر آن این است که تمام قرآن در شب قدر نازل شده.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که در روایات متعددی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق و امام ابوالحسن (موسی بن جعفر (علیه السلام)) نقل شده می خوانیم که در تفسیر انا انزلناه فی لیلة مبارکة فرمودند: هی لیلة القدر، انزل الله عز و جل القرآن فیها الی البيت المعمور جملة واحدة، ثم نزل من البيت المعمور علی رسول الله (ﷺ) فی طول عشرين سنة.

(منظور از این شب مبارک شب قدر است که خداوند همه قرآن را یکجا در آن شب به (بیت المعمور) نازل کرد، سپس در طول بیست سال از (بیت المعمور) بر رسول الله تدریجا نازل فرمود (توجه داشته باشید که در اینجا نیز در مورد نزول دفعی تعبیر به (انزل) و در مورد نزول تدریجی تعبیر به (نزل) شده است).

در اینکه (بیت المعمور) کجا است در روایات متعددی که شرح آن به خواست خدا در ذیل آیه 4 سوره طور خواهد آمد تصریح شده است که خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند، و تا قیامت به آن باز نمی گردند.

ولی در اینکه (بیت المعمور) در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است، در بسیاری از آنها آسمان چهارم، و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است. در حدیثی که مرحوم طبرسی در (مجمع البیان) در تفسیر سوره طور از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم: هو بیت فی السماء الرابعة بحیال الکعبه معمرة الملائكة بما یکون منها فیه من العبادة، و یدخله کل یوم سبعون الف ملک ثم لایعودون الیه ابدا. (آن خانه ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به آن باز نمی گردند!)

ولی در هر حال نزول قرآن در شب قدر بطور کامل به بیت المعمور هرگز منافات با آگاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن ندارد چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خدا است راه نیست، امام به عوالم دیگر آگاهی دارد.

و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دو بار بر پیامبر (ﷺ) نازل شده یکبار (نزول دفعی) در شب قدر، و بار دیگر (نزول تدریجی) در طول 23 سال منافاتی با حدیث فوق که می گوید در شب قدر بر بیت - المعمور نازل شد ندارد. چرا که قلب پیغمبر از (بیت المعمور) آگاه است.

با توجه به آنچه در پاسخ این سؤال گفته شد پاسخ سؤال دیگری که می گوید: اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در 27 ماه رجب صورت گرفته است؟ روشن گردید.

زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در 27 رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی آید.

آیه بعد توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می گوید: (شب قدر شبی است که هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می شود) (فیها یفرق کل امر حکیم).

تعبیر به (یفرق) اشاره به این است که همه امور و مسائل سرنوشت ساز در آن شب مقدر می شود، و تعبیر به (حکیم) بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییر ناپذیری و حکیمانه بودن آن است، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می شود ولی توصیف امور دیگر به آن از باب تأکید است.

این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید در شب قدر مقدرات یکسال همه انسانها تعیین می گردد، و ارزاق، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می شود.

شرح این سخن و مسائل دیگری در زمینه شب قدر، و عدم تضاد آن با آزادی اراده انسانها به خواست خدا مبسوطا در تفسیر سوره قدر خواهد آمد. در آیه بعد برای تأکید بر این معنی که قرآن از ناحیه خدا است می فرماید: (نزول قرآن در شب قدر فرمانی بود از ناحیه ما، و ما پیامبر اسلام را مبعوث کرده و فرستاده ایم) (امرا من عندنا انا كنا مرسلین).

سپس برای بیان علت اصلی نزول قرآن و ارسال پیامبر و مقدرات شب قدر می افزاید: (همه اینها به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت) (رحمة من ربك).

آری رحمت بیکران او ایجاب می کند که بندگان را به حال خود رها نکند، و برنامه و راهنما برای آنها بفرستد، تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله آنها را رهنمون گردد، اصولا تمام عالم هستی از رحمت بی دریغش سرچشمه گرفته است، و انسانها بیش از همه مشمول این رحمتند.

در ذیل همین آیه و آیات بعد اوصاف هفتگانه ای برای خداوند می شمرد که همگی بیانگر مقام توحید او است می فرماید: (او سمیع و علیم است) (انه هو السميع العلیم).

تقاضای بندگان را می شنود به اسرار درون دلهای آنها آگاه است.

سپس در بیان سومین توصیف می فرماید: (خداوندی که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته است می باشد، اگر شما یقین دارید) (رب السموات والارض و ما بینهما ان کنتم موقنین).

از آنجا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند، و برای هر نوع از انواع موجودات ربی می پنداشتند، و تعبیر بربک (پروردگار تو) در آیه قبل ممکن بود چنین توهمی را برای آنها ایجاد کند که پروردگار پیامبر (ﷺ) غیر از رب موجودات دیگر است، در این آیه با جمله رب السموات والارض و ما بینهما خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است.

جمله (ان کنتم موقنین): (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده است در اینجا سؤال انگیز است که آیا ربوبیت پروردگار عالم مشروط به چنین شرطی است؟

ولی ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است: نخست اینکه اگر شما طالب یقین هستید راه این است که در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید).

دیگر اینکه (اگر شما اهل یقین می باشید بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همینجاست) اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید، و دل هر ذره ای را که بشکافید نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ایمان و یقین پیدا کنید؟!

در چهارمین و پنجمین و ششمین توصیف می فرماید معبودی جز او نیست او زنده می کند و او می میراند) (لا اله الا هو یحیی ویمیت).

حیات و مرگ شما به دست او است، و پروردگار شما و همه جهانیان او است، بنابراین معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد، و نه مالک حیات و مرگ است، می تواند معبود واقع شود؟! و در هفتمین و آخرین توصیف می افزاید: (او پروردگار پدران نخستین شما است) (و رب آبائکم الاولین).

اگر می گوئید بته را می پرستید به خاطر اینکه نیاکانتان آنها را پرستش می کردند، بدانید پروردگار آنها نیز خداوند یگانه یکتا است، و علاقه شما به نیاکانتان نیز ایجاب می کند که جز بر آستان خداوند یکتا سر فرود نیاورید، و اگر آنها راه و رسمی غیر از این داشته اند مسلما در اشتباه بوده اند.

روشن است مساءله حیات و مرگ از شئون تدبیر پروردگار است، اگر مخصوصا آنرا ذکر کرده هم از جهت اهمیت فوق العاده آن می باشد، و هم اشاره ای است ضمنی به مساءله معاد، این نخستین بار نیست که قرآن روی مساءله حیات و مرگ تکیه می کند، بلکه بارها آنرا به عنوان یکی از افعال مخصوص پروردگار بیان داشته، چرا که سرنوشت سازترین مساءله در زندگی انسانها و در عین حال پیچیده ترین مسائل عالم هستی و روشنترین دلیل بر قدرت خداوند همین مساءله حیات و مرگ است.

نکته:

رابطه قرآن با شب قدر

قابل توجه اینکه در آیات فوق به طور اشاره، و در آیات سوره قدر با صراحت این معنی آمده است که قرآن در شب قدر نازل شده، و چه پرمعنی است این سخن؟

شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزیهای آنها تقدیر می شود در چنین شبی قرآن بر قلب پاک پیامبر (ﷺ) نازل می گردد، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیک دارد؟!

آیا مفهوم این کلام آن نیست که نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستنی دارد؟ پیروزی شما بر دشمنان، سربلندی و آزادی و استقلال شما، آبادی و عمران شهرهای شما همه با آن گره خورده است.

آری در آن شبی که مقدرات تعیین می شد قرآن نیز در آن شب نازل گردید!.

آیه (9) تا (16) و ترجمه

(بل هم فی شك یلعبون) (9) (فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین) (10)
(یغشی الناس هذا عذاب ألیم) (11) (ربنا اكشف عنا العذاب إنا مؤمنون)
(12) (إنی لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین) (13) (ثم تولوا عنه وقالوا معلم
مجنون) (14) (إنا كاشفوا العذاب قليلا إنکم عائدون) (15) (یوم نبطش
البطشة الکبری إنا منتقمون) (16)

ترجمه:

- 9 - ولی آنها در شکند و (با حقایق) بازی می کنند.
10 - منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.
11 - همه مردم را فرا می گیرد، این عذاب دردناکی است.
12 - می گویند پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم
13 - چگونه و از کجا متذکر می شوند با اینکه رسول
آشکار (با معجزات و منطق روشن)
به سراغ آنها آمد؟.
14 - سپس از او رویگردان شدند و گفتند: دیوانه ای است که دیگران
به او تعلیم می دهند!.
15 - ما کمی عذاب را برطرف می سازیم ولی باز به کارهای خود برمی
گردید!
16 - ما از آنها انتقام می گیریم در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم
گرفت، آری ما از آنها انتقام می گیریم.

تفسیر:

آن روز که دودی کشنده همه آسمان را فرا می گیرد
از آنجا که در آیات گذشته سخن از این در میان بود که اگر آنها
طالب یقین باشند اسباب تحصیل یقین فراوان و فراهم است، در
نخستین آیه مورد بحث می افزاید: آنها جویای یقین و طالب حق
نیستند، (بلکه آنها درشکند و با حقایق بازی می کنند)! (بل هم فی شك
یلعبون).

اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند به
خاطر این نیست که مسأله پیچیده ای است، بلکه از این جهت است که آن را
جدی نمی گیرند، و با شوخی به آن برخورد می کنند، گاه مسخره و استهزا می
کنند و گاه خود را به نادانی و بیخبری می زنند، و هر روز با یک نوع بازی
خود را سرگرم می سازند.

(یلعبون) از ماده (لعب) به گفته راغب به معنی آب دهان است به
هنگامی که راه می افتد، و از آنجا که انسان موقع بازی و شوخی هدف مهمی از
کار خود ندارد تشبیه به بزاق شده است که بی اراده از دهان انسان بیرون ریزد.
به هر حال این یک واقعیت است که برخورد جدی با
مسائل انسان را در شناخت واقعیتها کمک می کند، و برخوردهای غیر جدی
پرده بر روی آنها می افکند.

در آیه بعد به تهدید این منکران لجوج و سرسخت پرداخته در حالی که
روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: (منتظر روزی باش که
آسمان دود آشکاری پدید می آورد)! (فارتقب یوم تاءقی السماء بدخان مبین)
(دودی که تمام مردم را فرا می گیرد)! (یغشی الناس).

(و سپس به آنها گفته می شود این عذاب دردناک الهی است!) (هذا عذاب الیم).

وحشت و اضطراب تمام وجود آنها را فرا می گیرد، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: (پروردگارا عذاب را از ما برطرف گردان که ایمان می آوریم!) (ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون). ولی او دست رد بر سینه این نامحرمان می زند و می فرماید: (اینها چگونه و از کجا متذکر می شوند و از راه خود باز می گردند با اینکه رسول آشکار با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد؟! (انی لهم الذکری و قد جائهم رسول مبین).

رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلائل و معجزاتش همه مبین و واضح بود.

اما آنها بجای اینکه سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند (از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده اند!) (ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون).

گاه می گفتند یک (غلام رومی) داستانهای انبیاء را شنیده به او تعلیم می دهد، و این آیات ساخته و پرداخته او است! (ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین): (ما می دانیم که آنها می گویند بشری به او تعلیم می دهد در حالی که زبان کسی که این نسبت الحادی را به او می دهند عجمی است و این قرآن عربی آشکار است) (نحل - 103).

و گاه می گفتند او گرفتار اختلال حواس شده است، و این سخنان زائیده آن است از دست دادن تعادل فکری است.

سپس می افزاید: (ما کمی عذاب را از شما برطرف می سازیم ولی عبرت نمی گیرید، و بار دیگر به کارهای خود بازمی گردید) (**انا کاشفوا العذاب قليلا انکم عائدون**).

و از اینجا روشن می شود که اگر به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب از کرده خود پشیمان شوند و تصمیم بر تجدید نظر می گیرند موقت و زودگذر است، همینکه طوفان حوادث فرو نشست برنامه های پیشین تکرار می گردد.

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: (ما از آنها انتقام می گیریم روزی روز مجازات بزرگ و سخت است، آری ما از آنها انتقام می گیریم) (**يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون**).

(بطش) (بر وزن نقش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت، و در اینجا به معنی گرفتن برای مجازات شدید است، و توصیف (بطشة) به (کبری) (اشاره به مجازات سخت و سنگینی است که در انتظار این گروه می باشد).

خلاصه اینکه به فرض که مجازاتهای مقطعی آنها تخفیف یابد یا قطع شود مجازات سخت و نهائی در انتظار آنها است، و راه گریزی از آن ندارند.

(منتقمون) از ماده (انتقام) چنانکه قبلا نیز گفته ایم به معنی مجازات کردن است، هر چند کلمه انتقام در استعمالات روزمره کنونی معنی دیگری می بخشد که تواءم با فرونشاندن آتش خشم و سوز دل است، ولی در معنی لغوی آن این امور وجود ندارد.

نکته:

(منظور از (دخان مبین) چیست؟

در اینکه منظور از دخان (دود) که در این آیات به عنوان نشانه ای از عذاب الهی مطرح شده است چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد:

1 - اشاره به مجازاتی است که کفار قریش در عصر پیامبر (ﷺ) به آن مبتلا شدند، زیرا حضرت در حق آنها نفرین کرد و عرضه داشت اللهم سنین کنی یوسف! (خداوندا سالهای قحطی و خشکی را همانند سالهای زمان یوسف دامنگیر آنها کن)!

بعد از این ماجرا چنان قحطسالی در محیط مکه رخ داد که از گرسنگی و تشنگی هنگامی که به آسمان نگاه می کردند گوئی در میان آنها و آسمان دود و دخانی وجود داشت، کار آنقدر بر آنان سخت شد که مردارها و استخوانهای حیوانات مرده را می خوردند.

خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند: ای محمد! تو به ما دستور صله رحم می دهی در حالی که خویشاوندان تو در این ماجرا نابود شدند، اگر این عذاب از ما برطرف گردد ما ایمان خواهیم آورد).

پیامبر (ﷺ) در حق آنها دعا کرد، فراوانی و نعمت نصیبشان شد و بلا و عذاب برطرف گردید، اما از این ماجرا عبرت نگرفتند و باز به سوی کفر برگشتند.

مطابق این تفسیر (بطشه کبری) که مجازات سخت و سنگین است به معنی ماجرای جنگ بدر گرفته شده که این گروه مشرک ضربات سنگین و خردکننده ای را در جنگ بدر از مسلمانان دریافت داشتند!

طبق این تفسیر دخانی در حقیقت وجود نداشته، بلکه آسمان در نظر مردم گرسنه و تشنه تیره و تار جلوه می کند، بنابراین ذکر (دخان) در اینجا جنبه مجازی دارد، و اشاره به آن حالت سخت و دردناک است. بعضی گفته اند اصولاً در ادبیات عرب (دخان) کنایه از شر و بلای فراگیر است.

بعضی دیگر معتقدند به هنگام خشکسالی و کمی باران گرد و غبار تیره و تاری معمولاً صفحه آسمان را می پوشاند که از آن در اینجا تعبیر به (دخان) شده است، زیرا باران است که گرد و غبارها را فرو می نشاند و هوا را صاف می کند.

با تمام این اوصاف ذکر کلمه (دخان) طبق این تفسیر جنبه مجازی خواهد داشت.

2 - منظور از (دخان مبین) همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرا رسیدن لحظات آخر دنیاست و سرآغاز عذاب الیم الهی برای ظالمان و مفسدان است. در اینجا این گروه ستمگر از خواب غفلت بیدار می شوند و تقاضای رفع عذاب و بازگشت به زندگی عادی دنیا می کنند که دست رد به سینه آنها زده می شود.

مطابق این تفسیر دخان معنی حقیقی خود را دارد، و مضمون این آیات همان است که در آیات دیگر قرآن آمده که گنهکاران و کافران در آستانه قیامت یا در خود قیامت تقاضای برطرف شدن عذاب و بازگشت به دنیا می کنند ولی از آنها پذیرفته نمی شود.

تنها مشکلی که این تفسیر دارد این است که با جمله (**انا كاشفوا العذاب قليلا انكم عائدون**) : (ما کمی عذاب را برطرف می سازیم اما شما بار دیگر باز می گردید سازگار نیست، چرا که در پایان جهان یا در قیامت مجازات الهی تخفیف نمی یابد تا مردم به حالت کفر و گناه بازگردند.

اما اگر این جمله را به صورت یک قضیه شرطیه معنی کنیم هر چند کمی مخالف ظاهر است مشکل برطرف می شود، زیرا مفهوم آیه چنین می شود: هر گاه ما کمی عذاب را از اینها برطرف کنیم باز راه نخست را پیش می گیرند که در حقیقت شبیه آیه 28 سوره انعام است (**ولوردوا لعادوا لما نهوا عنه**) : (اگر آنها به دنیا بازگردند باز اعمالی را که از آن نهی شدند تکرار می کنند).

از این گذشته تفسیر البطشة الكبرى (مجازات سخت و سنگینی) به حوادث روز بدر بعید به نظر می رسد، اما با مجازاتهای قیامت کاملاً متناسب است.

شاهد دیگر برای تفسیر دوم روایاتی است که از شخص پیامبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نقل شده که (دخان) را تفسیر به دودی کرده که در آستانه رستاخیز جهان را فرا می گیرد، مانند روایتی که (حذیفه بن یمان) از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نقل می کند که چهار چیز را از نشانه های نزدیک شدن قیامت ذکر فرمود: اول ظهور دجال و دیگر نزول عیسی، و سوم آتشی که از قعر سرزمین (عدن) برمی خیزد و (دود).

حذیفه سؤ ال می کند: یا رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و ما الدخان فتلا رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين، يملا ما بين المشرق و

المغرب، يمكث اربعين يوما و ليلة، اما المؤمن فيصيبه منه كهيئة الزكمة، و اما الكافر بمنزلة السكران يخرج من منخريه و اذنيه و دبره.

(ای رسول خدا! منظور از این دخان چیست؟ پیامبر (ﷺ) در پاسخ آیه شریفه فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين را تلاوت فرمود، سپس افزود:

دودی است که میان مشرق و مغرب را پر می کند و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن حالتی شبیه زکام به او دست می دهد، و اما کافر شبیه مست خواهد شد، و دود از بینی و گوشها و پشت او بیرون می آید). در حدیث دیگری از (ابو مالک اشعری) از رسول خدا (ﷺ) آمده است: ان ربکم انذرکم ثلاثا: الدخان ياءخذ المؤمن منه كالزكمة، و ياءخذ الكافر فينفخ حتى يخرج من كل مسمع منه، و الثانية الدابة، و الثالثة الدجال:

(پروردگار شما، شما را به سه چیز انداز کرده است: دخان (دود) که اثرش در مؤمن همچون زکام است، و اما کافر تمام جسمش باد می کند و دود از تمام منافذ بدنش بیرون می آید، و دوم دابة الارض، و سوم دجال). درباره دابة الارض در جلد 15 صفحه 551 ذیل آیه 82 نمل توضیح کافی داده شده است.

شبیه همین معنی در مورد (دخان) از (ابو سعید خدری) از پیغمبر اکرم نقل شده است.

در روایاتی که از طرق اهل بیت نقل شده نظیر همین تعبیرات بلکه مشروحتر دیده می شود: از جمله در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که می گوید رسول خدا فرمود:

عشر قبل الساعة لا بد منها: السفیانی، و الدجال، و الدخان، و الدابة، و خروج القائم (عليه السلام)، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی، و خسف بالشرق و خسف بجزيرة العرب، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر:

(ده نشانه است که قبل از قیامت به هر حال ظاهر می شود سفیانی، دجال، دخان، دابة الارض، قیام حضرت مهدی (عليه السلام)، طلوع آفتاب از مغرب، نزول عیسی، زلزله فرو برنده ای در مشرق، و زلزله ای همانند آن در جزیره العرب، و آتشی که از اعماق عدن برمی خیزد و مردم را به سوی محشر می راند).

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که تفسیر دوم مناسبتر است.

آیه (17) تا (21) و ترجمه

(و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون و جأهم رسول کریم) (17) (أَن أَدُوا إِلَى عِبَادِ
اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) (18) (وَإِن لَّا تَعْلَمُوا عَلَى اللَّهِ أَنِّي أَتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ
مُّبِينٍ) (19) (وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ) (20) (وَإِن لَّمْ تَوْمَنُوا لِي
فَاعْتَزِلُنِي) (21)

ترجمه:

17 - ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری
به سراغ آنها آمد.

18 - که ای بندگان خدا آنچه را به شما دستور داده است انجام
دهید و در برابر من تسلیم شوید که من فرستاده امینی برای شما هستم

19 - و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل
روشنی آورده ام.

20 - و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از
اینکه مرا متهم (یا سنگسار) کنید.

21 - و اگر به من ایمان نمی آورید لااقل از من کناره گیری کنید (و مانع
ایمان آوردن مردم نشوید).

تفسیر:

اگر ایمان نمی آورید لااقل مانع دیگران نشوید

در تعقیب آیات گذشته که سخن از سرکشی مشرکان
عرب و عدم تسلیم آنها در مقابل حق می گفت، در آیات مورد بحث به نمونه
ای از امم پیشین که آنها نیز همین مسیر را طی کردند و سرانجام به عذابی

دردناک و شکستی فاحش مبتلا شدند، اشاره می کند، تا هم تسلی خاطری باشد برای مؤ منان و هم تحدیدی برای منکران لجوج.

و آن داستان موسی و فرعون است، می فرماید: (ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم) (و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون).

(فتنا) از ماده (فتنه) در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصیهاست، سپس به هر گونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسانها انجام می گردد اطلاق شده است، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسانها و جوامع بشری را فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا در این آزمایشها سپری می شود که این جهان دار آزمون است.

قوم فرعون با داشتن حکومتی نیرومند و ثروتی سرشار و امکاناتی وسیع در اوج قدرت می زیستند، و این قدرت عظیم آنها را مغرور کرد و آلوده انواع گناه و ظلم و ستم شدند

(در این هنگام رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد) (و جائهم رسول کریم).

(کریم) از نظر خلق و خوی، (کریم) از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق، و کریم از نظر اصل و نسب، و این رسول کسی جز موسی بن عمران (علیه السلام) نبود.

موسی با لحنی بسیار مؤ دبانه و دلپذیر و آکنده از محبت آنها را مخاطب قرار داد و گفت: (هدف از آمدن من این است که شما ای بندگان خدا در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید و آنچه را به شما دستور داده است ادا کنید) (ان ادوا الی عباد الله).

مطابق این تفسیر (عباد الله) مخاطب است، و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می رود ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنهکاران برای دلجوئی و جذب قلوب آنها به سوی حق اطلاق شده است.

بنابراین منظور از (ادوا) (ادا کنید) اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است.

جمعی از مفسرین تفسیر دیگری برای این جمله ذکر کرده اند گفته اند منظور از (عباد الله) بنی اسرائیل است، و منظور از (ادوا) سپردن آنها به دست موسی و رفع اسارت و بردگی از آنهاست، شبیه آنچه در آیه 17 سوره شعرا آمده است: (ان ارسل معنا بنی اسرائیل): (پیشنهاد من این است که بنی اسرائیل را با ما بفرستی) (نظیر همین معنی در 105 اعراف و 47 طه نیز آمده است).

مطلبی که با این تفسیر سازگار نیست جمله ادوا است که معمولاً در مورد ادا کردن اموال و امانات و تکالیف به کار می رود، نه در مورد تحویل دادن اشخاص (این موضوع با ملاحظه موارد استعمال این واژه به خوبی روشن می شود).

به هر حال در دنباله آیه برای نفی هر گونه اتهام از خود می افزاید: (من برای شما رسول امینی هستم) (انی لکم رسول امین).

این تعبیر در حقیقت به عنوان پیشگیری از نسبتهای ناروایی است که فرعونیان به او دادند. مانند نسبت سحر، قصد برتری جوئی و حکومت بر سرزمین مصر، و بیرون راندن صاحبان اصلی آن سرزمین که در آیات مختلف به آن اشاره شده است.

سپس موسی (علیه السلام) بعد از دعوت آنها به اطاعت خداوند یا آزاد ساختن بنی اسرائیل می گوید: مأموریت دیگر من این است که به شما بگویم: (در برابر خداوند تکبر نورزید و استکبار نکنید و حد خویش نگه دارید که من برای شما دلیل روشنی بر گفته های خود آورده ام) (و ان لاتعلوا علی الله انی آتیکم بسلطان مبین).

هم معجزات آشکار، و هم دلائل منطقی روشن. منظور از (عدم علو) در برابر خداوند، هر گونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست، از مخالفت و نافرمانی گرفته، تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار، و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن.

و از آنجا که مستکبران دنیاپرست هر کس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچگونه تهمت و ناسزا، و حتی قتل و اعدام، فرو گذار نمی کنند،

موسی (علیه السلام) به عنوان پیشگیری می افزاید: (من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید) (و انی عدت بری و ربکم ان ترجمون).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم، و تا آخرین نفس ایستاده ام و خداحافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می افزوده، چرا که می دانستند رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می کند.

تکیه روی مساءله (رجم) (سنگسار کردن) ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که بسیاری از رسولان الهی را قبل از موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) تهدید به (رجم) کردند، از جمله نوح: (قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَه يَانُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) ای نوح اگر خودداری نکنی سنگسار خواهی شد (شعرا - 116).

و ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) آنجا که آذر او را تهدید کرد و گفت: (لَنْ لَمْ تَنْتَه لَا رَجْمَكَ) (مریم - 46) و شعیب در آنجا که بت پرستان تهدیدش کردند (وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ) (هود - 91): (اگر به خاطر احترام قبیله ات نبود ترا سنگسار می کردیم).

انتخاب سنگسار از میان انواع قتل به خاطر آن است که از همه سختتر است، و به گفته بعضی از ارباب لغت این کلمه به معنی مطلق قتل نیز آمده است.

این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که (رجم) به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود و در حقیقت پیشگیری از تهمت‌هایی است که بعداً به موسی زدند. استعمال این کلمه در معنی گسترده ای که هر دو معنی را شامل می شود نیز ممکن است.

در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخنش را به آنها می گوید که: (اگر به من ایمان نمی آورید لا اقل مرا رها کنید، و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید) (وَأَنْ لَمْ تَوَدُّوا أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَةُ وَيَقُولُوا لَا مَرْغَبَ لَكُمْ بَعِثْ لَنَا رَسُولًا نَقُولْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُرْسِلَ إِلَيْنَا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّنَا نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي يَدَيْهِمْ السَّيْفُ) (اگر به من ایمان نمی آورید لا اقل مرا رها کنید، و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید).

زیرا موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلائل قوی و سلطان مبین، و وعده های الهی، به پیشرفت خود در

میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد، و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا همین اندازه قانع بود که آنها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند.

ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟ آیات آینده دنباله این ماجرا را بیان خواهد کرد.

آیه (22) تا (29) و ترجمه

(فدعا ربه إن هؤلاء قوم مجرمون) (22) (فاسر بعبادی لیلا إنکم متبعون)
(23) (واترك البحر رهوا إنهم جند مغرقون) (24) (کم ترکوا من جنت و
عیون) (25) (وزروع و مقام کریم) (26) (ونعمة کانوا فیها فاکهین) (27)
(کذلك و أورثناها قوما اخرین) (28) (فما بکت علیهم السماء و الارض و ما
کانوا منظرین) (29)

ترجمه:

- 22 - (موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرمند.
23 - (به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب
شما می آیند.
24 - (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار که آنها
لشکر غرق شده ای خواهند بود.
25 - چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند.
26 - و زراعتها و قصرهای جالب و گرانبه!
27 - و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند.
28 - اینچنین بود ماجرای آنها و ما اینها را میراث برای اقوام دیگر قرار
دادیم.
29 - نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد.

تفسیر:

کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند!

موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) از تمام وسائل هدایت برای نفوذ در دل‌های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید ولی (عاقبت زان در برون نامد سری)!

لذا ماء یوس شد و چاره ای جز نفرین به آنها ندید، چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند، باید عذاب الهی فرود آید و آنها را درو کند و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

لذا نخستین آیه مورد بحث می گوید: (موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرم و گنهکارند) (فدعا ربه ان هوأ لاء قوم مجرمون). چه نفرین مؤ دبانه ای؟ نمی گوید خداوندا آنها را چنین و چنان کن، بلکه همین اندازه می گوید: خداوندا اینها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

خداوند نیز دعای او را اجابت کرد، و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) چنین دستور داد: بندگان مرا شبانه حرکت ده که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت (فاسر بعبادی لیلا انکم متبعون).

اما نگران نباش، لازم است آنها شما را تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آنها است گرفتار آیند.

موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) ماء مور است شبانه بندگان مؤ من خدا یعنی بنی اسرائیل را که به او ایمان آورده بودند، و جمعی از مردم مصر را که قلبهائی آماده تر داشته و دعوت او را لبیک گفته اند با

خود حرکت دهد، و به ساحل نیل آید، و به طرز اعجاز آمیزی از نیل بگذرد و راهی سرزمین موعود یعنی فلسطین گردد.

درست است که حرکت موسی و پیروانش شبانه صورت گرفت، اما مسلماً حرکت جمعیت عظیمی مانند آنها نمی توانست برای مدتی طولانی از نظر فرعونیان مخفی بماند، شاید چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که جاسوسان فرعون خبر این حادثه عظیم و به اصطلاح فرار دستجمعی بردگان را به گوش او رساندند، فرعون دستور داد با لشکری عظیم آنها را تعقیب کنند، و جالب اینکه همه این مطالب با یک اشاره کوتاه و موجز در آیات فوق آمده است (انکم متبعون) (شما تعقیب خواهید شد).

آنچه در اینجا به عنوان اختصار حذف شده در آیات دیگری از قرآن در عباراتی کوتاه بیان شده است، چنانکه در آیه 77 طه می خوانیم: (و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا لا تخاف درکا ولا تخشی): (به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه بیرون ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا، نه از تعقیب دشمنان خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا)!

سپس در آیات مورد بحث می افزاید: (هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید دریا را در آرامش و گشاده بگذار) (واترك البحر رهوا).

منظور از دریا در این آیات همان رود عظیم نیل است مفسران و ارباب لغت برای (رهو) (بر وزن سهو) دو معنی ذکر کرده اند: (آرام بودن) و (گشاده و باز بودن) و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی مانع است.

اما چرا چنین دستوری به موسی (علیه السلام) داده شد؟ طبیعی است که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار

دیگر آنها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند، تا آنها با سرعت و به سلامت دور شوند و به سرزمین موعود روی آورند، ولی به آنها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چرا که فرمان مرگ و نابودی آنها به امواج خروشان نیل داده شده است!

لذا در پایان آیه می افزاید: (آنها لشکری هستند که غرق خواهند شد) (انهم جند مغرقون).

این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتشان از آن سرچشمه می گرفت دفن شوند، و عامل حیاتشان، با یک فرمان الهی، تبدیل به عامل مرگشان گردد. آری هنگامی که فرعون و لشکریانش به ساحل نیل رسیدند بنی اسرائیل از سوی دیگر بیرون آمده بودند، با اینکه پیدایش چنین جادهای در وسط دریای نیل کافی بود که هر کودک ابجد خوانی را متوجه تحقق یک اعجاز بزرگ الهی سازد، ولی کبر و غرور به آن خیره سران اجازه درک این واقعیت آشکار را نداد تا به اشتباهات خویش واقف گردند و رو به درگاه خدا آورند، شاید گمان می کردند تغییر شکل نیل هم به فرمان فرعون است! و شاید همین سخن را به پیروانش نیز گفت و شخصا وارد جاده شد و پیروانش تا آخرین نفر به دنبال او آمدند، ولی ناگهان امواج نیل همانند ساختمان فرسوده ای که پایه های آن را بشکند یکباره فرو ریخت و همگی غرق شدند.

نکته ای که در این آیات به خوبی جلب توجه می کند اختصار فوق العاده آن در عین گویا بودن است که با حذف جمله های اضافی که از قرائن یا جمله های دیگر فهمیده می شود داستان مشروحو را در سه آیه یا سه جمله کوتاه بازگو کرده است، همین اندازه می گوید: موسی به درگاه پروردگار عرضه داشت که اینها مجرمند، به او گفته شد بندگانم را شبانه حرکت ده و شما تعقیب خواهید شد، دریا را گشاده و آرام رها کن که آنها لشکری غرق شده هستند!

تعبیر به (غرق شده) با اینکه هنوز غرق نشده بودند اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

اکنون ببینیم بعد از غرق فرعون و فرعونیان چه ماجراهای عبرت انگیزی تحقق یافت قرآن در آیات بعد میراث عظیم آنها را که به بنی اسرائیل رسید طی پنج موضوع که فهرست تمام زندگی آنهاست بیان کرده:

نخست می فرماید: (چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود بجا گذاشتند و رفتند!) (کم ترکوا من جنات و عیون).

باغها، و چشمه ها، دو سرمایه از جالبترین و ارزنده ترین اموال آنها بود، چرا که مصر به برکت نیل سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هایی باشد که از دامن بعضی از کوهها سرازیر می شد و یا شعبه هایی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغهای سرسبز و خرم آنها می گذشت. و اطلاق چشمه (عین) بر این شعبه ها بعید نیست.

سپس می افزاید: (و زراعتها، و قصرهای جالب و زیبا و پر ارزش)
(و زروع و مقام کریم) .

و این دو سرمایه مهم دیگر آنها بود، زراعتهای عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی و محصولاتی که هم خود از آن استفاده می کردند و هم به خارج صادر می کردند، و اقتصاد آنها بر محور آن می چرخید، و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهمترین وسائل زندگی انسان مسکن مناسب است.

البته (کریم) و پر ارزش بودن این قصرها از نظر ظاهری و از دیدگاه خود آنها بود، و گر نه در منطق قرآن اینگونه مسکنهای پر زرق و برق طاغوتی و غفلت زا کرامتی ندارد.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از (مقام کریم) مجالس جشن و شادمانی، و یا منبری باشد که مداحان و شعرا بالای آن می رفتند و فرعون را ستایش می کردند، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

و از آنجا که غیر از امور مهم چهارگانه فوق، وسائل تنعم فراوان دیگری داشتند، به همه آنها نیز در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: (و نعمتهای فراوان دیگری که در آن متنعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند) (و نعمة کانوا فیها فاکهین) .

سپس می افزاید: آری (اینچنین بود ماجرای آنها، و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم)!
(کذلك و اورثناها قوما آخرین) .

منظور از (قوما آخرین) بنی اسرائیل است، چرا که در آیه 59 سوره شعراء به آن تصریح شده است، و تعبیر به (ارث) اشاره به این است که آنها بدون درد سر و خون جگر اینهمه اموال و ثروتها را به چنگ آوردند، همانگونه که انسان ارث را بی زحمت به چنگ می آورد قابل توجه اینکه آیه فوق و آیه همانند آن در سوره شعراء نشان می دهد که بنی اسرائیل بعد از غرق فرعونیان به سرزمین مصر بازگشتند، و وارث میراث فراعنه شدند و در آنجا حکومت کردند، و مسیر حوادث نیز همین را اقتضا می کند که بعد از فرو ریختن پایه های قدرت فرعونیان در مصر، موسی (علیه السلام) هرگز اجازه نمی داد آن کشور گرفتار خلا سیاسی گردد.

اما این سخن با آنچه در آیات قرآن آمده است که بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان به سوی سرزمین موعود سرزمین فلسطینی حرکت کردند که حوادث آن در قرآن مشروحا آمده منافات ندارد، ممکن است گروهی از آنها در سرزمین مصر که به دست آنها افتاده بود به عنوان نمایندگان از سوی موسی (علیه السلام) اقامت کرده باشند، و گروه بیشتری راهی دیار فلسطین شده اند.

(توضیح بیشتر پیرامون این سخن را در جلد 15 صفحه 239 ذیل آیه 59 شعراء مطالعه فرمائید).

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: (نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد!) **(فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین)**.

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است.

هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می گویند: (آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند).

این احتمال نیز داده شد که منظور (گریستن اهل آسمانها و زمین است) زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان.

بعضی نیز گفته اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می کند.

چنانکه در روایتی می خوانیم: لما قتل الحسين بن علي بن ابي طالب (علیه السلام) بكت السماء عليه و بكائها حمرة اطرافها: (هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد)!

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: بكت السماء على يحيى بن زكريا، و على الحسين بن علي (علیه السلام) اربعين صباحا، و لم تبك الا عليهما، قلت و ما بكائها قالت كانت تطلع حمراء و تغيب حمراء:

(آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی (علیه السلام) چهل روز گریه کرد، و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است، راوی می گوید: سؤال

کردم گریه آسمان چه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد).

اما در حدیثی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده می خوانیم: ما من مؤمن الا وله باب يصعد منه عمله و باب ينزل منه رزقه فاذا مات بكيا عليه: (هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود، و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند)!.!

در میان این روایات منافاتی نیست، زیرا در مورد شهادت امام حسین (علیه السلام) و یحیی بن زکریا (علیه السلام) مساءله جنبه عمومی در تمام آسمان داشته، و آنچه در روایت اخیر ذکر شد جنبه موضعی دارد.

به هر حال میان این تفسیرها تضادی نیست، و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد.

آری برای مرگ تبهکاران نه چشم فلک گریان و نی خاطر خورشید پژمان گشت آنها موجودات خبیثی بودند که گوئی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند کسی جای خالی آنها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین، نه بر پهنه آسمان، و نه در اعماق قلوب انسانها، و به همین دلیل هیچکس قطره اشکی بر مرگ آنها فرو نریخت.

سخن را در این آیات با نقل روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم:

در روایتی آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بر مدائن گذشت و آثار کسری (نوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک

به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد:

جرت الريح على رسوم ديارهم فكانهم كانوا على ميعاد
(بادهای بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای
باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) - گوئی آنها همگی وعده گاهی
داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند)!

امیر مؤمنان علی فرمود: چرا این آیه را نخواندی: (کم ترکوا من جنات و
عیون و مقام کریم و نعمة كانوا فیها فاکهین... فما بکت علیهم السماء و الارض
و ما كانوا منظرین).

آیه (30) تا (33) و ترجمه

(ولقد نجينا بنى إسرائيل من العذاب المهين) (30) (من فرعون إنه كان عالیا
من المسرفين) (31) (ولقد اخترناهم على علم على العالمين) (32) (وأتيناهم
من الآيات ما فيه بلؤامبين) (33)

ترجمه:

- 30 - ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلتبار نجات بخشیدیم.
31 - از فرعون، که مردی متکبر و از اسرافکاران بود.
32 - ما آنها را با علم خویش بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم.
33 - و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن
بود (ولی آنها کفران کردند و مجازات شدند).

تفسیر:

بنی اسرائیل در بوته آزمایش

در آیات گذشته سخن از غرق و هلاکت فرعونیان و نابودی
قدرت و شوکت آنها و انتقال آن به دیگران بود، آیات مورد بحث
از نقطه مقابل آن سخن یعنی از نجات و رهائی بنی اسرائیل چنین سخن می
گوید:

(ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهائی بخشیدیم)
(ولقد نجينا بنی اسرائیل من العذاب المهين).

از شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان
آنها نفوذ می کرد، از سر بریدن نوزادان پسر، و زنده نگه داشتن دختران برای
خدمتکاری و هوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن، و چه

دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خونخوار و دیو سیرتی گرفتار شوند.

آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران (علیه السلام) از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهایی بخشید، لذا به دنبال آن می افزاید: (از چنگال فرعون) (من فرعون).

(چرا که او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود!) (انه کان عالیا من المسرفین).

منظور از (عالی) در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جوئی او و علو در اسراف و تجاوز است، چنانکه در آیه 4 سوره قصص نیز آمده است: (ان فرعون علا فی الارض) (فرعون در زمین برتری جوئی کرد) (تا آنجا که حتی دعوی خدائی نمود و خویشتن را رب اعلی نامید).

(مسرف) از ماده (اسراف) به معنی هر گونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است، و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می گذرانند واژه (مسرف) به کار رفته است، و نیز به مطلق گناهان اسراف گفته شده، چنانکه در آیه 53 سوره زمر می خوانیم: (قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله): (بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید!).

در آیه بعد به یکی دیگر از مواهب خداوند بر بنی اسرائیل اشاره کرده، می گوید: (ما آنها را از روی علم خویش بر جهانیان در آن عصر و زمان برتری دادیم و برگزیدیم) (ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین). ولی آنها قدر این نعمتها را ندانستند و کفران کردند و مجازات شدند.

و به این ترتیب آنها (امت برگزیده عصر خویش) بودند، زیرا منظور از (عالمین) مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چرا که قرآن صریحا در سوره آل عمران آیه 110 خطاب به امت اسلامی می فرماید: (کنتم خیر امة اخرجت للناس...) شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید.

همان گونه که در مورد سرزمینهای که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه 137 سوره اعراف می فرماید: (واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التي بارکنا فیها): (ما این قوم مستضعف را وارث مشرقها و مغربهای پربرکت زمین کردیم).

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چرا که از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است.

ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آنها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی (علیه السلام) نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!.

به هر حال آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم چیزی است که از سوی بسیاری از مفسران در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است.

ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از نیل رهائی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!؛ ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است، و معنی آیه چنین است: با وجود اینکه ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند برتری به آنها دادیم تا آنان را بیازمائیم چنانکه از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چرا که حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.

در آخرین آیه مورد بحث به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود اشاره کرده، می فرماید: ما آیات و نشانه هائی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم که در آن آزمایش آشکاری بود (و آتیناهم من الایات ما فیه بلاء مبین).

گاه در بیابان (سینا) و در وادی (تیه) ابرها را بر سر آنها سایه افکن ساختیم، گاه مائده مخصوص (من و سلوی) را بر آنها نازل کردیم، گاه از دل سنگ سخت چشمه آب برای آنها جاری نمودیم، و گاه نعمتهای معنوی و مادی دیگری نصیبشان کردیم.

اما همه اینها برای آزمایش و امتحان بود، زیرا خداوند گروهی را با مصیبت آزمایش می کند و گروهی را با نعمت، چنانکه در آیه 168 سوره اعراف می خوانیم: (و بلوناهم بالحسنات و السيئات لعلهم

یرجعون): (ما بنی اسرائیل را با نیکبها و بدبها آزمودیم شاید از راه غلط بازگردند).

شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آنها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراهند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید، و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آنها ساخت در آینده ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همانگونه که آنها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟!

و این اخطاری است به همه امتهها و ملتها در مورد پیروزیها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

آیه (34) و (36) و ترجمه

(إِنْ هُوَ لَیَقُولُ) (34) (إِنْ هِیَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِّینَ)
(35) (فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ) (36)

ترجمه:

34 - اینها (مشرکان) می گویند:

35 - مرگ ما جز همان مرگ اول نیست (و هرگز زنده نخواهیم شد).

36 - اگر راست میگوئید پدران ما را زنده کنید (تا گواهی دهند)

تفسیر:

جز همین مرگ چیزی در کار نیست!

بعد از ترسیم صحنه ای از زندگی فرعون و فرعونیان و عاقبت کفر و انکارشان در آیات گذشته، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می آورد، و تردید آنها را در مسأله معاد که در آغاز سوره آمده بود به شکل دیگری چنین بازگو می کند: (اینها چنین می گویند) (إِنْ هُوَ لَیَقُولُ).
(مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد) (إِنْ هِیَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى).

و آنچه محمد (ﷺ) پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می گوید هیچکدام واقعیت ندارد، اصلاً حشر و نشری در کار نیست!

در اینجا سؤال پیش می آید که چرا (مشرکان) تنها بر مرگ نخست تکیه می کنند که مفهومی عدم وجود مرگ دیگری بعد از این مرگ است، در

حالی که منظور آنها نفی حیات، بعد از مرگ می باشد، نه انکار مرگ دوم، و به تعبیر دیگر انبیاء خبر از حیات بعد از مرگ می دادند نه خبر از مرگ دوباره. در پاسخ می گوئیم منظور عدم وجود حالت دیگری بعد از مرگ است یعنی ما فقط یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی، هر چه هست همین یک مرگ است (دقت کنید).

در حقیقت مفهوم این آیه شباهت زیادی با مفهوم آیه 29 سوره انعام دارد که می گوید: **(وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ)**: (آنها گفتند زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!) سپس سخن آنها را نقل می کند که برای اثبات مدعای خود به دلیل واهی و بی اساسی دست زده و می گفتند: (اگر راست می گوئید که بعد از مرگ حیاتی در کار است پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند!) **(فَاتُوا بِأَبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)**.

بعضی گفته اند گوینده این سخن (ابوجهل) بود رو به سوی پیامبر (ﷺ) کرد و گفت: اگر راست می گوئی جدت (قصی بن کلاب) را زنده کن چون او مرد راستگوئی بود تا درباره حوادث بعد از موت از او سؤال کنیم.

بدیهی است اینها همه بهانه بود، گر چه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام (ﷺ) صورت می گرفت باز این بهانه جویان نغمه دیگری ساز می کردند، و آن را مثلا سحر دیگری می نامیدند، همانگونه که بارها معجزه خواستند و پیامبر (ﷺ) به آنها ارائه داد در عین حال انکار کردند.

نکته:

عقیده مشرکان درباره معاد

مشرکان مخصوصا مشرکان عرب رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند.

گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می کند: (ماهی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا و ما یهلکنا الا الدهر): (جز این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می میرند و نسل دیگری به وجود می آیند، و تنها طبیعت است که ما را می میراند)! (جاثیه - 24).

جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بتها را شفعاى درگاه او می دانستند اما معاد را منکر بودند همان کسانی که می گفتند: (من یحیی العظام و هی رمیم): (چه کسی می تواند استخوانهای پوسیده را زنده کند)? (یس - 78) آنها برای بتها حج بجا می آوردند، و قربانی می کردند، و معتقد به حلال و حرام بودند، و اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند. ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می دهد آنها به نوعی بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال ارواح به بدنهای تازه یا به شکل دیگر.

مخصوصا اعتقاد آنها به پرنده ای بنام (هامه) معروف است، در داستانهای عرب آمده است که در میان عرب کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان پرنده ای است که در جسم او منبسط شده، هنگامی که انسان از دنیا می رود یا کشته می شود از جسم او بیرون می آید و اطراف جسد او به صورت

وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می کند، و معتقد بودند که این پرنده در آغاز کوچک است سپس بزرگ می شود تا به اندازه جغد می گردد، و او دائما در وحشت به سر می برد و جایگاهش خانه های خالی، ویرانه ها، قبرها و جایگاه کشتگان است!.

و نیز آنها معتقد بودند که اگر کسی مقتول شده باشد (هامه) بر قبر او فریاد می زند: (اسقونی فانی صدیه)!: (سیرابم کنید که سخت تشنه ام)!. اسلام قلم بطلان بر تمام این عقائد خرافی کشید، و لذا در حدیث معروفی از پیامبر (ﷺ) نقل شده که فرمود: لا هامه: (هامه دروغ است). به هر حال آنها گر چه عقیده به معاد و بازگشت انسان به زندگی بعد از مرگ نداشتند ولی به نظر می رسد که به یکنوع تناسخ و بقاء ارواح قائل بودند.

اما به هر صورت معاد جسمانی را به گونه ای که قرآن می گوید که خاکهای انسان دو مرتبه جمع آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد و روح و جسم هر دو معاد مشترک داشته باشند به کلی منکر بودند، نه فقط انکار می کردند بلکه از آن وحشت داشتند، که قرآن با بیانات مختلفی آنرا برای آنها توضیح داده و اثبات کرده است.

آیه (37) تا (39) و ترجمه

(أهم خير أم قوم تبع والذين من قبلهم أهلكنهم إنهم كانوا مجرمين) (37)
(وما خلقنا السموت والارض وما بينهما لعبين) (38) (ما خلقنهما إلا بالحق
ولكن أكثرهم لا يعلمون) (39)

ترجمه:

37 - آیا آنها بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنها را
هلاک کردیم چرا که مجرم بودند.

38 - ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است بی هدف نیافریدیم.

39 - ما آن دو را فقط به حق آفریدیم، ولی اکثر آنها نمی دانند.

تفسیر:

آنها بهترند یا قوم (تبع)؟!

سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد از سرزمینهای آباد و
پر برکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است، پادشاهانی
بر آن حکومت می کردند که (تبع) (جمع آن (تباعه)) نام داشتند، به خاطر
اینکه مردم از آنها (تبعیت) می کردند و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری
روی کار می آمدند.

به هر حال (قوم تبع) جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و
حکومت پهناور و گسترده.

در آیات فوق به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان مکه و لجاجت و انکار
آنها نسبت به معاد آمده با اشاره به سرگذشت (قوم تبع) آنها را تهدید می

کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنجهکار و کافر تبع پیدا خواهند کرد. می فرماید: (آیا آنها بهترند، یا قوم تبع، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم، چرا که مجرم بودند) (اهم خیرام قوم تبع والذین من قبلهم اهلکناهم انهم کانوا مجرمین).

روشن است که مردم حجاز از سرگذشت قوم تبع که در همسایگی آنها می زیستند کم و بیش اطلاع داشتند، و لذا در آیه شرح بیشتری پیرامون آنها نمی دهد، همین اندازه می گوید بترسید از اینکه سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما در مسیرتان به سوی شام و در سرزمین مصر نزدیک شما زندگی داشتند پیدا کنید.

به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیا می توانید عذابهایی را که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد انکار نمائید؟!

منظور از (الذین من قبلهم) اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود است. درباره قوم تبع در نکات به خواست خدا بحث خواهیم کرد. سپس بار دیگر به مسأله معاد باز می گردد و با استدلال لطیفی این واقعیت را اثبات کرده، می گوید: (ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و بی هدف نیافریدیم) (وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعین).

آری این آفرینش عظیم و گسترده هدفی داشته است، اگر به گفته شما مرگ نقطه پایان زندگی است، و بعد از چند روز خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی، زندگی پایان می گیرد، و همه چیز تمام می شود، این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.

باور کردنی نیست که خداوند قادر حکیم این دستگاه عظیم را
 تنها برای این چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و تواءم با انواع درد و
 رنج آفریده باشد، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود.

بنابراین مشاهده وضع این جهان نشان می دهد که مدخل
 و دالانی است برای جهانی عظیمتر و ابدی، چرا در این باره اندیشه نمی کنید.

این حقیقت را قرآن کراراً در سوره های مختلف بازگو کرده است.

در سوره انبیا آیه 16 در همین زمینه می گوید: **(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ)**.

و در سوره واقعه آیه 62 می گوید **(وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ)** (شما نشاء اولی را مشاهده کردید چگونه متذکر نمی شوید)؟.

به هر حال در صورتی آفرینش این جهان هدفدار خواهد شد که جهان
 دیگری پشت سر آن باشد، و به همین دلیل مکتبهای الحادی و منکران معاد
 معتقد به بیهودگی و پوچی آفرینش هستند.

سپس برای تأکید این سخن می افزاید: **(مَا آتَاكُمْ بِهِ جُزْءٌ مِّنْهُ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ ذُرِّيَّتَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ ذَكِيرٌ)** (ما آن دو را جز به حق نیافریدیم) **(مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)**.

حق بودن این دستگاه ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن
 بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست، بعلاوه حق بودن آن اقتضا
 دارد که افراد نیکوکار و بدکار یکسان نباشند، و از آنجا که ما در این جهان کمتر
 مشاهده می کنیم که هر یک از این دو گروه جزای مناسب کار خویش را
 دریابند حق ایجاب می کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در
 جهان دیگری در کار باشد، تا هر کس جزای مناسب عمل خویش را بیابد.

خلاصه اینکه (حق) در این آیه اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش انسانها و قانون تکامل و همچنین اجرای اصول عدالت است ولی غالب آنها این حقایق را نمی دانند (ولکن اکثرهم لا یعلمون). چرا که اندیشه و فکر خود را به کار نمی گیرند، و گرنه دلائل مبداء و معاد واضح و آشکار است.

نکته:

قوم تبع چه کسانی بودند؟

تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه (تبع) آمده است، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در (آیه 14 سوره ق) آنجا که می گوید: (و اصحاب الایکه و قوم تبع کل کذب الرسل فحق و عید): (صاحبان سرزمینهای پر درخت قوم شعیب، و قوم تبع، هر کدام رسولان خدا را تکذیب کردند و تهدید الهی درباره آنها تحقق یافت.

همانگونه که قبلا نیز اشاره شد (تبع) یک لقب عمومی برای ملوک و شاهان یمن بود مانند (کسری) برای سلاطین ایران و (خاقان) برای شاهان ترک و (فرعون) برای سلاطین مصر و (قیصر) برای سلاطین روم.

این تعبیر (تبع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان یمن سخن می گوید، (همانگونه که فرعون معاصر موسی (عَلِیْهِ السَّلَام)) که قرآن از او سخن می گوید (شخص معینی بود) و در بعضی از روایات آمده که نام او (اسعد ابو کرب) بود.

جمعی از مفسران معتقدند که او شخصا مرد حقجو و مؤمنی بود و تعبیر به (قوم تبع) در دو آیه از قرآن را دلیل بر این معنی گرفته اند، زیرا در این دو آیه از شخص او مذمت نشده بلکه از قوم او مذمت شده است.

روایتی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده نیز شاهد این معنی است در این روایت می خوانیم که فرمود: لا تسبوا تبعاً فانه کان قد اسلم: (به تبع) بد نگوئید چرا که او اسلام آورد).

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: ان تبعاً قال للاوس و الخزرج کونوا هاهنا حتی یخرج هذا النبی، اما انا لو ادرکته لخدمته و خرجت معه: (شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درک می کردم کمر خدمت او را می بستم و با او قیام می کردم)!

در روایت دیگری آمده است هنگامی که (تبع) در یکی از سفرهای کشورگشائی خود نزدیک (مدینه) آمد برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود.

(شامول) یهودی که اعلم علمای یهود در آنجا بود گفت ای پادشاه این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل است که در مکه متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام (ﷺ) را برشمرد، تبع که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت گفت: بنابراین من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد.

حتی در روایتی در ذیل همین داستان آمده است که او به بعضی از قبیله اوس و خزرج که همراه او بودند دستور داد که در این شهر بمانید و هنگامی که پیامبر موعود خروج کرد او را یاری کنید و فرزندان خود را به

این امر توصیه نمائید، حتی نامه ای نوشت و به آنها سپرد و در آن اظهار ایمان به پیامبر اسلام (ﷺ) کرد.

نویسنده (اعلام قرآن) چنین نقل کرده است که: تبع یکی از پادشاهان جهان گشای یمن بود که تا هند لشکرکشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد.

ضمن یکی از لشکرکشیها وارد مکه شد، و قصد داشت کعبه را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند.

در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، و رئیس آنان حکیمی به نام (شامول) بود، او گفت، بیماری تو به خاطر قصد سوء درباره خانه کعبه است، و هرگاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی شفا خواهی یافت. (تبع) از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه کعبه را محترم دارد و هنگامی که بهبودی یافت پیراهنی از برد یمانی بر کعبه پوشاند. (در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن کعبه نقل شده به اندازه ای که به حد تواتر رسیده است، این لشکرکشی و مسأله پوشاندن پیراهن به کعبه در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده، و هم اکنون در شهر مکه محلی است که دار التبابعة نامیده می شود). ولی به هر حال بخش عمده سرگذشت شاهان تبابعة یمن از نظر تاریخی خالی از ابهام نیست، چرا که درباره تعداد آنها، و مدت حکومتشان، اطلاعات زیادی در دست نداریم، و گاه به روایات ضد و نقیض در این زمینه برخورد می کنیم، آنچه بیشتر در کتب اسلامی اعم از تفسیر و تاریخ و حدیث مطرح شده پیرامون همان سلطانی است که قرآن در دو مورد به او اشاره کرده است.

آیه (40) تا (42) و ترجمه

(إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ) (40) (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیاً ولا هم ینصرون) (41) (إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) (42)
ترجمه:

40 - روز جدائی (حق از باطل) وعدهگاه همه آنهاست.

41 - روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند و از هیچ سو یاری نمی شوند.

42 - مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده، و او عزیز و رحیم است.

تفسیر:

روز جدائیها! (یوم الفصل)

آیات مورد بحث در حقیقت نتیجه گیری آیات گذشته در مورد مسأله معاد است که در آنها از طریق (حکمت آفرینش این جهان) برای وجود رستاخیز استدلال شده بود.

در نخستین آیه از این استدلال چنین نتیجه گیری می کند که: (یوم الفصل و روز جدائیها وعده گاه همه آنهاست) (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین).

چه تعبیر جالبی است از روز رستاخیز (یوم الفصل) روزی که حق از باطل جدا می شود، و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می گردد، و انسان حتی از نزدیکترین دوستانش جدا می شود، آری آن روز وعده گاه همه مجرمان است.

سپس به شرح کوتاهی درباره این روز جدائی پرداخته می گوید: در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند! (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون).

آری آن روز روز فصل و جدائی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می شود، و مولی به هر معنی که باشد دوست، سرپرست، ولی نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن، توانائی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.

(مولی) از ماده (ولاء) در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است به طوری که بیگانه ای در میان نباشد، و برای آن مصداقهای زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند.

نه تنها دوستان به فریاد هم نمی رسند، و خویشاوندان گرهی از کار یکدیگر نمی گشایند، بکله نقشه ها نیز نقش بر آب، و چاره جوئیها به بن بست، و تیرها به سنگ می خورد چنانکه در آیه 46 طور می خوانیم: (یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا ولا هم ینصرون): (آن روز روزی است که چاره جوئیهای آنان مشکلی را حل نمی کند و یاری نمی شوند).

در اینکه چه تفاوتی در میان (لا یغنی) (ولا هم ینصرون) است؟ بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچکس نمی تواند مشکل دیگری را به تنهایی و مستقلا در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است حتی نمی توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در

جایی گفته می شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.

تنها یک گروه مستثنا هستند همانگونه که در آیه بعد می گوید: (مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است، چرا که خداوند توانا و رحیم است) (الا من رحم الله انه هو العزيز الرحيم).

بدون شک این رحمت الهی بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می شود که دارای عمل صالحند، و اگر لغزشی از آنها سر زده نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده باشد، اینها هستند که دست به دامن لطف الهی می زنند، از دریای کرمش بهره مند، و از چشمه رحمتش سیراب، و از شفاعت اولیایش برخوردار می گردند.

و از اینجا روشن می شود که نفی هر گونه دوست و ولی و یاور در آن روز با مسأله شفاعت منافات ندارد، زیرا شفاعت نیز جز به اذن پروردگار و فرمان او حاصل نمی شود.

جالب اینکه توصیف به عزیز بودن و رحیم بودن در کنار هم قرار گرفته که اولی اشاره به نهایت قدرت و شکست ناپذیری او، و دومی اشاره به رحمت بی پایان او است، و مهم این است که رحمت در عین قدرت باشد.

در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که منظور از جمله (الا من رحم الله) وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیر مؤمنان (علیه السلام) و پیروان مکتب او هستند.

ناگفته پیدا است که هدف بیان مصداق روشن است.

آیه (43) تا (50) و ترجمه

(إن شجرة الزقوم) (43) (طعام الاثیم) (44) (کالمهل يغلی فی البطون)
(45) (کغلی الحمیم) (46) (خذوه فاعتلوه إلى سواء الجحیم) (47) (ثم صبوا
فوق رأسه من عذاب الحمیم) (48) (ذق إنک أنت العزیز الکریم) (49) (إن
هذا ما کنتم به تمترون) (50)

ترجمه:

- 43 - درخت زقوم.
- 44 - غذای گنهکاران است.
- 45 - همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد.
- 46 - جوششی همچون آب سوزان.
- 47 - این کافر مجرم را بگیرد و به میان دوزخ پرتابش کنید.
- 48 - سپس بر سر او از عذاب سوزان بریزید!
- 49 - (به او گفته می شود) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی!
- 50 - این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید.

تفسیر:

درخت زقوم!.

در این آیات توصیف وحشتناک و تکان دهنده ای از عذابهای دوزخی منعکس شده که بحث آیات قبل را در مورد (یوم الفصل) و روز رستاخیز تکمیل می کند.

می فرماید: (درخت زقوم...) (ان شجرة الزقوم).

(غذای گناهکاران است!) (طعام الاثیم).

اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند.
(زقوم) به طوری که در تفسیر آیه 62 سوره صافات نیز گفتیم به گفته
مفسران و اهل لغت نام گیاهی تلخ و بد بو و بد طعم است که دارای
برگهای کوچکی است و در سرزمین (تهامه) از جزیره عرب می روید و
مشرکان با آن آشنا بودند، گیاهی است که شیرۀ تلخی دارد که وقتی به بدن
اصابت کند متورم می شود.

بعضی معتقدند که در اصل به معنی (بلعیدن) و بعضی می گویند به
معنی (هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است).

در حدیثی آمده است هنگامی که این واژه در قرآن نازل شد
کفار قریش گفتند چنین گیاهی در سرزمین ما وجود ندارد، چه کسی از شما
معنی (زقوم) را می داند؟ در آنجا مردی از اهل افریقا بود گفت: (زقوم) در
لغت ما به معنی (کره و خرما) است (شاید منظور او نیز
استهزا بود) وقتی ابو جهل این سخن را شنید از روی سخریه صدا زد،
کنیز! (مقداری کره و خرما بیاور تا زقوم کنیم)! می خوردند و مسخره می
کردند، و می گفتند محمد ما را به اینها می ترساند.

ضمناً باید توجه داشت که (شجره) در لغت عرب و استعمالات قرآنی گاه
به معنی (درخت) و گاه به معنی مطلق (گیاه) می آید.

(اثیم) از ماده (اثم) به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند
و در اینجا منظور کفار لجوج و تجاوزکار و پر گناه است.

سپس می افزاید: (همانند فلز گداخته در شکم
گناهکاران می جوشد)! (کالمهل یغلی فی البطون).

(جوششی همچون آب سوزان) (کغلی الحمیم) .

(مهل) به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت، فلز مذاب و گداخته است و به گفته بعضی دیگر همچون راغب در مفردات به معنی (تفاله و دردی ته نشین شده روغن) است که چیزی است بسیار نامطلوب ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

(حمیم) به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می شود، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

به هر حال هنگامی که گیاه زقوم وارد شکم آنها می شود، حالت حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند، و بجای اینکه این غذا مایه قوت و قدرت گردد بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند.

سپس می فرماید: به ماءموران دوزخ خطاب می شود: (این کافر پر گناه را بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید)! (خذوه فاعتلوه الی سواء الحمیم) .

(فاعتلوه) از ماده (عتل) (به وزن قتل) به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است، کاری که مأموران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی آورند انجام می دهند.

(سواء) به معنی وسط است، چرا که فاصله آن نسبت به اطراف، مساوی است، و بردن اینگونه اشخاص به وسط جهنم به خاطر آن است که حرارت، طبعا شدیدتر و شعله های آتش از هر سو آنها را احاطه می کند.

باز به یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده می گوید: (سپس به ماءموران دوزخ دستور داده می شود، که بر سر او، از عذاب سوزان بریزید)

(ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم) .

به این ترتیب هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند.

نظیر همین معنی در آیه 19 سوره حج آمده است: **(يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ)**.

و بعد از این همه عذابهای دردناک جسمانی مجازات جانکاه روانی آنها شروع می شود: به این مجرم گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود: (بچش، تو همان کسی هستی که به گمان خود از همه قدرتمندتر و محترمتر بودی) **(ذُقْ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)**.

تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی، و بر آنها ظلم و ستم روا میداشتی، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده قائل بودی.

آری این تو بودی که با آنهمه غرور هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون بچش نتیجه اعمال ترا که در برابر چشمان تو مجسم شده است، و همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و برونت در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد.

در حدیثی آمده است پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) روزی دست ابو جهل را گرفت و فرمود: (اولی لک فاولی): (منتظر باش ابو جهل! منتظر باش!).

ابو جهل ناراحت شد و دست خود را کشید و گفت: بای شیء تهددنی؟ ما تستطيع انت و صاحبک ان تفعلای بی شیئا! انی لمن اعز هذا الوادی و اکرمه! مرا به چه چیز تهدید می کنی؟ نه تو و نه صاحبت (خدا) قادر

نیستید با من کاری کنید! در سراسر این سرزمین مکه من از همه نیرومندتر و گرامی ترم)

آیه فوق ناظر به همین معنی است، می گوید: هنگامی که او را در آتش دوزخ می افکنند، به او می گویند بچش! ای مرد نیرومند گرامی سرزمین مکه! و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: به آنها خطاب می شود: (این همان چیزی است که پیوسته درباره آن شک و تردید می کردید) (ان هذا ما کنتم به تمترون).

چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل، واقعیت و حقانیت این روز به شما گوشزد شد، مگر به شما نگفتیم: رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید (و كذلك الخروج): رستاخیز شما نیز همین گونه است؟! مگر نگفتیم: همانگونه که باران زمین های مرده را زنده می کند حشر و نشر شما به همین سادگی است؟! (و كذلك النشور) (فاطر - 9). مگر نگفتیم: مسأله احیای مردگان برای خدا بسیار آسان است؟! (و ذلك على الله يسير) (تغابن - 7).

مگر نگفتیم: آیا آفرینش نخستین برای ما مشکل بود که در رستاخیز تردید می کنید؟ (افعیینا بالخلق الاول) (سوره ق آیه 15). خلاصه از طرق مختلف حقیقت برای شما بازگو شد، افسوس که گوش شنوا نداشتید!.

نکته:

کیفرهای جسمانی و روحانی
می دانیم طبق صریح قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی، و طبیعی است که مجازاتها و پاداشها نیز باید دارای هر

دو جنبه باشد، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی به هر دو قسمت اشاره شده است، منتها از آنجا که توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازاتها و پاداشهای جسمانی دیده می شود، ولی اشارات به پاداش و کیفر معنوی نیز کم نیست.

نمونه این مطلب را در آیات فوق دیدیم که ضمن برشمردن چند قسمت از کیفرهای دردناک جسمانی اشاره ای کوتاه و پر معنی به کیفر روحانی سرکشان مستکبر نیز شده است.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاره به پاداشهای روحانی دیده می شود: در یکجا می فرماید: **(و رضوان من الله اکبر)**: (خشنودی و رضایتمندی خداوند از همه این پاداشها برتر است) (توبه - 72).

در جای دیگر می فرماید: **(سلام قولاً من رب رحیم)**: (برای آنها سلام و تهنیت است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان) (یس - 85).

و بالاخره در جای دیگر می گوید: **(ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین)**: هر گونه حسد و کینه و عداوت را از دلهای آنها برمی کنیم، همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند (حجر - 47).

ناگفته پیداست که لذات معنوی آن هم در آن عالم وسیع و گسترده غالباً قابل توصیف نیست، و لذا در آیات قرآن معمولاً به صورت سر بسته به آنها اشاره شده است و اما کیفرهای روحی در شکل تحقیرها، سرزنشها، تاسف و اندوهها منعکس است که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

آیه (51) تا (57) و ترجمه

(إن المتقين في مقام أمين) (51) (في جنت و عيون) (52) (يلبسون من سندس و إستبرق متقبلين) (53) (كذلك و زوجنهم بحور عين) (54) (يدعون فيها بكل فكهة آمنين) (55) (لا يذوقون فيها الموت إلا الموتة الا ولى و وقتهم عذاب الجحيم) (56) (فضلا من ربك ذلك هو الفوز العظيم) (57)

ترجمه:

- 51 - پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند.
- 52 - در میان باغها و چشمه ها.
- 53 - آنها لباسهائی از حریر نازک و ضخیم می پوشند، و در مقابل یکدیگر می نشینند.
- 54 - اینچنینند بهشتیان، و آنها را با حور العین تزویج می کنیم.
- 55 - آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت به سر می برند.
- 56 - هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می کند.
- 57 - این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، و این پیروزی بزرگی است.

تفسیر:

پرهیزگاران و انواع نعمتهای بهشتی

از آنجا که در آیات گذشته کیفرهای دردناک دوزخیان مطرح بود در این آیات مواهب و پاداشهای بهشتیان را می‌شمرد تا از قرینه مقابله اهمیت هر یک از این دو آشکارتر گردد.

این پاداشها در هفت قسمت خلاصه شده:

نخست اینکه: (پرهیزگاران در جایگاه امن و امانی هستند) **(ان المتقین فی مقام امین)**.

بنابراین هیچگونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی‌رسد، و در امنیت کامل از آفات و بلاها، از غم و اندوهها، از شیاطین و طاغوتها به سر می‌برند.

سپس به ذکر نعمت دوم پرداخته، می‌گوید: (آنها در میان باغها و چشمه‌ها به سر می‌برند، و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه‌ها احاطه شده) **(فی جنات و عیون)**.

تعبیر به (جنات) (باغهای پر درخت) ممکن است اشاره به تعدد باغهایی باشد که هر یک از بهشتیان در اختیار دارند، و یا اشاره به مقامهای مختلف آنان باشد چرا که باغهای بهشت نیز همه یکسان نیست و به تفاوت درجات بهشتیان متفاوت است.

در مرحله سوم به لباسهای زیبای آنها اشاره کرده می‌افزاید: (آنها لباسهایی از حریر لطیف و نازک و ضخیم می‌پوشند، و در برابر یکدیگر بر تختها جای دارند) **(یلبسون من سندس و استبرق متقابلین)**.

(سندس) به پارچه‌های ابریشمین نازک و لطیف می‌گویند، و بعضی قید زربافت را نیز به آن افزوده‌اند.

(استبرق) به معنی پارچه های ابریشمی ضخیم است، و جمعی از اهل لغت و مفسران آن را معرب کلمه فارسی (استبر یا ستبر) (به معنی ضخیم) می دانند، این احتمال نیز هست که ریشه آن عربی باشد و از (برق) (به معنی تلالؤ) گرفته شده است، به خاطر درخشندگی خاصی که این گونه پارچه ها دارد.

البته در بهشت گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس دفع شود، بلکه اینها اشاره به لباسهای متنوع و گوناگون بهشتی است، و همانگونه که قبلا گفته ایم الفاظ و کلمات ما که برای رفع حاجت در زندگی روزمره دنیا وضع شده قادر نیست مسائل آن جهان بزرگ و کامل را توصیف کند، بلکه تنها می تواند اشاراتی به آن باشد.

بعضی نیز تفاوت این لباسها را اشاره به تفاوت مقام قرب بهشتیان دانسته اند. ضمنا متقابل بودن بهشتیان با یکدیگر و حذف هر گونه تفاوت و برتری - جوئی در میان آنها اشاره ای است به روح انس و اخوتی که بر جلسات آنها حاکم است، جلساتی که جز صفا و روحانیت و معنویت در فضای آن چیزی وجود ندارد.

در مرحله چهارم نوبت به همسران آنها می رسد می گوید: (آری اینچنینند بهشتیان، و حور العین را به همسری آنها درمی آوریم) (كذلك و زوجناهم بحور عین).

(حور) جمع (حوراء) و (احور) به کسی می گویند که سیاهی چشم او کاملا مشکی و سفیدی آن کاملا شفاف است!.

(عین) (بر وزن چین) جمع (اعین) و (عیناء) به معنی درشت چشم است.

از آنجا که زیبایی انسان بیش از همه در چشمان او است، در اینجا چشمان زیبای حور العین را توصیف می کند، و البته در آیات دیگر قرآن زیباییهای دیگر آنها نیز به طرز زیبایی مطرح شده است.

سپس به ذکر پنجمین نعمت بهشتیان پرداخته می افزاید: (آنها هر نوع میوه ای را بخواهند تقاضا می کنند در اختیارشان قرار می گیرد و در نهایت امنیت هستند) (یدعون فیها بكل فاکهة آمین).

حتی مشکلاتی که در بهره گیری از میوه های دنیا وجود دارد برای آنها وجود نخواهد داشت، میوه ها همگی نزدیک و در دسترسند، بنابراین زحمت و رنج چیدن میوه از درختان بلند در آنجا نیست: (قطوفها دانیة) (حاقه - 23).

انتخاب هر گونه میوه های را بخواهند به دست آنهاست: و فاکهة مما یتخیرون (واقعہ - 20).

بیماریها و ناراحتیهای که گاه بر اثر خوردن میوه ها در این دنیا پیدا می شود در آنجا وجود ندارد، و نیز بیمی از فساد و کمبود و فناى آنها نیست، و از هر نظر فکر آنها راحت و در امنیتند.

به هر حال اگر غذای دوزخیان (زقوم) است و در درون آنان همچون آب جوشان می جوشد، طعام بهشتیان میوه های لذتبخش و خالی از هر گونه ناراحتی است.

جاودانگی بهشت و نعمتهای بهشتی ششمین موهبت الهی بر متقین است، چرا که آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ناراحت می کند بیم فراق است، لذا می فرماید: (آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اول که در دنیا چشیدند نخواهند چشید)! (لا یدوقون فیها الموت الا الموتة الاولى).

جالب اینکه قرآن مسأله جاودانه بودن نعمتهای بهشت را با تعبیرات مختلف بیان کرده است، گاه می گوید: (خالدین فیها) (جاودانه در باغهای بهشت خواهند ماند).

و گاه می گوید: (عطاء غیر مجذوذ) (این عطائی است قطع نشدنی) (هود - 108).

در اینکه چرا تعبیر به مرگ نخستین (الموتة الاولى) شده است مطالبی است که در (نکات) خواهد آمد.

سرانجام هفتمین و آخرین نعمت را در این سلسله چنین بیان می کند: (و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ کرده است 9 (ووقاهم عذاب الجحیم)).

کمال این نعمتها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات بهشتیان را به خود مشغول نمی دارد و نگران نمی کند.

اشاره به اینکه اگر پرهیزگاران لغزشهایی هم داشته اند خدا به لطف و کرمش آنها را بخشیده، و به آنها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به خود راه ندهند، و به تعبیر دیگر غیر از معصومین خواه ناخواه لغزشی دارند و تا مشمول عفو الهی نشوند از آن بیمناکند این آیه به آنها از این نظر امنیت کامل می بخشد.

در اینجا سؤال مطرح است و آن اینکه بعضی از مؤمنان مدت زمانی به خاطر گناهشان در دوزخ می مانند تا پاک شوند و سپس به بهشت می آیند، آیا آیه فوق شامل حال آنها نمی شود؟

در پاسخ می توان گفت: آیه از پرهیزگاران بلند پایه ای سخن می گوید که از همان ابتدا قدم در بهشت می نهند، و اما از گروه دیگر ساکت است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دسته نیز بعد از ورود در بهشت دیگر
بیمی از بازگشت به دوزخ ندارند، و در امن و امانند، یعنی آیه
فوق حال آنها را بعد از ورود در بهشت ترسیم می کند.

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به تمام این نعمتهای هفتگانه
کرده، به صورت یک جمعبندی می گوید: (همه اینها به عنوان فضل و بخشی
از سوی پروردگار تو است و این فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که شامل
حال پرهیزگاران می شود) (فضلا من ربك ذلك هو الفوز العظيم).

درست است که پرهیزگاران حسنات بسیاری در دنیا انجام داده
اند، ولی مسلماً پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز اینهمه نعمت
بی پایان و جاودانی نیست این فضل خدا است که اینهمه
پاداش را در اختیار آنها گذارده. از این گذشته، اگر فضل الهی در
دنیا شامل حال آنها نبود هرگز نمی توانستند آن حسنات را بجا آورند، او به
آنها عقل و دانش داد، او پیامبران الهی و کتب آسمانی را فرستاد، و او توفیق
هدایت و عمل را شامل حالشان کرد.

آری بهره گیری از این توفیقات بزرگ و رسیدن به آن همه پاداش
در پرتو این توفیقات، فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که جز
در سایه لطف او حاصل نمی شود.

نکته:

مرگ نخستین چیست؟ - در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی
جز مرگ نخستین را نمی چشند، در اینجا سه سؤال مطرح است.
نخست اینکه منظور از مرگ اول چیست؟ اگر مرگی است
که پایان زندگی دنیا را تشکیل می دهد چرا می گوید:

بهشتیان جز مرگ اول را نمی چشند، در حالی که آن را قبلا چشیده اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع).
در پاسخ این سؤال بعضی (الا) را در الا الموتة الاولى به معنی بعد گرفته اند و گفته اند معنی آیه این می شود که بعد از مرگ نخستین مرگ دیگری را نخواهند چشید.

بعضی در اینجا تقدیری قائل شده اند و گفته اند تقدیر چنین است: الا الموتة الاولى التي ذاقوها: (مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده اند).

سؤال دیگر اینکه چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده در حالی که می دانیم انسان دو مرگ را می چشد، مرگی در پایان زندگی دنیا، و مرگی بعد از حیات برزخی.

در پاسخ این سؤال جوابهایی گفته اند که هیچیک قابل قبول نیست، و نیاز به ذکر آن نمی بینیم، بهتر این است که گفته شود حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به مقتضای معاد جسمانی حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر، و لذا به بهشتیان گفته می شود جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید دیگر مرگی در کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی مطلقا با آن شباهتی ندارد سخنی از آن به میان نیامده است.

سومین سؤال اینکه نبودن مرگ در قیامت منحصر به بهشتیان نیست، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟
مرحوم طبرسی در (مجمع البیان) جواب جالبی دارد، می گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارائی دارند، اما

برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آنها مرگی است و گوئی پیوسته می میرند و زنده می شوند این سخن مفهومی ندارد.

به هر حال تعبیر به (لا یدوقون) (نمی چشند) در اینجا اشاره به این است که حتی کمترین آثاری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: خداوند روز قیامت به بعضی از بهشتیان می گوید: و عزتی و جلالی، و علوی و ارتفاع مکانی، لانحلن له الیوم خمسة اشیاء... الا انهم شباب لا یهرمون، و اصحاء لا یسقمون، و اغنیاء لا یفتقرون، و فرحون لا یحزنون، و احياء لا یموتون، ثم تلی هذه الایة: لا یدوقون فیها الموت الا الموتة الاولى:

به عزت و جلالم سوگند، و به علو و بلندی مقامم قسم، من پنج چیز را به او می بخشم... آنها همیشه جوانند و پیر نمی شوند، تندرستند و بیمار نمی گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحالند و اندوهی به آنها راه نمی یابد، و همیشه زنده اند و نمی میرند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: لا یدوقون فیها الموت الا الموتة الاولى.

آیه (58) و (59) و ترجمه

(فإنما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون) (58) (فارتقب إنهم مرتقبون)
(59)

ترجمه:

58 - ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند.
59 - (اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند).

تفسیر:

منتظرش باش که آنها نیز منتظرند!
گفتیم: (سوره دخان) با بیان عظمت و عمق آیات قرآن شروع شده است، و با آیات فوق که آن هم بیانگر تاءثیر عمیق آیات قرآن است پایان می گیرد، تا آغاز سوره با انجامش هماهنگ باشد، و آنچه در میان این آغاز و انجام بیان شده نیز تاءکید است بر مواعظ و اندرزهای قرآن. می فرماید: (ما این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا آنها متذکر شوند)
(فانما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون).

با اینکه محتوایش فوق العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است، ساده، روان، همه کس فهم، و قابل استفاده برای همه قشرهاست، مثالهایش زیبا، تشبیهاتش طبیعی و رسا، داستانهای واقعی و آموزنده، دلائلش روشن و محکم، بیانش ساده و فشرده و پر محتوا، و در عین حال شیرین و جذاب، تا در اعماق قلوب انسانها نفوذ کند، بیخبران را آگاه، و دلهای آماده را متذکر سازد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند که مطابق آن منظور این است: تو با اینکه درس نخوانده ای به سهولت و راحتی می توانی این آیات پر محتوا را که بیانگر وحی و اعجاز الهی است قرائت کنی.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و در واقع این آیه شبیه آیه ای است که در سوره قمر چند بار تکرار شده است: (ولقد یسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر): (ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود)؟.

ولی از آنجا که با همه این اوصاف باز گروهی در برابر کلام حق تسلیم نمی شوند در آخرین آیه آنها را مورد تهدید قرار داده، می گوید: (اگر با اینهمه آنها پذیرا نشوند تو منتظر باش، آنها نیز منتظرند!) (فارتقب انهم مرتقبون).

تو منتظر وعده های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش، و آنها منتظر شکست باشند. تو منتظر مجازات دردناک الهی درباره این قوم لجوج و ستمگر باش، آنها نیز در پندار خود انتظار شکست و ناکامی تو را می کشند، تا معلوم شود کدامیک از این دو انتظار صحیح است؟

بنابراین هرگز نباید از این آیه چنین نتیجه گیری کرد که خداوند به پیامبرش دستور می دهد به کلی دست از تبلیغ آنها بکشد، و تلاشها و کوششهایش را متوقف سازد، و تنها به انتظار قناعت کند، بلکه این یکنوع تهدید است که برای بیدار ساختن افراد لجوج به کار می رود

نکته ها:

1 - (ارتقب) در اصل از (رقبة) (بر وزن طلبه) به معنی (گردن) گرفته شده است، و از آنجا که افرادی که منتظر چیزی هستند پیوسته گردن می کشند به معنی انتظار و مراقبت از چیزی آمده است.

2 - آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه خاصی ندارد، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است، بنابراین آنها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد و حتی آن قشر هم چیزی از آن نمی فهمند در حقیقت از روح قرآن غافلند.

قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع، در دبستان و دانشگاه، در مسجد و میدان جنگ، و در همه جا، چرا که (خداوند آن را سهل و ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند).

و نیز این آیه قلم بطلان بر افکار کسانی که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید خلاصه کرده، و تنها همتشان ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل است می کشد، و می گوید همه اینها برای تذکر است تذکری که عامل حرکت و سازندگی در عمل بشود، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح ولی هدف نهائی معانی است نه الفاظ.

3 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: لو لا تیسیره لما قدر احد من خلقه ان يتلفظ بحرف من القرآن، و انی لهم ذلک و هو کلام من لم یزل و لا یزال! (اگر خداوند قرآن را آسان بر زبانها نساخته

بود کسی قدرت نداشت تلفظ به حرفی از حروف آن کند، و چگونه می توانستند در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است؟! (و چنین کلامی آنقدر ابهت و عظمت دارد که تلفظ به آن برای بندگان بدون لطف الهی ممکن نیست).

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از قرآن این کلام بزرگ و بی نظیرت پند می گیرند، و زندگی خود را در تمام ابعاد با آن هماهنگ می سازند. خداوندا! از آن امنیت که به پرهیزگاران عنایت می کنی و قلب و جان آنها را در برابر طوفان حوادث آرامش می بخشی به ما مرحمت فرما. بارالها! مواهبت بی شمار، و رحمتت بی حساب، و مجازاتت دردناک است، اعمال ما چیزی نیست که ما را مشمول لطف و برکنار از کیفرت سازد، ما را با همان فضلی که به متقین وعده داده ای مشمول عنایات قرار ده، و گرنه هرگز به آغوش بهشت جاودانت راه نخواهیم یافت.

پایان سوره دخان

سوره جاثیه

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده، و دارای 37 آیه است

محتوای سوره جاثیه

این سوره که ششمین سوره از سوره های (حوامیم) است از سوره های مکی است، و زمانی نازل شد که درگیری شدیدی میان (مسلمانان) و (مشرکان) بر فضای اجتماعی مکه حاکم بود، و به همین دلیل بیشتر روی مسائل مربوط به توحید، و مبارزه با شرک، و تهدید ظالمان به دادگاه قیامت، و توجه به مسأله ثبت اعمال، و همچنین توجه به سرنوشت اقوام سرکش پیشین می پردازد، و می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

- 1 - عظمت قرآن مجید و اهمیت آن.
- 2 - بیان گوشه ای از دلایل توحید در برابر مشرکان.
- 3 - ذکر پاره ای از ادعاهای طبیعی مسلکان و پاسخ قاطع به آن.
- 4 - اشاره کوتاهی به سرنوشت بعضی از اقوام پیشین همچون بنی اسرائیل به عنوان گواهی بر مباحث این سوره.
- 5 - تهدید شدید نسبت به گمراهانی که اصرار و پافشاری بر عقائد انحرافی خود دارند.
- 6 - دعوت به عفو و گذشت در عین قاطعیت و عدم انحراف از مسیر حق.

7 - اشارات گویائی به حوادث تکاندهنده قیامت، مخصوصا نامه اعمال که تمامی کارهای انسان را بی کم و کاست در بر می گیرد.

این سوره با اوصاف و نامهای بزرگ خداوند همچون عزیز و حکیم آغاز می شود و با آن نیز ختم می گردد، نام این سوره جاثیه است به تناسب آیه 28 این سوره (جاثیه یعنی کسی که به زانو در آمده) و اشاره به وضع بسیاری از مردم در صحنه قیامت در دادگاه عدل الهی است.

مرحوم (طبرسی) در (مجمع البیان) نام دیگری نیز برای این سوره نقل کرده که چندان مشهور نیست و آن (شریعت) است به تناسب آیه 18 این سوره.

فضیلت تلاوت سوره جاثیه

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: من قراء حامیم الجاثیة ستر الله عورته و سکن روعته عند الحساب: (کسی که سوره جاثیه را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد) خداوند عیوب او را روز قیامت می پوشاند، و ترس و وحشت او را به آرامش مبدل می سازد). در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من قراء سورة الجاثیة کان ثوابها ان لا یری النار ابدًا، و لا یسمع زفر جهنم و لا شهیقها، و هو مع محمد (ﷺ): (هر کس سوره جاثیه را (با فکر و اندیشه ای که مقدمه عمل باشد) تلاوت کند ثوابش این است که هرگز آتش دوزخ را نبیند و صدای ناله جهنم را نمی شنود و همنشین محمد (ﷺ) خواهد بود).

آیه (1) تا (6) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(حم) (1) (تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم) (2) (إن في السموات و
الارض لايات للمؤمنين) (3) (و في خلقكم وما يبث من دابة آيات لقوم
يوقنون) (4) (واختلاف الليل والنهار وما أنزل الله من السماء من رزق فأحيا
به الارض بعد موتها وتصريف الرياح آيات لقوم يعقلون) (5) (تلك آيات الله
نتلوها عليك بالحق فبای حديث بعد الله و آیاته يؤمنون) (6)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حم.

2 - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

3 - بدون شک در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی
است برای آنها که اهل ایمانند.

4 - و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین
منتشر ساخته، نشانه هائی است برای جمعیتی که اهل یقینند.

5 - و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از
آسمان نازل کرده، و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده، و
همچنین در وزش بادهای نشانه های روشنی است برای جمعیتی که اهل تفکرند.

6 - اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم، اگر
آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان
می آورند؟!.

تفسیر:

همه جا نشانه های او است

گفتیم این سوره ششمین سوره ای است که با حروف مقطعه (حم) آغاز شده،
و با سوره بعد یعنی سوره (احقاف) مجموعاً سوره های
هفتگانه حوامیم را تشکیل می دهد.

در مورد تفسیر حروف مقطعه کرارا در آغاز سوره های
(بقره) و (آل عمران) و (اعراف) و همچنین سوره های حم بحث کرده ایم.
مفسر معروف طبرسی در آغاز این سوره می افزاید: بهترین سخن این
است که گفته شود (حم) نام این سوره است، سپس از بعضی از
مفسران نقل می کند (نامگذاری این سوره به حم برای اشاره به
این است که این قرآن که سرایا اعجاز است از حروف الفبا تشکیل شده).
آری این کتابی که نور است و هدایت است و راهنما و راهگشا و معجزه
جاویدان پیامبر اسلام است از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده، و این
نهایت عظمت است که چنان امر مهمی از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد.
و شاید به همین دلیل بلافاصله از عظمت قرآن یاد کرده، می گوید (این کتاب
از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است) (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ).

(عزیز) به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر، و (حکیم) به معنی کسی که از
اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد.
روشن است که برای نازل کردن اینچنین کتاب، حکمتی بی پایان، و
قدرتی نامحدود لازم است، که جز در خداوند متعال وجود ندارد.

جالب اینکه این آیه به همین صورت در آغاز چهار سوره قرآن آمده است که سه سوره از سوره های حوامیم (مؤمن، جاثیه و احقاف) و یک سوره از غیر حوامیم (سوره زمر) است، این تکرار و تأکید به این منظور است که توجه همگان را به عمق اسرار قرآن و عظمت محتوای آن جلب کند، تا هیچ تعبیری را در آن ساده نینگارند، و هیچ کلمه ای را بی حساب فکر نکنند، و به هیچ حدی از فهم و درک آن قانع نشوند.

این نکته نیز قابل توجه است که گاهی توصیف به (عزیز) برای خود قرآن ذکر شده، مانند (وانه لکتاب عزیز): (قرآن کتابی است قدرتمند و شکست - ناپذیر) (فصلت 41) دست بیهوده گویان به دامنش دراز نمی شود و گذشت زمان از ارزش آن نمی کاهد، و حقایق آن به کهنه گی نمی گراید تحریف گران را رسوا می کند و در مسیر زمان همواره پیش می تازد. و گاه برای نازل کننده قرآن مانند آیه مورد بحث، و هر دو صحیح است. سپس به بیان آیات و نشانه های عظمت خدا در آفاق و انفس پرداخته، می گوید: در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند و طالب حقند (ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین).

عظمت آسمانها از یکسو، و نظام شگفت انگیز آنها که میلیونها سال می گذرد و برنامه های آنها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد از سوی دیگر، و ساختمان زمین و عجائب آن از سوی سوم هر یک آیتی از آیات خدا است.

زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان 14 نوع حرکت دارد، و با سرعت سرسام آوری به گرد خود می گردد، و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید، و

حرکت دیگری همراه خانواده منظومه شمسی در دل کهکشان دارد، و به مسافرتی بی انتها مشغول است، با اینحال چنان آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است، و ابدا احساس نمی شود که حتی به مقدار سر سوزنی حرکت می کند!

نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود، و نه چنان نرم است که قابل استقرار و بقا نباشد.

انواع منابع و معادن و وسائل حیات برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده در آن فراهم شده، و آنقدر زیبایی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می سازد کوهها و دریاها و جو زمین نیز هر کدام آیتی است اسرارآمیز ولی این نشانه های توحید و عظمت آفریدگار را تنها در اختیار مؤمنان یعنی طالبان حق و پویندگان راه الله قرار می دهد، و کوردلان بی خبر و مغرور از درک آن محرومند.

سپس از این آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته، می گوید: (و در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین پراکنده ساخته نیز نشانه هائی است برای جمعیتی که اهل یقینند) **(و فی خلقکم و مایث من دابة آیات لقوم یوقنون)**.

در حقیقت همانگونه که در عبارت معروف و منسوب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: (این انسان جرم صغیری است که عالم کیبری در او خلاصه شده) و آنچه در عالم کیبر وجود دارد نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است.

خصلتها و صفاتش معجونی است از خصائل و صفات مجموعه جنبندگان و موجودات زنده، و تنوع خلقتش عصارهای است از مجموعه حوادث این جهان بزرگ.

ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی اسرارانگیز است، و آفرینش یک موی او با ویژگیها و خصوصیات مختلفی که با سرپنجه علم و دانش کشف شده است خود آیتی بزرگ از آیات الهی است.

وجود هزاران کیلومتر رگهای کوچک و بزرگ و مویرگهای فوق العاده ظریف در بدن او، و هزار کیلومتر رشته های ارتباطی و سیمهای مخابراتی سلسله اعصاب، و چگونگی ارتباط آنها با مرکز فرماندهی فوق العاده پیچیده و اسرارآمیز و در عین حال قوی و نیرومند در مغز، و طرز کار هر یک از دستگاههای داخلی بدن، و هماهنگی عجیب آنها به هنگام بروز حوادث ناگهانی، و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی، هر یک به تنهایی آیتی است.

و از انسان گذشته صدها هزار نوع جنبنده از حیوانات ذره بینی گرفته تا حیوانات غولپیکر، با ویژگیها و ساختمانهای کاملاً متنوع و رنگارنگ که گاه برای مطالعه یکنوع از آنها باید جمعی از دانشمندان تمام عمر خود را مصروف کنند، و با اینکه هزاران کتاب درباره اسرار آفرینش آنها نوشته شده هنوز آنچه درباره آنها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم است، آری هر یک به نوبه خود آیتی و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبداء آفرینش است.

ولی چرا گروهی دهها سال در لابلای این آیات رفت و آمد دارند، و کمترین آگاهی حتی از یکی از آنها ندارند؟ دلیلش همان است که قرآن می گوید: (این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است) برای آنها که درهای قلب خود را گشوده و با تمام وجود تشنه یقین و علم و دانشند، حتی کمترین حرکت و کوچکترین موجود را از نظر دور نمی دارند، و ساعتها در آن می اندیشند، و از آن نردبانی می سازند برای ارتقاء به سوی (الله) و دفتری برای (معرفت کردگار) و با او به راز و نیاز می پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می کنند.

در آیه بعد از (سه موهبت بزرگ) که هر یک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارد، و هر یک آیتی از آیات خدا است، نام می برد: مسأله (نور) و (آب) و (هوا) می فرماید: (در آمد و شد شب و روز، و رزقی را که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای، نشانه هائی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند) (واختلاف الليل والنهار وما انزل الله من السماء من رزق فاحيا به الارض بعد موتها و تصريف الرياح آيات لقوم يعقلون)

مسأله نظام نور و ظلمت و آمد و شد شب و روز که هر یک با نظم خاصی جانشین و خلیفه دیگری می شود بسیار حساب شده و شگفت انگیز است، هر گاه روز دائمی بود یا فوق طولانی آنقدر حرارت بالا می رفت که تمام موجودات زنده می سوختند، و هر گاه شب جاویدان بود و یا بسیار طولانی همه از شدت سرما منجمد می شدند!

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که اختلاف به معنی جانشینی یکدیگر نباشد بلکه اشاره به همان تفاوتی است که شب و

روز در فصول سال پیدا می کنند و بر اثر آن محصولات مختلف، گیاهان و میوه ها و نزول برف و باران و برکات دیگر عائد انسانها می شود.

جالب اینکه دانشمندان می گویند با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم تمام مناطق دقیقا به اندازه هم از نور آفتاب بهره می گیرند!

در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی، یعنی باران، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است، و نه در قدرت احیاگریش سخنی، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است.

چرا چنین نباشد در حالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می دهد.

و در مورد سوم سخن از وزش بادهای است بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابجا می کنند، و در اختیار جانداران می گذارند، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشتها و جنگلها و صحراها می فرستند، و پس از تصفیه به شهرها و آبادیها می برند، و عجب اینکه این دو دسته از موجودات زنده یعنی حیوانات و گیاهان درست بر ضد هم عمل می کنند، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد، و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد، و با گذشت زمان ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود.

وزش بادهایی که علاوه بر این، تلقیحگر گیاهان، و بارور کننده آنها، و افشاننده انواع بذرها در سرزمینهای مختلف، و پرورش دهنده مراتع طبیعی و جنگلها، و موج آفرین در دل اقیانوسهاست، موجی که به دریا حیات و

حرکت می بخشد، و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند، و نیز همین بادهای کشتیها را بر صفحه اقیانوسها به حرکت درمی آورد.

جالب اینکه در آیات فوق نخست سخن از آیات آسمان و زمین می گوید، و در پایان می فرماید: در اینها نشانه هائی برای (مؤمنان) است، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می آورد، و می گوید: در این آیاتی برای (اهل یقین) است، و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می کند، و می گوید: در اینها نشانه هائی برای (اهل تعقل) است.

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر معرفه الله میپیماید تا به مقصد رسد، نخست مرتبه (تفکر) سپس مرحله یقین و علم و بعد از آن مرحله ایمان و به اصطلاح عقد قلب است، و از آنجا که از نظر شرافت (ایمان) مرحله اول، یقین مرحله دوم، و تفکر مرحله سوم است این ترتیب در آیات ذکر شده، هر چند از نظر وجود خارجی، تفکر در مرتبه اول، سپس یقین، و بعد ایمان است، و به تعبیر دیگر آنها که اهل ایمانند از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آنها که نیستند لااقل به مرحله یقین و یا حداقل به مرحله تفکر درآیند. مفسران در این زمینه وجوه دیگری نیز ذکر کرده اند که آنچه گفتیم مناسبتر است.

سپس در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک جمع بندی نسبت به بحثهای گذشته، و بیان عظمت و اهمیت آیات قرآن، می فرماید: (اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم) **(تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق)**.

آیا کلمه (تلك) اشاره به آیات قرآنی است؟ یا آیات و نشانه های خداوند در آفاق و انفس که در آیات قبل به آن اشاره شده؟ هر دو احتمال را داده اند.

ولی ظاهراً به قرینه تعبیر به تلاوت منظور آیات قرآنی است، منتها همین آیات قرآنی بیانگر نشانه های خدا در سراسر عالم هستی است و به این ترتیب هر دو تفسیر قابل جمع است (دقت کنید).

به هر حال (تلاوت) از ماده (تلو) بر وزن (فکر) یعنی سخنی را پشت سر سخن دیگری آوردن، بنابراین تلاوت آیات قرآن همان قرائت آیات پشت سر یکدیگر است. تعبیر به (حق) اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به حقانیت نبوت پیامبر (ﷺ) و وحی الهی است، و به عبارت دیگر: این آیات آنچنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت آن و آورنده آن در خودش نهفته است.

به راستی اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به چه چیز ایمان خواهند آورد؟ و لذا در پایان آیه می افزاید: (این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟! (فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون)).

به گفته طبرسی در مجمع البیان حدیث اشاره به داستانهای عبرت انگیز اقوام پیشین و سرگذشت پندآموز آنهاست، در حالی که آیات به دلائلی گفته می شود که صحیح را از باطل جدا می سازد و آیات قرآن مجید از هر دو سخن می گوید. آری به راستی قرآن مجید آنچنان محتوایی از نظر استدلال و براهین توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی کمترین آمادگی در آن باشد، و هر سری شوری از حق داشته باشد او را به سوی خدا و پاکی و تقوا دعوت می کند، هرگاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد هرگز امیدی به هدایت او نیست.

آیه (7) تا (10) و ترجمه

(ویل لكل أفك أئیم) (7) (یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب أئیم) (8) (وإذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهین) (9) (من ورائهم جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا ولا ما اتخذوا من دون الله أولیاء ولهم عذاب عظیم) (10)

ترجمه:

7 - وای بر هر دروغگوی گنهکار!

8 - که پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلا آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده!

9 - و هر گاه از بعضی آیات ما آگاه شود آنرا به باد استهزاء می گیرد، برای آنها عذاب خوار کننده ای است.

10 - و پشت سر آنها دوزخ است، و هرگز آنچه را به دست آورده اند آنها را از عذاب الهی رهائی نمی بخشد، و نه اولیائی که غیر از خدا برای خود برگزیدند، و عذاب دردناکی برای آنهاست.

تفسیر:

وای بر دروغگوی گنهکار!

آیات گذشته نشان می داد که گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلائل توحیدی و مواعظ و اندرزها را می شنوند ولی در آنها اثر نمی کند.

آیات مورد بحث از این گروه و عواقب اعمال آنها به طور مشروح سخن می گوید.

نخست می فرماید: وای بر هر دروغگوی گنهکار! (ویل لكل افاك اثم)

(افاك) صیغه مبالغه است، و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته شده. (اثیم) از ماده (اثم) به معنی مجرم و گنهکار است، و آن نیز معنی مبالغه را می دهد.

از این آیه به خوبی روشن می شود که موضعگیری خصمانه در برابر آیات الهی کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند، نه پاک نهادان راستگو.

سپس به چگونگی موضعگیریهای آنها اشاره کرده، می افزاید: (پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آن را نشنیده) (یسْمَعُ آیات الله تتلى عليه ثم يصّر مستكبراً كان لم يسمعها).

و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ، و همچنین کبر و خودبینی سبب می شود که اینهمه آیات را نشنیده گیرد و خود را به کرگوشی زند، همانگونه که در آیه 7 سوره لقمان نیز آمده است: (واذا تتلى عليه آياتنا ولی مستكبراً كان لم يسمعها كان في اذنيه وقراً): (هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی برمی گرداند، گوئی آن را نشنیده، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است).

و در پایان آیه آنها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده، می گوید: (چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده)! (فبشره بعذاب الیم).

همانگونه که او دل پیامبر و مؤمنان را بدرد آورده ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم، چرا که عذاب قیامت تجسمی است از اعمال امروز انسانها!

گر چه بعضی از مفسران شاءن نزولی برای این آیه و آیه بعد ذکر کرده و آن را اشاره به (ابوجهل) و یا (نظر بن حارث) می دانند که داستانها و افسانه هائی از عجم جمع آوری کرده بودند تا مردم را سرگرم سازند، و از آئین حق بازدارند، ولی پیداست که نه تنها مخصوص آنها نیست بلکه اختصاص به مشرکان عرب نیز ندارد، همه مجرمان دروغگوی مستکبر را در هر عصر و زمان شامل می شود همانها که آیات الهی و پیام پیامبران و سخنان پیشوایان بزرگ را نشنیده می گیرند، چرا که با شهوات و خواسته های انحرافی آنها هماهنگ نیست، و افکار شیطانی آنها را تأیید نمی کند، و با عادات غلط و تقلیدهای کورکورانه آنها موافق نیست، آری همه اینها را نیز به عذاب دردناک بشارت ده.

با اینکه (عذاب) تناسبی با (بشارت) ندارد این تعبیر به عنوان سخریه و تحقیر این گروه ذکر شده است.

سپس می افزاید: (و هرگاه این مستکبر لجوج چیزی از آیات ما را بداند و از آن آگاه شود آن را به باد استهزا می گیرد) (و اذا علم من آياتنا شيئاً اتخذها هزوا).

در حقیقت این جاهلان خودخواه دارای دو حالتند: حالت اول اینکه غالباً آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنائی می گذرند گوئی اصلاً نشنیده اند، حالت دوم اینکه اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند کاری جز استهزا و

مسخره کردن ندارند، و همه آنها در این دو برنامه مشترکند، گاه آن و گاه این (بنابراین هیچگونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد) جالب اینکه نخست می گوید: (اگر چیزی از آیات ما را بداند). ولی بعدا نمی گوید آنچه را دانسته استهزا می کند بلکه می گوید همه آیات ما را (چه آنها را که دانسته و چه آنها را که ندانسته) به استهزا و سخریه می گیرد! و این نهایت جهل و بیخبری است که انسان چیزی را انکار یا مسخره کند که اصلا نفهمیده است، و این بهترین دلیل لجاج و عناد آنها است. و در پایان آیه مجازات این گروه را چنین بیان می کند: (برای آنها عذاب خوار کننده ای است) (اولئك لهم عذاب مهين).

چرا چنین نباشد در حالی که آنها می خواستند با استهزاء آیات الهی مقام و شخصیتی برای خود کسب کنند، اما خداوند به کیفر این کار آنها را پست و موهون و بی مقدار می کند، و آنها را به طرزی خوار کننده و خفت آور در عذاب قیامت گرفتار می سازد، آنها را به صورت بر زمین می کشند و با غل و زنجیر، همراه با ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب، به دوزخ می برند.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه گذشته عذاب به (الیم) توصیف شده و در اینجا به (مهین) و در آیه آینده به (عظیم) در حقیقت هر یک متناسب است با کیفیت گناه آنها!

آیه بعد این (عذاب مهین) را چنین شرح می دهد: پشت سر آنها دوزخ است (من ورائهم جهنم).

تعبیر به پشت سر، با اینکه دوزخ جلو آنها قرار دارد، و در آینده به آن می رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده، و

آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته اند، و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی اعتنائی کند می گویند: آن را پشت سر انداخته، قرآن مجید می گوید: (ان هؤلاء یحبون العاجلة و یذرون ورائهم یوما ثقیلا): (آنها زندگی عاجل دنیا را دوست می دارند و آن روز سنگین قیامت را پشت سر می اندازند) (دهر 27)

جمعی از مفسران نیز گفته اند کلمه (وراء) از ماده (موارات)، هر چیزی است که از انسان پوشیده باشد، هم به پشت سر گفته می شود و هم به پیش رو آنجا که دور باشد و پنهان، و به این ترتیب کلمه (وراء) مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می شود.

این تفسیر نیز بعید به نظر نمی رسد که بگوئیم: تعبیر به (وراء) اشاره به مسأله علت و معلول است، فی المثل می گوئیم: اگر فلان غذای ناباب را بخوری پشت سر آن بیماری است، یعنی خوردن غذا علت آن بیماری می باشد، در اینجا نیز اعمال آنها عامل و سبب عذاب مهین دوزخ است.

و به هر حال در دنبال آیه می افزاید: اگر آنها گمان می کنند اموال سرشار، و بتها و خدایان ساختگی شان، گرهی از کار آنها می گشاید سخت در اشتباهند، چرا که (هرگز آنچه را به دست آوردند آنها را از عذاب الهی نجات نمی بخشد و نه اولیائی را که برای خود ساختند و برگزیدند) (و لا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا و لا ما اتخذوا من دون الله اولیاء).

و چون هیچ راه فرار و نجاتی نیست باید در آتش قهر و غضب الهی بمانند (و برای آنها عذاب عظیمی است) (و لهم عذاب عظیم).

آنها آیات الهی را کوچک شمردند خداوند عذاب آنها را بزرگ
می کند، آنها بزرگی فروختند خدا نیز عذاب عظیم به آنها می دهد!.

این عذاب از هر نظر عظمت دارد هم جاودانی است هم شدید
است هم تواءم با تحقیر می باشد، و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران
نفوذ می کند، آری گناه عظیم در برابر خداوند عظیم کیفرش عذاب عظیم است.

آیه (11) تا (15) و ترجمه

(هذا هدى والذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز أليم) (11) (الله الذى سخر لكم البحر لتجرى الفلك فيه بامره ولتبتغوا من فضله و لعلكم تشكرون) (12) (وسخر لكم ما فى السموات وما فى الارض جميعا منه إن فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون) (13) (قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله ليجزى قوما بما كانوا يكسبون) (14) (من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعليها ثم إلى ربكم ترجعون) (15)

ترجمه:

11 - این (قرآن) مایه هدایت است، و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند عذابی سخت و دردناک دارند.

12 - خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید.

13 - او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته، در این نشانه های مهمی است برای کسانی که اهل فکرند.

14 - به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد.

15 - کسی که عمل صالحی بجا آورد برای خود بجا آورده است و کسی که کار بد می کند به زیان خود او است، سپس همه شما به سوی پروردگارتان باز می گردید.

تفسیر:

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار!

به دنبال بحثهایی که درباره عظمت آیات الهی در آیه های گذشته آمد
آیات مورد بحث نیز همین معنی را تعقیب کرده می گوید: (این قرآن مجید مایه
هدایت است) (هذا هدی).

حق را از باطل جدا می سازد، صحنه زندگی انسان را روشن می کند، و
دست رهروان راه حق را گرفته به سرمنزل مقصود می رساند

(اما برای کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند عذابی است
سخت و دردناک) (والذین كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز الیم).

(رجز) (بر وزن حرص) چنانکه (راغب) در (مفردات) گفته
در اصل به معنی اضطراب و لرزش و بی نظمی است، مخصوصا هنگامی که شتر
بیمار می شود به گونه ای که از فرط ناتوانی گامهای خود را نزدیک و نامنظم
برمی دارد عرب به این حالت (رجز) می گوید.

به بیماری طاعون و بلاهای سخت، و یا برف و تگرگ شدید، و وسوسه های
شیاطین و مانند آن نیز این کلمه اطلاق می شود، چرا که همه آنها باعث
اضطراب و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی (رجز) (بر
وزن غرض) می گویند به خاطر مقطعهای کوتاه و نزدیک به
هم می باشد (یا به خاطر تزلزل و اضطرابی که بر پیکر دشمن می
افکند).

سپس رشته سخن را به بحث توحید که در آیات نخستین این سوره مطرح
شده می کشاند، درسهای مؤ ثری از توحید خداشناسی به مشرکان می دهد.

گاه در عواطف آنها چنگ زده و می گوید: خداوند همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند، و بتوانید از فضل او بهره گیرید، شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید (الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامرہ و لتبتغوا من فضلہ و لعلکم تشکرون).

چه کسی در ماده اصلی کشتیها این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آنها قرار داده که به راحتی در آن پیش می رود؟ و چه کسی به نیروی باد فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوسها بوزد، و کشتیها را به حرکت درآورد؟ یا اینکه نیروی بخار را جانشین باد سازد و این مرکبهای عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد). می دانیم بزرگترین و مهمترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز کشتیهای کوچک و بزرگ و غولپیکر بوده است که در طول سال میلیونها انسان و بیش از آن اموال تجارتي را از دورترین نقاط جهان به مناطق مختلف می برد، و گاه به اندازه یک شهر کوچک وسعت، و ساکنان دارد، و وسائل و اموال در آن است!.

راستی اگر این نیروهای سه گانه نبودند، چگونه انسان می توانست با مرکبهای ساده معمولی مشکلات حمل و نقل خود را حل کند؟ هر چند مرکبهای ساده نیز از نعمتهای او است و در جای خود کارساز.

جالب اینکه در آیه 32 سوره ابراهیم می فرماید: (و سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامرہ): (کشتیها را مسخر شما کرد تا به فرمانش در دریا حرکت کند). اما در اینجا می گوید: (دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها در آن به حرکت درآیند) زیرا در آنجا بیشتر نظر روی

تسخیر دریاها است، لذا به دنبال آن و سخر لکم الانهار (نهرها را مسخر شما ساخت) می گوید، اما در اینجا نظر به تسخیر کشتیهاست، و به هر حال هر دو به فرمان خدا مسخر انسانند و در خدمت او.

هدف از این تسخیر آن است که (ابتغاء فضل الهی) کنید که معمولاً این تعبیر در مورد تجارت و فعالیتهای اقتصادی می آید، و البته نقل و انتقال مسافری و جا به جا شدن آنها نیز در آن نهفته است.

و هدف از این بهره گیری از فضل الهی تحریک حس شکرگزاری انسانها است، تا عواطف آنها برای شکر منعم بسیج شود، و به دنبال آن در مسیر معرفه الله قرار گیرند.

واژه (فلک) (کشتی) چنانکه قبلاً هم گفته ایم هم به معنی مفرد و هم جمع استعمال می شود.

شرح بیشتر درباره تسخیر دریاها، و کشتیها، و منافع و برکات آنها را ذیل آیه 14 سوره نحل (جلد 11 صفحه 179 به بعد) مطالعه فرمائید.

بعد از بیان نعمت کشتیها که تماس نزدیکی با زندگی روزمره انسانها دارد به مسأله تسخیر سایر موجودات به طور کلی پرداخته، می گوید: آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است همه را از ناحیه خودش مسخر شما ساخت (و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه).

آنقدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد، آفتاب و ماه، باد و باران، کوهها و درهها، جنگلها و صحراها، درختان و حیوانات، معادن و منابع زیر زمینی، و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد، و همه را

سرگشته و فرمانبردار شما ساخت، تا از مواهب او بهره گیرید و به غفلت نخورید.

قابل توجه اینکه می فرماید: جمیعا منه: (همه اینها با تمام ویژگیها و اختلافاتی که دارند از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما).

با توجه به اینکه همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه ذات پاک او می باشد پس چرا انسان به سراغ غیر او رود؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند؟ لذا در پایان آیه می افزاید: (در این نشانه های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می کنند) (ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون).

در آیه قبل از عواطف انسانها استفاده می شد، و در اینجا از عقول و اندیشه های آنها، چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می گوید، گاه با زبان دل، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش نیست، و آن بیداری انسانهای غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است.

درباره تسخیر موجودات مختلف جهان بحث مشروحی ذیل آیات 31 تا 33 سوره ابراهیم (جلد 10 صفحه 349 به بعد) آورده ایم.

سپس به ذکر یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار می پردازد تا بحثهای منطقی سابق را به این وسیله تکمیل کند روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می فرماید: (به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند، و نسبت به آنها سخت نگیرند) (قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله).

ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با اینگونه اشخاص برخورد کنید، مبادا بر لجاجت خود بیفزایند، و فاصله آنها از حق بیشتر شود، این حسن خلق و گذشت و سعه صدر هم از فشار آنها می کاهد، و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان گردد.

نظیر این دستور کرارا در آیات قرآن آمده است، مانند: **(فاصفح عنهم وقل سلام فسوف يعلمون)**: (از آنها صرفنظر کن و بگو سلام بر شما، اما بزودی نتیجه کار خود را خواهند دانست) (زخرف - 89). اصولا در برخورد با افراد نادان، سختگیری و اصرار مجازات غالبا نتیجه مطلوبی ندارد، و بی اعتنائی و بزرگواری در برابر آنها وسیله ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است.

البته این یک قاعده کلی نیست زیرا انکار نمی توان کرد که مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است.

نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خدا است ولی در عین حال (ایام الله) به ایام مخصوصی اطلاق شده است چرا که نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر در دو مورد از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث، و دیگر در آیه سوره ابراهیم که در آنجا معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی (ایام الله) به روزهای مختلفی تفسیر شده است، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است روز قیام مهدی (علیه السلام)، روز مرگ، و روز رستاخیز.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: ایام الله نعمائه، و بلائه بیلائه سبحانه (ایام الله روزهای نعمتهای او، و آزمایشهای او به وسیله بلاها است).

به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی برای اینکه اینگونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوء - استفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد (لیجزی قوما بما کانوا یکسبون).

جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند.

ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه، چنانکه در آیه بعد نیز به همین معنی اشاره شده است.

می فرماید: (کسی که عمل صالحی بجا آورد به سود خود بجا آورده است، و کسی که کار بدی انجام دهد به زیان خود او است، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی گردید) و نتیجه اعمال خود را می یابید (من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون).

این تعبیر که در آیات قرآن کرارا و با عبارات مختلف آمده است پاسخی است به آنها که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟!

این آیات می گوید: همه اینها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید، و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه سقوط کرده در پرتگاه غضب و بعد از رحمت او گرفتار لعنت ابدی می شوید. تمام برنامه های تکلیفی، و ارسال رسل، و انزال کتب، نیز همه برای همین منظور است.

لذا قرآن در یکجا می گوید: (وَمَنْ يَشْكُرْ فَنَمَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ): (کسی که شکرگزاری کند به نفع خودش شکر گزارده و کسی که کفران کند خداوند غنی و حمید است) (لقمان - 12). در جای دیگر می گوید: (مَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَنَمَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا): (کسی که هدایت یابد به نفع خود او است و کسی که گمراه شود ضالالتش به زیان خود او است) (زمر - 41) و در جای دیگر می خوانیم: (وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَنَمَّا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَالِىَ اللَّهُ الْمُسْتَبْرِرُ): (کسی که پاکی گزیند به نفع خود او است، و بازگشت همه به سوی خدا است) (فاطر - 18). خلاصه، این گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت داعیان الی الله در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسانها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبرانش که اجر آنها فقط بر خدا است،

توجه به این واقعیت عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

آیه (16) تا (20) و ترجمه

(ولقد اتينا بنى اسرائيل الكتاب والحكم والنبوة ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على العالمين) (16) (و اتيناهم بينات من الا مر فما اختلفوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم إن ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون) (17) (ثم جعلناك على شريعة من الا مر فاتبعها ولا تتبع أهواء الذين لا يعلمون) (18) (إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئا وإن الظالمين بعضهم أولياء بعض والله ولى المتقين) (19) (هذا بصائر للناس وهدى ورحمة لقوم يوقنون) (20)

ترجمه:

16 - ما بنى اسرائيل را كتاب آسمانى و حكومت و نبوت بخشيديم، و از روزيهای پاكيژه به آنها عطا كرديم، و آنها را بر جهانيان (و مردم عصر خویش) برترى بخشيديم.

17 - و دلائل روشنى از امر نبوت و شريعت در اختيار آنها قرار داديم، آنها اختلاف نکردند

مگر بعد از علم و آگاهى، و اين اختلاف به خاطر ستم و برترى جوئى بود، اما پروردگارت روز قيامت در ميان آنها در آنچه اختلاف داشتند داورى مى کند.

18 - سپس تو را بر شريعت و آئين حقى قرار داديم از آن پيروي کن و از هوسهای سرکش كسانى كه آگاهى ندارند پيروي مكن!

19 - آنها هرگز نمى توانند تو را در برابر خداوند بى نیاز کنند و از عذابش برهانند، و ظالمان يار و ياور يکديگرند، اما خداوند يار و ياور پرهيزگاران است

20 - این (قرآن و شریعت آسمانی) و سائل بینائی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که به آن یقین دارند.

تفسیر:

اینهمه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی...

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون انواع نعمتهای خداوند و شکرگزاری و عمل صالح آمده، در این آیات نمونه ای از زندگی بعضی اقوام پیشین را که مشمول نعمتهای خداوند شدند اما کفران کردند شرح می دهد.

می فرماید: (ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوت دادیم، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنانرا بر جهانیان (هم عصر خودبرتری بخشیدیم) **و لقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب و الحکم و النبوة و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی العالمین**).

در این آیه مجموعاً پنج موهبت را که خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده، بیان می کند که به ضمیمه موهبت دیگری که در آیه بعد می آید مجموعاً شش نعمت بزرگ است.

نخست مسأله کتاب آسمانی یعنی تورات است، که مبین معارف دینی و حلال و حرام و طرق هدایت و سعادت بود.

دوم مقام حکومت و قضاوت، زیرا می دانیم آنها سالیانی دراز حکومتی نیرومند و گسترده ای داشتند، نه تنها داود و سلیمان که عده کثیری از بنی اسرائیل در عصر خود، زمامدارانی نیرومند بودند.

(حکم) در تعبیرات قرآن معمولاً به معنی قضاوت و داوری است، ولی از آنجا که مقام قضاء، همیشه جزئی از برنامه حکومت است و قاضی بدون پشتوانه

قدرت حکومت کاری از او ساخته نیست، دلالت التزامی بر مساءله زمامداری نیز دارد.

در آیه 44 مائده درباره تورات می خوانیم: **(يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اسْلَمُوا)**: (پیامبرانی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، بوسیله تورات در میان مردم داوری می کردند).

سومین نعمت الهی بر آنها مقام نبوت بود که خداوند انبیای بسیاری را از آنها برگزید.

در روایتی آمده است: (عدد انبیای بنی اسرائیل بالغ بر هزار نفر می شد). و در روایت دیگری انبیای بنی اسرائیل چهار هزار نفر ذکر شده است. اینها همه از مواهب پروردگار بر آنها بود.

در چهارمین مرحله سخن از مواهب مادی می گوید، سخنی جامع و فراگیر، می فرماید: (از انواع روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم) **(وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ)**.

پنجمین و آخرین موهبت، برتری و قدرت بلامنازع آنها بود چنانکه در پایان آیه می افزاید: (و ما آنها را بر جهانیان برتری بخشیدیم) **(وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)**.

بدون شک منظور از (عالمین)، در اینجا مردم همان عصر است، زیرا آیه 110 آل عمران با صراحت می گوید: **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)**: (شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه وجود گذاشتید). و نیز می دانیم پیامبر گرامی اسلام (ﷺ)، برترین پیامبران است، بنابراین امت او نیز، امت برترند، چنانکه در آیه 89 سوره نحل آمده: **(وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا)**

علی هؤلاء): (به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم، و تو را گواه بر همه آنها قرار می دهیم).

در آیه بعد به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق شناس داد اشاره کرده می گوید: (ما دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها گذاردیم) **(و آتیناهم بینات من الامر).**

(بینات) ممکن است اشاره به معجزات روشنی باشد که خداوند به موسی بن عمران (علیهما السلام) و سایر انبیای بنی اسرائیل بخشید، و یا اشاره به دلائل و براهین منطقی آشکار و قوانین و احکام متقن.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیر اشاره به نشانه های روشنی است که خداوند درباره پیامبر اسلام (ﷺ) در اختیار آنها گذارد که با آن می توانستند پیامبر خاتم را همچون فرزندان خود بشناسند الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابنائهم (بقره - 146).

ولی مانعی ندارد که تمام این معانی در آیه جمع باشد.

به هر حال با وجود این مواهب بزرگ و دلائل بین و روشن جایی برای اختلاف وجود نداشت، ولی این کفران کنندگان به زودی دست به اختلاف زدند، چنانکه قرآن در دنباله همین آیه می گوید: (آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد و سرچشمه این اختلاف همان حب ریاست و برتری جوئی بود) **(فما اختلفوا الا من بعد ما جائهم العلم بغيا بينهم).**

آری آنها پرچم طغیان برافراشتند، و هر گروهی به جان گروه دیگر افتاد، حتی عوامل وحدت و انسجام را وسیله اختلاف و

تفرقه قرار دادند، و به دنبال آن قدرتشان به ضعف گرائید، ستاره عظمتشان افول کرد، حکومت آنها متلاشی شد و در دنیا در بدر شدند.

بعضی نیز گفته اند منظور اختلافی است که آنها بعد از آگاهی کافی از صفات پیامبر اسلام (ﷺ) در مورد او داشتند.

قرآن در پایان آیه آنها را با این عبارت هشدار می دهد: (پروردگار تو روز قیامت در میان آنها درباره آنچه اختلاف نمودند داوری می کند) (ان ربك يقضى بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون).

و به این ترتیب با کفران نعمت و ایجاد اختلاف هم عظمت و قدرت خود را در دنیا از دست دادند و هم مجازات آخرت را برای خود خریدند. بعد از بیان مواهبی که خداوند به بنی اسرائیل داده بود و کفران کردند، سخن از موهبت عظیمی به میان می آورد که به پیامبر اسلام (ﷺ) و مسلمین ارزانی داشت، می فرماید سپس ما تو را بر شریعت و مسیری به سوی آئین حق قرار دادیم (ثم جعلناك على شريعة من الامر).

(شریعت) به معنی راهی است که برای رسیدن به آب در کنار نهرهائی که سطح آب از ساحل نهر پائینتر است احداث می کنند، سپس به هر راهی که انسان را به مقصد و مقصودش می رساند اطلاق شده است، بکار گرفتن این تعبیر در مورد آئین حق به خاطر آن است که انسان را به سرچشمه وحی و رضایت الهی و سعادت جاویدان که همچون آب حیات است می رساند، این واژه یکبار در قرآن بکار رفته و تنها در مورد اسلام است.

منظور از (الامر) در اینجا همان دین و آئین حق است که در آیه گذشته نیز به آن اشاره شده بود آنجا که فرمود: (بینات من الامر).

و از آنجا که این مسیر، مسیر نجات و پیروزی است به دنبال آن به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد (از آن پیروی کن) (فاتبعها). و نیز از آنجا که نقطه مقابل آن چیزی جز پیروی از هوا و هوس جاهلان نیست، در آخر آیه می افزاید: (و از هوا و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن) (ولا تتبع اهواء الذين لا يعلمون).

در حقیقت دو راه بیش نیست، (راه انبیاء و وحی) و (راه هوا و هوسهای جهال)، اگر کسی به اولی پشت کند در مسیر دوم خواهد افتاد، و اگر کسی به آن روی آورد از خط انبیاء جدا خواهد شد، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر هر برنامه هدایتی که از سرچشمه وحی مدد نمی گیرد کشیده است.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران گفته اند: رؤسای قریش نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و عرض کردند: بیا و به آئین نیاکانت بازگرد که هم از تو افضل بودند و هم سالمندتر!

در آن زمان پیامبر (ﷺ) هنوز در مکه بود، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که راه وصول به حق وحی آسمانی است که بر تو نازل شده، نه آنچه هوا و هوس این جاهلان اقتضا می کند.

همیشه رهبران راستین به هنگامی که آئین جدید و پاک و نوینی را عرضه می کردند با این وسوسه جاهلان روبرو بودند که تو بهتر می فهمی یا نیاکان و بزرگان و پیشکسوتان قبل از تو؟ و اصرار داشتند آنها نیز همان روشهای خرافی را ادامه دهند که اگر اینگونه پیشنهادها عملی می شد هرگز انسان گامی به سوی تکامل بر نمی داشت.

آیه بعد در حقیقت علتی است برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می گوید: (آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند) (انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا).

هرگاه از آئین باطل آنها پیروی کنی و عذاب الهی دامن تو را بگیرد هرگز نمی توانند به کمک تو بشتابند، و یا اگر خداوند نعمتی را از تو سلب کند آنها قادر به جبران آن نخواهند بود، گرچه روی سخن در این آیات به پیامبر است ولی منظور همه مؤمنان می باشند.

سپس می افزاید: ظالمان یار و یاور و دوست و ولی یکدیگرند (ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض).

همه از یک قماشند و در یک مسیر و سر و ته یک کرباس، و همگی ضعیف و ناتوانند.

اما گمان نکن که تو و افراد با ایمان که اکنون در اقلیت هستید یار و یآوری ندارید خداوند ولی پرهیزگاران است (والله ولی المتقین).

درست است آنها ظاهرا جمعیتی عظیم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه ای دارند ولی در برابر قدرت بی انتهای حق ذره ناچیزی بیش نیستند.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تاءکید بر آنچه گذشت و دعوت به پیروی از این آئین الهی می گوید: (این قرآن و شریعت وسیله بینائی و مایه هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند) (هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون).

(بصائر) جمع (بصیرت) به معنی بینائی است، هر چند این واژه بیشتر در مورد بینشهای فکری و عقلی استعمال می شود، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است اطلاق می گردد.

جالب اینکه می گوید (این قرآن و شریعت بینائیهائی است) یعنی عین بینائی است، آنهم نه یک بینائی که بینائیها، نه در یک بعد که در همه ابعاد زندگی به انسان بینش صحیح می دهد.

نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن از جمله آیه 104 سوره انعام آمده است (قد جائکم بصائر من ربکم): (بینائیهائی از سوی پروردگارتان برای شما آمد).

در اینجا سه موضوع در آیه مطرح شده: (بصائر)، (هدایت) و (رحمت) که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند، آیات روشنگر و شریعت بیناکننده انسان را به سوی هدایت می برد، و هدایت نیز مایه رحمت پروردگار است.

جالب اینکه (بصائر) را برای عموم مردم ذکر می کند، اما هدایت و رحمت را مخصوص کسانی که اهل یقینند، و باید چنین باشد زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست، بلکه تمام انسانها که در مفهوم (الناس) جمعند در آن شریکند، بی هیچگونه محدودیتی از نظر زمان و مکان، ولی طبیعی است هدایت فرع بر یقین، و رحمت الهی نیز مولود آن است، و شامل حال همه نمی شود.

به هر حال اینکه می گوید: قرآن عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است تعبیر زیبایی است که از عظمت و تاءثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می کند برای آنها که رهرو راهنند و جستجوگر حقند.

آیه و ترجمه

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (21)

(وخلق الله السموات والارض بالحق ولتجزى كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون) (22)

(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوًى وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) (23)

ترجمه:

21 - آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می کنند.

22 - و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ستمی نخواهد شد.

23 - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده، با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟!

تفسیر:

حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دو گروه (مؤمنان) و (کافران)، یا (پرهیزگاران) و (مجرمان) در میان بود در نخستین آیه

مورد بحث این دو را در یک مقایسه اصولی در برابر هم قرار داده می گوید:
(آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند آنها را همچون
کسانی قرار می دهیم که ایمان آوردند و عمل صالح انجام
داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! (ام حسب الذين اجترجوا
السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم).
(چه بد داوری می کنند!) (ساء ما يحكمون).

مگر ممکن است نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، ایمان و کفر
یکسان باشد؟ مگر امکان دارد بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی،
مساوی گردد؟ هرگز چنین نیست، مؤمنان صالح العمل از مجرمان بی
ایمان در همه چیز جدا هستند، و ایمان و کفر و اعمال نیک و
بد سرتاسر زندگی و مرگ هر یک از آنها را به رنگ خود درمی آورد.

این آیه همانند آیه 28 سوره (ص) است که می فرماید: (آیا کسانی
را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون
(مفسدان در ارض) قرار دهیم؟ یا پرهیزگاران را همچون فاجران
(ام نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ام نجعل المتقين
كالفجار).

یا همانند آیه 35 و 36 سوره قلم که می گوید: (آیا مسلمانان را همچون
مجرمان قرار می دهیم؟ چه می شود شما را چگونه داوری می
کنید؟! (افنجل المسلمين كالمجرمين ما لكم كيف تحكمون).

(اجترحوا) از ماده (جرح) در اصل به معنی جراحت و اثری که بر اثر
بیماری و آسیبهاست که به بدن انسان می رسد، و از آنجا که ارتکاب
گناه گوئی روح او را مجروح می سازد ماده (اجتراح) به معنی انجام گناه نیز به

کار رفته، و گاه در معنی وسیعتری، یعنی هر گونه اکتساب، استعمال می شود، و اعضای بدن را از این نظر (جوارح) گویند که انسان به وسیله آن مقاصد خود را انجام می دهد و آنچه می خواهد به دست می آورد و کسب می کند.

به هر حال این آیه می گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح، یا کفر و گناه، تاءثیری در زندگی انسان نمی گذارد، چنین نیست زندگی و مرگ این دو گروه کاملاً با هم متفاوت است. مؤمنان در پرتو ایمان و عمل صالح از آرامش خاصی برخوردارند بطوری که سختترین حوادث زندگی تأثیری در روح آنها نمی گذارد، در حالی که افراد بی ایمان و آلوده دائماً در اضطرابند، اگر در نعمتند بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می دهد، اگر در مصیبت و ناراحتی قدرت مقابله با آن را ندارند، چنانکه در آیه 82 سوره انعام می خوانیم: **(الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون)** (آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند امنیت از آن آنها است، و آنها هدایت یافتگانند).

افراد با ایمان به وعده های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند، چنانکه در آیه 51 سوره مؤمن می خوانیم: **(انا لنصر- رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد):**

(ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در حیات دنیا و روز قیامت که گواهان بیا می خیزند یاری می کنیم).

نور هدایت قلب گروه اول را روشن می سازد و با گامهای استوار به سوی هدف مقدسشان پیش می روند **(الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور):** خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند آنها را از ظلمتها به سوی نور هدایت می کند (بقره - 257).

اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می یابند، و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند، (والذین كفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الى الظلمات): (کسانی که کافر شدند ولی آنها طاغوت و شیطان است، و آنها را از نور به سوی ظلمتها می برند).

این در حیات و زندگی این جهان است، و اما به هنگام مرگ که دریچه ای است به عالم بقا، و دروازه ای است برای آخرت، چنانکه قرآن در آیه 32 نحل می گوید: (پرهیزگاران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند، به آنها می گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید) (الذین تتوفاهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون).

در حالی که با مجرمان بی ایمان طور دیگری سخن می گویند چنانکه در آیه های 27 و 27 همان سوره نحل آمده است: (کافران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که به خود ستم کرده اند، در این هنگام از روی بیچارگی و اظهار تسلیم می گویند: ما کار بدی انجام نمی دادیم، آری خداوند به آنچه انجام می دادید آگاه است - اکنون از درهای دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن خواهید ماند چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران) (الذین تتوفاهم الملائكة ظالمی انفسهم فאלقوا السلم ما کننا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون - فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین).

خلاصه، تفاوت در میان این دو گروه در تمام شؤون زندگی و مرگ و عالم برزخ و قیامت موجود است.

آیه بعد در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیه قبل، می فرماید: (خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است) (و خلق الله السموات والارض بالحق).

(و هدف آن است که هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد) (ولتجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون).

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده، و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

با اینحال چگونه ممکن است مؤ منان صالح العمل و مجرمان بی ایمان را یکسان قرار دهد، و این امر به صورت استثنائی در قانون خلقت درآید؟ طبیعی است آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند، و آنها که بر ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند، و عدالت همین را ایجاب می کند.

و از اینجا روشن می شود که (عدالت) به معنی (مساوات و برابری) نیست، بلکه عدالت آن است که هر کسی بر طبق شایستگیهایش از مواهب بیشتری بهره گیرد.

آخرین آیه مورد بحث نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات کافران و مؤ منان، می فرماید: (آیا مشاهده کردی کسی را که معبود خود را هوا و هوس خویش قرار داده؟! (افرأیت من اتخذ الهه هوا).

(و چون خدا می دانسته شایستگی هدایت ندارد او را گمراه ساخته) (و اضله الله علی علم).

(بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده)، تا در
وادی ضلالت همواره سرگردان بماند (و ختم علی سمعه و قلبه و
جعل علی بصره غشاوة).

(با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند) (فمن یتهدیه من
بعد الله).

(آیا با اینهمه متذکر نمی شوید؟ و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو
نور حق راه خود را یافته اند نمی فهمید؟) (افلا تذکرون).

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای
نفس خویش را معبود خود سازد؟

ولی روشن است هنگامی که فرمان خدا را رها کرد، و به
دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم
شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چرا که یکی از معانی معروف
(عبادت و پرستش) اطاعت است.

چنانکه بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود
آمده که (گروهی عبادت شیطان می کنند) (یس - 60) و درباره یهود می گوید:
(علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده اند) (توبه - 31).

در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: اما
(و الله ما صاموا لهم، و لا صلوا، و لكنهم احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا،
فاتبعوهم و عبدوهم من حیث لا یشعرون): (به خدا سوگند آنها (یهود و نصاری
(برای پیشوایان خود نماز و روزه بجا نیاوردند، ولی پیشوایانشان
حرامی را برای آنها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آنها پذیرفتند

و پیروی نمودند، و بی آنکه توجه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند)!

ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می دانند که به هر چیز دل می بستند از آن بتی می ساختند و در برابر آن عبادت می کردند و هر گاه جسم دیگری را می یافتند که جلب توجهشان را مینمود بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می ساختند! و به این ترتیب معبود آنها چیزی بود که هوای نفس آنها بپسندد.

ولی تعبیر (من اتخذ الله هواه): (کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد) با تفسیر اول هماهنگ تر است.

در مورد جمله (اضله الله على علم) تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم یعنی خداوند با علم به اینکه استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است اشاره به اینکه آنها با دست خود تمام چراغهای هدایت را شکسته، و راههای نجات را بروی خود بسته، و پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها بر می گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می کند، گوئی قلب و گوششان را در محفظه ای گذاشته، و بسته و مهر کرده است و بر چشم آنها پرده سنگینی افکنده.

اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده اند.

راستی چه بت خطرناکی است هواپرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می بندد، و چه گویا و پر معنی است حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: ما عبد تحت

السماء اله ابغض الى الله من الهوى! (هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوضتر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است)!

ولی بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به آن است که این هواپرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت راه ضلالت را پیش می گیرند، چرا که علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست، و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی باشد.

علمی مایه هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد، و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزله مقصود برسد، چنانکه قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می گوید: (و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم): (آنها آیات خدا را انکار کردند در حالی که در دل به حقانیت آن یقین داشتند)! (نمل - 14).

ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسبتر است، زیرا می فرماید خدا او را گمراه کرده، و بر گوش و قلبش مهر زده است. از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که در آیه هیچ نشانه ای از مذهب جبر نیست، بلکه تأکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خودش.

درباره مهر نهادن خداوند بر قلب و گوش انسان، و پرده افکندن بر دل او، بحثهای بیشتری در جلد اول ذیل آیه 7 سوره بقره آورده ایم.

نکته ها:

خطرناکترین بتها بت هوای نفس است.

در حدیث خواندیم که مبعوضترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خداوند بت هوی و هوس است.

در این سخن هیچگونه مبالغه نیست، چرا که بت‌های معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغواکننده، و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است.

به طور کلی می‌توان گفت این بت خصوصیات دارد که آن را مستحق این نام (منفورترین بتها) کرده است.

زشتیها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می‌بالد و به مصداق (وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا) (کهف - 104) به عنوان یک صالح به آن افتخار می‌کند!

2 - مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است، چرا که تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه‌گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

3 - هواپرستی مهمترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند، چنانکه در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هواپرستی صریحا به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

4 - هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا نعوذ بالله پیش می‌برد - همانگونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

5 - عواقب هواپرستی آنقدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی ببار می آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد.

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تاءکید و هشدار داده شده است.

در حدیث معروف پیامبر (ﷺ) آمده است: ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل، اما الهوی فانه یصد عن الحق، و اما طول الامل فینسی الاخرة! (خطرناکترین چیزی که بر امتم از آن می ترسم هواپرستی و آرزوهای دراز است چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد.

و در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که در پاسخ این سؤال ای سلطان اغلب و اقوی؟ (کدام سلطان ستمگر غالبتر و نیرومندتر است)؟ فرمود: الهوی.

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده است که خداوند می فرماید: و عزتی و عظمتی، و جلالی و بهائی، و علوی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا جعلت همه فی آخرته، و غناه فی قلبه، و کففت عنه ضیعتة، و ضمنت السموات و الارض رزقه، و اتته الدنيا و هی راغمة: (به عزت و عظمتم سوگند به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوی خود مقدم نمی دارد مگر اینکه همت او را در آخرت و بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم، و امر معاش را بر او

آسان می سازم، و روزی او را بر آسمانها و زمین تضمین می کنم
و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می آید)!

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: احذروا اهوائکم کما تحذرون
اعدائکم، فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السنتهم: (از
هوای نفس بترسید همانگونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی برای
انسان دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود نیست).

و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:
انی لارجو النجاة لهذه الامة لمن عرف حقنا منهم الا لاحد ثلاثة: صاحب
سلطان جائر، و صاحب هوی، و الفاسق المعلن: من امید نجات را برای این
امت برای آنها که حق ما را بشناسند دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین
جور، و هوی پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و پاک ندارد).

و در این زمینه آیات و روایات بسیار فراوان و پر بار است.

این سخن را با جمله پرمعنائی که بعضی به صورت شان
نزول نقل کرده اند، و گواه زنده ای بر مقصود ما است پایان می دهیم، یکی از
مفسران می گوید: شبی از شبها (ابو جهل) در حالی که (ولید بن مغیره) با او
همراه بود به طواف خانه کعبه پرداخت، و در ضمن طواف درباره پیامبر اسلام
(صلی الله علیه و آله و سلم) با هم سخن می گفتند، ابو جهل گفت و الله انی لاعلم انه صادق (به خدا
سوگند که من می دانم او راست می گوید)!

فورا ولید به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می گوئی؟

ابو جهل گفت: ای ولید ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می نامیدیم،
چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار
می کنم: (می دانم او راست می گوید)!

ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟
گفت: می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند از ترس شکست، تسلیم
برادرزاده ابو طالب شدم؟!
سوگند به بتهای (لات) و (عزی) که هرگز از او پیروی نخواهم کرد!
اینجا بود که آیه و ختم علی سمعه و قلبه: (خدا بر گوش و
قلب او مهر نهاده) نازل شد.

آیه (24) و (25) و ترجمه

(و قالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا وما يهلكنا إلا الدهر وما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون) (24) (وإذا تتلى عليهم أيتنا بينت ما كان حجتهم إلا أن قالوا ائتوا بآبائنا إن كنتم صدقين) (25)

ترجمه:

24 - آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند، و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند، آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند.

25 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود دلیلی در برابر آن ندارند جز اینکه می گویند اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید (تا گواهی دهند!).

تفسیر:

عقاید دهریین

در این آیات بحث دیگری پیرامون منکران توحید است، منتها در اینجا تنها از گروه خاصی از آنها یعنی (دهریین) نام می برد که مطلقاً وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهراً به خدا ایمان داشتند و بتها را شفیعان درگاه او می دانستند، می فرماید: (آنها گفتند همین زندگی ما در دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند) و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنین تداوم می یابد (و قالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا).

(و چیزی جز دهر و گذشت روزگار ما را هلاک نمی کند) (وما یهلکنا الا الدهر).

و به این ترتیب هم (معاد) را انکار می کردند و هم (مبداء) را، جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبداء.

قابل توجه اینکه شبیه این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است، در سوره انعام آیه 29 می خوانیم: (وقالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین) و در سوره مؤ منون آیه 37 آمده: (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین)، ولی در هر دو مورد تکیه بر انکار معاد است تنها در آیه مورد بحث هم معاد انکار شده و هم مبداء.

روشن است اینکه آنها روی معاد بیشتر تکیه می کردند به خاطر وحشتی بود که از آن داشتند، و تأثیری که ممکن بود در تغییر مسیر زندگی هوس آلود آنها داشته باشد.

مفسران برای جمله (نموت و نحیا) (می میریم و زنده می شویم) چند تفسیر ذکر کرده اند: نخست همان که در بالا گفتیم: بزرگسالان می روند، و نوزادان قدم به عرصه حیات می گذارند و جای آنها را می گیرند.

دیگر اینکه: جمله از قبیل تاخیر و تقدیم است، و در معنی چنین است ما زنده می شویم و سپس می میریم و جز این حیات و مرگ چیز دیگری در کار نیست!

سوم اینکه: بعضی می میرند و بعضی زنده می مانند (هر چند سرانجام همه خواهند مرد).

چهارم اینکه: ما در آغاز مرده و بیجان بودیم، سپس لباس حیات برم پوشیده شد اما از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.

به هر حال این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم دهر و روزگار است، و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد به سبب آنهاست حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آنها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می دانستند.

این اعتقادات خرافی با گذشت زمان تدریجا از میان رفت، مخصوصا با پیشرفت علم هیئت ثابت شد چیزی بنام افلاک (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلا وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می کنند، و بعضی در حال اشتعال و نور افشانی هستند.

دهریین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگوئی می کردند و آن را سب و دشنام می دادند و عجب اینکه بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می شود که بعضی از شاعران خداپرست به (دهر غدار) و (چرخ کج مدار) بد می گویند و بر روزگار نفرین می فرستند که چرا چنین و چنان کرده است، در شعر معروف آمده است:

فلک به مردم نادان دهد	تو اهل دانش و فضلی همین
زمام مـــــرادراد	گناهـــــت بـــــس

دیگری می گوید:

روزگار است اینکه گه عزت	چرخ بازیگر از این بازیچه ها
دهد گه خار دارد	بســـــیاریار دارد!

در مورد دهر نیز گفته اند:

دهر چون نیرنگ سازد مغز را آشفته سازد عقل را
چرخ چون دستان کند حیران کند
ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: لا
تسبوا الدهر فان الله هو الدهر: (روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند
روزگار است).

اشاره به اینکه روزگار لفظی بیش نیست، کسی که مدبر این جهان و
گرداننده این عالم است خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگوئی
کنید بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگوئی کرده اید!

شاهد گویای این سخن حدیث دیگری است که به عنوان
حدیث قدسی نقل شده است خداوند می فرماید: یو ذینی ابن آدم
یسب الدهر، و انا الدهر! بیدی الامر، اقلب الليل و النهار! (این سخن
فرزندان آدم مرا آزار می دهد که به دهر دشنام می گویند، در حالی که
دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می سازم).
ولی در بعضی از تعبیرات دهر به معنی (ابناء روزگار) و (مردم زمانه) به کار
رفته که بزرگان از بی وفائی آنها شکوه کرده اند، شبیه شعر معروفی که از
امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا نقل شده که فرمود:

یا دهر اف لك من خليل کم لك من صاحب و طالب قتيل و الدهر
بالاشراق و الاصيل لا یقنع بالبدیل

ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی

چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان

از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی

و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی شود
و به این ترتیب برای دهر دو معنی وجود دارد: دهر به معنی (افلاک و
روزگار) که مورد توجه دهریین بوده و آنرا حاکم بر نظام هستی و زندگی
انسانها می پنداشتند، و دهر به معنی (مردم عصر و زمان و ابناء روزگار).
مسلماً دهر به معنی اول پنداری بیش نیست، و اگر باشد اشتباه در تعبیر
است که بجای نام خداوند متعال که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد نام
دهر را می برند، ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و
بزرگان آن را مذمت کرده اند، چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی وفا، و
متلون می دانستند.

به هر حال قرآن مجید در پاسخ این بیهوده گویان جمله کوتاه و پرمحتوائی
بیان کرده که در مورد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، می فرماید:
(آنها به این سخن که می گویند معادی نیست و مبداء جهان نیز دهر است یقین
ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند) (وما لهم بذلك من علم ان هم الا
یظنون).

شبهه این معنی در آیه 28 سوره نجم در مورد کسانی که فرشتگان
را دختران خدا می پنداشتند آمده است: (وما لهم به من علم ان يتبعون الا
الظن وان الظن لا يغني عن الحق شيئاً): (آنها به این سخن یقین ندارند
آنها تنها از گمان بی اساس خود پیروی می کنند، و گمان به هیچوجه بی نیاز از
حق نمی کند).

همین معنی در مورد نسبت قتل به حضرت مسیح (نساء - 157) و
اعتقاد مشرکان عرب درباره بتها (یونس - 66) نیز آمده است.

و این سهل ترین دلیلی است که در مقابل اینگونه افراد ذکر می شود که شما هیچ شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشان ندارید تنها بر گمان و تخمین پندارها تکیه می کنید.

در آیه بعد به یکی از بهانه جوئیهای بی اساس این گروه در مورد معاد اشاره کرده، می گوید: هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می شود تنها دلیلی که در برابر آن دارند این است که می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند (و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجتهم الا ان قالوا ائتنا باياتنا ان كنتم صادقين). آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است به عنوان نمونه نیاکان ما را زنده کنید تا ببینیم و باور کنیم، و از آنها سؤال کنیم که بعد از مرگ چه خبر است؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند؟! آری این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسانها نشان داده است: پیدایش نخستین انسان از خاک، تحولات عجیب نطفه در رحم، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمینهای مرده بعد از نزول باران که در آیات قرآن به عنوان اسناد زنده ای بر امکان رستاخیز آمده، بهترین دلیل بر این معنی است، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است؟ از این گذشته، آنها عملاً نشان داده بودند که جز بهانه جوئی هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه ای مقابل چشمشان انجام می گرفت بلافاصله می گفتند این سحر است، همانگونه که در موارد مشابه آن گفتند. تعبیر به (حجت) (دلیل) در مورد این گفتار بی اساس آنها در حقیقت کنایه از این است که آنها دلیلی جز بیدلیلی ندارند.

آیه (26) تا (31) و ترجمه

(قل الله يحييكم ثم يميتكم ثم يجمعكم إلى يوم القيمة لا ريب فيه و لكن أكثر الناس لا يعلمون) (26) (ولله ملك السموت والارض ويوم تقوم الساعة يومئذ يخسر المبطلون) (27) (وترى كل أمة جاثية كل أمة تدعى إلى كتبها اليوم تجزون ما كنتم تعملون) (28) (هذا كتبنا ينطق عليكم بالحق إنا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون) (29) (فأما الذين آمنوا و عملوا الصلحت فيدخلهم ربهم في رحمته ذلك هو الفوز المبين) (30) (وأما الذين كفروا أفلم تكن أيتى تتلى عليكم فاستكبرتم و كنتم قوما مجرمين) (31)

ترجمه:

- 26 - بگو خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست جمع آوری می کند، ولی اکثر مردم نمی دانند.
- 27 - مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند.
- 28 - در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و (به آنها می گویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند.
- 29 - این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم!
- 30 - اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند، این پیروزی بزرگ است.

31 - اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید.

تفسیر:

در آن دادگاه عدل همه به زانو درمی آیند!
این آیات در حقیقت پاسخ دیگری است به سخن دهریین که منکر مبداء و معاد بودند و در آیات قبل به گفتار آنها اشاره شد.
نخست می فرماید: (بگو: خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند بار دیگر حیات می بخشد و برای حساب در روز قیامت، روزی که در آن شک و تردیدی نیست جمع آوری می کند) (قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیامة لا ریب فیه).

آنها نه خدا را قبول داشتند و نه روز جزا را، و محتوای این آیه در حقیقت استدلال برای هر دو قسمت است، چرا که روی مسأله حیات نخستین تکیه شده، و به تعبیر دیگر: آنها اصل وجود حیات نخستین و پیدایش موجودات زنده را موجودات بی جان را نمی توانستند انکار کنند، و این از یکسو دلیلی است برای وجود عقل و علم کل، مگر ممکن است مسأله حیات و زندگی با آن نظم شگرف، و اسرار پیچیده، و چهره های گوناگون که عقل همه دانشمندان در آن مات و مبهوت مانده، بدون وجود خداوند قادر و عالم حاصل شود؟

به همین دلیل در آیات مختلف قرآن روی مسأله حیات به عنوان یکی از آیات توحید تکیه شده است.

از سوی دیگر، کسی که قادر بر حیات نخستین است چگونه قادر بر اعاده آن نیست.

اما تعبیر به (لا ریب فیه) (هیچ شکی در آن نیست) در مورد قیامت که از وقوع آن خبر می دهد نه از امکانش ممکن است اشاره ای به قانون عدالت پروردگار باشد، چرا که بطور قطع در این جهان همه حقداران به حق خود نمی رسند، و همه متجاوزان و ستمگران کیفر خود را نمی بینند، و اگر دادگاه عدل قیامت نباشد عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت.

و از آنجا که بسیاری از مردم در این دلائل تامل و دقت نمی کنند در پایان آیه می افزاید: (ولی اکثر مردم نمی دانند) (ولکن اکثر الناس لا یعلمون).

یکی از نامهای قیامت که در آیه فوق از آن یاد شده (یوم الجمع) است چرا که تمام خلق اولین و آخرین، و تمام قشرها و اصناف انسانها، همه در آن روز یکجا جمع می شوند (این تعبیر در چند آیه دیگر قرآن نیز آمده است از جمله شوری - 7 و تغابن - 9 است).

آیه بعد دلیل دیگری بر مسأله معاد است که شبهه آن را در آیات دیگر قرآن خوانده ایم، می فرماید: (مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است) (ولله ملک السموات والارض).

او که مالک و حاکم بر تمام پهنه عالم هستی است، مسلماً قدرت بر احیای مردگان را دارد، و چنین کاری در برابر قدرت او هرگز مشکل نیست.

او این جهان را مزرعه ای برای قیامت، و تجارتخانه پرسودی برای عالم پس از مرگ قرار داده است، لذا در پایان آیه می افزاید: (آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند) (ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبتطلون).

چرا که سرمایه عمر را از کف داده، و تجارتی نکرده، و (جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند).

حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی سرمایه های انسان در این بازار تجارت است، باطل گرایان آنها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست مبادله می کنند، و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح به کار می آید زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می کند.

(یخسر) از ماده (خسران) به معنی از دست دادن سرمایه است، و به گفته (راغب) در (مفردات) گاه به خود و انسان نسبت داده می شود، و می گویند: (خسر فلان): (فلانکس زیان کرد) و گاه به تجارت او نسبت می دهند و می گویند: (خسرت تجارتی): (تجارتش زیان کرد) گرچه ابناء دنیا این تعبیر را تنها در مورد مال و مقام و مواهب مادی به کار می برند ولی مهمتر از خسران مادی از دست دادن سرمایه عقل و ایمان و ثواب است.

(مبطل) از ماده (ابطال) در لغت معانی مختلفی دارد باطل کردن چیزی دروغ گفتن، شوخی و استهزاء نمودن، و امر باطلی را مطرح کردن، تمام این معانی در مورد آیه فوق قابل قبول است.

آنها که حق را باطل کرده اند، و آنها که مرام و عقیده باطل را رواج داده اند، و آنها که در برابر پیامبران الهی دروغ گفته اند، و سخنان آنها را به باد استهزا گرفته اند زیان و خسران خود را در آن روز خواهند دید.

آیه بعد صحنه قیامت را به طرز بسیار گویائی ترسیم می کند، می گوید:
(در آن روز هر امتی را می بینی که بر سر زانو نشسته است)
(و تری کل امة جائیه).

از بعضی تعبیرات که در کلمات مفسران بزرگ آمده است چنین استفاده می شود که در گذشته ارباب دعوا در محضر قضات به این صورت می نشستند، تا از دیگران مشخص شوند، در قیامت نیز همه در آن دادگاه بزرگ بر سر زانو می نشینند تا محاکمه آنها صورت پذیرد.

و نیز ممکن است این تعبیر نشانه آمادگی آنها برای پذیرش هر فرمان و حکم باشد، چرا که افرادی که به حالت آماده باش نشسته اند بر سر زانو می نشینند.
و یا اینکه اشاره به ضعف و ناتوانی و هراس و وحشتی است که آنها را فرا می گیرد (جمع همه این معانی در مفهوم آیه نیز ممکن است).

(جائیه) معانی دیگری نیز دارد از جمله (جمعیت انبوه و متراکم) یا (گروه گروه) و می تواند اشاره به تراکم انسانها در دادگاه عدل الهی، و یا نشستن هر امت و گروه به صورت جداگانه باشد، ولی معنی اول مشهورتر و مناسبتر است.

سپس دومین صحنه از صحنه های قیامت را به این صورت بیان می کند که:
(هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و به آنها می گویند: امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند) (کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون).

این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکیه ها و بدیها، زشتیه ها و زیبائیهای گفتار و کردار انسانها در آن ثبت است، و به گفته قرآن: (لا یغادر

صغيرة ولا كبيرة الا احصاها): (هیچ کار کوچک و بزرگی نیست، مگر اینکه آن را ثبت کرده و برشمرده است) (کَهِف - 49).

تعبیر (کل امة تدعی الی کتابها) نشان می دهد که علاوه بر نامه اعمالی که برای هر انسانی جداگانه موجود است هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد، این معنی با توجه به اینکه انسان دارای دو نوع اعمال است (اعمال فردی) و (اعمال جمعی و گروهی) مطلب عجیبی به نظر نمی رسد، و وجود دو گونه نامه اعمال از این نظر کاملاً طبیعی است.

تعبیر (تدعی) نشان می دهد که از آنها دعوت می شود که بیانییه و نامه اعمال خود را بخوانند، این شبیه همان مطلبی است که در آیه 14 سوره اسراء آمده است: (اقراء کتابك کفی بنفسك اليوم عليك حسیبا): (نامه اعمالت را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی)! بار دیگر از سوی خداوند به آنها خطاب می شود و به عنوان تاءکید می گوید: (این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید، و اعمال شما را بازگو می کند)! (هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق).

آن روز که شما هر چه می خواستید انجام می دادید هرگز باور نمی کردید که اعمالتان در جائی ثبت شود، ولی (ما دستور داده بودیم که تمام اعمالی را که انجام می دادید بنویسند) (انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون). (نستنسخ) از ماده (استنساخ) در اصل از (نسخ) گرفته شده که به معنی زائل کردن چیزی به وسیله چیز دیگر است، مثلاً گفته می شود: (نسخت الشمس الظل) (خورشید سایه را از میان برد).

سپس در مورد نوشتن کتابی از روی کتاب دیگر به کار رفته است بی آنکه کتاب اول نابود شود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر خدا فرمان داده است اعمال آدمی را (استنساخ) کنند باید قبل از آن کتابی باشد که از روی آن کتاب، نامه اعمال نوشته شود، لذا بعضی معتقدند که نامه اعمال همه انسانها قبلا در لوح محفوظ نوشته شده است، و فرشتگان حافظ اعمال آدمی، آن را از روی لوح محفوظ استنساخ می کنند.

اما این معنی چندان متناسب با آیه مورد بحث نیست، آنچه مناسب است یکی از دو معنی است یا (استنساخ) در اینجا به معنی اصل کتابت است (چنانکه بعضی از مفسران گفته اند) و یا خود اعمال آدمی همچون کتابی است تکوینی که فرشتگان حافظان اعمال از روی آن نسخه برداری، و عکس برداری می کنند، لذا در آیات دیگر قرآن نیز به جای این تعبیر تعبیر به (کتابت) آمده است، در آیه 12 سوره یس می خوانیم: (انا نحن نحي الموتى ونكتب ما قدموا واثارهم) (ما مردگان را زنده می کنیم و تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و آثار آنها را می نویسیم).

درباره انواع کتابهای ثبت اعمال (نامه اعمال شخصی، نامه اعمال امتهای، کتاب جامع و عمومی همه انسانها) در ذیل آیه 12 سوره یس (جلد 18 صفحه 333) بحث بیشتری آمده است.

در آیه بعد مرحله نهائی دادرسی قیامت را بیان می کند، آنجا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می رسند، می فرماید: (اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت

خود وارد می کند) (فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم في رحمته). (

ذکر (فاء تفریع) در اینجا دلیل بر این است که نتیجه نگاهداری حساب اعمال و آن دادگاه عدل الهی همین است که مؤمنان در رحمت الهی وارد می شوند.

طبق این آیه، ایمان به تنهایی کافی نیست که از این موهبت عظیم برخوردار شوند بلکه عمل صالح نیز شرط آن است.

تعبیر به (ربهم) (پروردگارشان) که از لطف مخصوص خداوند حکایت می کند با تعبیر به (رحمت) (بجای بهشت) تکمیل می شود.

و جمله پایان آیه که می فرماید: (این پیروزی آشکار است) (ذلك هو الفوز المبين) به اوج کمال می رسد.

(رحمت الهی) مفهوم وسیعی دارد که دنیا و آخرت را در برمی گیرد، و در آیات قرآن بر معانی زیادی اطلاق شده است، گاه بر مسأله هدایت، گاه نجات از چنگال دشمن، گاه باران پر برکت، گاه به نعمتهای دیگری همچون نعمت نور و ظلمت، و در موارد بسیاری نیز به بهشت و مواهب خدا در قیامت اطلاق شده است.

جمله (ذلك الفوز المبين) یکبار دیگر در سوره انعام آیه 16 تکرار شده است، منتها در آنجا (فوز مبين) (پیروزی آشکار) در مورد کسانی است که از عذاب الهی رهائی می یابند: (من يصرف عنه يومئذ رحمه و ذلك الفوز المبين) اما در اینجا درباره کسانی است که در بهشت و رحمت الهی وارد می شوند، و در واقع هر دو پیروزی بزرگ است: نجات از عذاب، و دخول در کانون رحمت حق.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که آیا مؤمنانی که فاقد عمل صالح هستند وارد بهشت نمی شوند؟

پاسخ این است که وارد می شوند اما بعد از آنکه مجازات خود را در دوزخ ببینند و پاک شوند، تنها کسانی بعد از حسابرسی مستقیماً به این کانون رحمت راه می یابند که علاوه بر ایمان سرمایه عمل صالح نیز داشته باشند.

واژه (فوز) به طوری که راغب در مفردات می گوید به معنی (پیروزی تواءم با سلامت) است، و در 19 مورد از آیات قرآن به کار رفته، گاه توصیف به (مبین) شده و گاه توصیف به (کبیر) اما در غالب آیات توصیف به (عظیم) شده و معمولاً در مورد بهشت است، ولی بعضاً در مورد توفیق اطاعت پروردگار و آمرزش گناهان و مانند آن نیز استعمال شده است.

در آیه بعد سرنوشت گروه دیگری را که نقطه مقابل این گروهند یادآور شده، می فرماید: (اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار می کردید و تسلیم حق نمی شدید، و قومی مجرم و گناهکار بودید) (و اما الذین کفروا فلم تکن آیاتی تتلی علیکم فاستکبرتم و کنتم قوماً مجرمین).

قابل توجه اینکه در این آیه تنها سخن از کفر است، و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول در عذاب الهی ذکر نشده، این به خاطر آن است که مساءله کفر به تنهایی موجب عذاب است، و یا به خاطر اینکه تعبیر به مجرمین در ذیل آیه برای بیان این معنی کافی است.

نکته دیگر اینکه در اینجا سخنی از مجازات دوزخ به میان نیامده، اما سخن از توبیخ و سرزنش پروردگار است که بزرگترین مجازات محسوب می شود و دوزخ در برابر آن از اهمیت کمتری برخوردار است. این نکته نیز قابل توجه است که از این آیه استفاده می شود که بدون بعثت پیامبران و ارسال رسل و نزول آیات الهی (و به اصطلاح تاءکید احکام عقل به احکام شرع) مجازاتی از سوی خداوند رحمان انجام نخواهد شد، و این نهایت لطف و مرحمت او است. آخرین نکته اینکه مشکل بزرگ این گروه از یک سو مسأله (استکبار) در برابر آیات الهی است، و از سوی دیگر و تداوم جرم و گناه است که از جمله کنتم قوما مجرمین استفاده می شود.

آیه (32) تا (37) و ترجمه

(وإذا قيل إن وعد الله حق والساعة لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة إن نظن إلا ظنا وما نحن بمستيقنين) (32) (وبدا لهم سيات ما عملوا وحق بهم ما كانوا به يستهزؤن) (33) (وقيل اليوم ننسئكم كما نسيتم لقاء يومكم هذا وماءوئكم النار وما لكم من نصرين) (34) (ذلكم بأنكم اتخذتم آيت الله هزوا وغرتكم الحياة الدنيا فاليوم لا يخرجون منها ولا هم يستعتبون) (35) (فلله الحمد رب السموت ورب الارض رب العلمين) (36) (وله الكبرياء في السموت والارض وهو العزيز الحكيم) (37)

ترجمه:

32 - و هنگامی که گفته می شد وعده خداوند حق است و در قیامت هیچ شکی نیست، شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچوجه یقین نداریم!

33 - و سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود، و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد.

34 - و به آنها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ یابوری ندارید!

35 - این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد، امروز آنها از دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست.

36 - بنابراین حمد و ستایش مخصوص خدا است، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان.

37 - و برای او است کبریا و عظمت در آسمان و زمین و او عزیز و حکیم است.

تفسیر:

آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود.

نخستین آیه مورد بحث در حقیقت توضیحی است برای آنچه در آخرین آیات گذشته به صورت اجمال بیان شده بود، توضیحی است بر مسأله استکبار کافران در برابر آیات الهی و دعوت انبیا، می فرماید: (هنگامی که گفته می شد وعده الهی حق است و در قیامت هیچ شکی نیست شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچوجه یقین نداریم) (واذا قيل ان وعد الله حق والساعة لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة ان نظن الا ظنا وما نحن بمستيقنين).

تعبیر (ما ندري ما الساعة 0): (نمی دانیم قیامت چیست)؟ در حالی که مفهوم قیامت برای آنها پیچیده نبود، و اگر شکی داشتند تنها نسبت به وجود آن بود، نشان می دهد که آنها در مقام استکبار و بی اعتنائی بودند، و اگر روح حق طلبی می داشتند هم ماهیت روز قیامت امر روشنی بود هم دلیل بر وجود آن. و از اینجا پاسخ سؤالی که در اینجا مطرح شده که اگر آنها به راستی در شک و تردید بودند مسئولیت و گناهی ندارند، روشن می شود، چرا که این شک و تردید نه بخاطر عدم وضوح حق بود، بلکه از مسأله کبر و غرور و لجاجت و عناد ناشی می شد.

این احتمال نیز وجود دارد که هدفشان از ضد و نقیض گوئیها سخریه و استهزا بوده است.

آیه بعد سخن از مجازات و کیفر آنها می گوید، کیفری که شباهت با مجازاتهای قراردادی دنیای ما ندارد، می فرماید: (در آنجا سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود) (و بدا لهم سیئات ما عملوا).

زشتیها و بدیها تجسم می یابند، جان می گیرند، و در برابر آنها آشکار می شوند، و همدم و همنشین آنها هستند، و دائما آزارشان می دهند!

(و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می شود) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن).

و از همه دردناکتر اینکه از سوی خداوند رحمن و رحیم به آنها خطاب می گردد: (و گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید!) (و قیل الیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا).

این تعبیری است که به صورتهای مختلف در قرآن مجید کرارا آمده است: در آیه 51 اعراف می خوانیم: (فالیوم ننساکم کما نسوا لقاء یومهم هذا): (امروز آنها را به فراموشی می سپریم آنگونه که آنها لقای امروز را فراموش کردند).

و در آیه 14 الم سجده نیز همین معنی به شکل دیگری آمده است. بدون شک فراموشی برای ذات پاک خداوند که علمش محیط به تمام عالم هستی است مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی اعتنائی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهگار، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود، می گوئیم: فلان دوست بی وفا را برای همیشه فراموش کن، یعنی

همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما، مهر و محبت و دیدار و دلجوئی و احوالپرسی را درباره او ترک کن و هرگز به سراغ او مرو.

این تعبیر ضمنا تأکید دیگری است بر مساءله (تجسم اعمال) و (تناسب مجازات و جرم) چرا که نسیان قیامت سبب می شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد، و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد و از تمام الطافش محروم کند.

مفسران در اینجا تفسیرهای مختلفی برای این نسیان ذکر کرده اند که تقریباً روح همه آنها همان معنی جامع فوق است لذا نیازی به تکرار آنها نمی بینیم. ضمنا منظور از فراموش کردن لقای روز قیامت فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن که همواره منکر آن بودند، این احتمال نیز دارد که منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است چرا که روز قیامت به عنوان (یوم لقاء الله) در قرآن مجید معرفی شده که منظور از آن شهود باطنی است.

در دنباله آیه می افزاید: (به آنها گفته می شود: جایگاه شما دوزخ است!) (وماواکم النار).

و اگر گمان می کنید کسی به یاری شما می شتابد قاطعانه به شما می گوئیم (هیچ یار و یآوری برای شما نیست) (وما لکم من ناصرین).

اما چرا و به چه دلیل شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ (این به خاطر آن است که آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد) (ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا و غرتکم الحیة الدنیا).

اصولا این دو از یکدیگر جدا نیست: (غرور) و (استهزا) افراد مغرور و خود برتربین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می کنند غالبا آنها را به باد استهزا و سخریه می گیرند، سرچشمه اصلی غرور نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزیهای گذرا و موقت آن است که افراد (کم ظرفیت) را چنان غافل می سازد که حتی برای دعوت فرستادگان الهی کمترین ارزشی قائل نخواهند شد، و حتی زحمت مطالعه دعوت آنها را به خود نمی دهند.

و در پایان آیه بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود به تعبیر دیگری تکرار و تاءکید کرده، می گوید: (امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست) (فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یتعتبون).

در آنجا سخن از ماوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است، در آنجا می فرمود یاوری ندارند، و در اینجا می گوید عذری از آنها پذیرفته نمی شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست. در پایان این سوره برای تکمیل بحث توحید و معاد که بیشترین مباحث این سوره را در برمی گرفت، ضمن دو آیه وحدت ربوبیت و عظمت خداوند و قدرت و حکمت او را بیان می کند، و پنج وصف از صفات خدا را در این قسمت منعکس می سازد.

نخست می گوید: (پس تمام حمد و ستایش مخصوص خدا است) (فَلِلَّهِ الْحَمْد).

چرا که او (پروردگار همه آسمانها، و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان است) (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

(رب) به معنی مالک و مدبر، و حاکم و مصلح است، بنابراین هر خیر و برکتی است از ناحیه ذات پاک او است و به همین دلیل تمام ستایشها به او باز می گردد، حتی ستایش گل، و صفای چمن، و صفای نسیم، و زیبایی ستارگان ستایش او است که همه از ذات پاکش سرچشمه می گیرد و با لطف و عنایتش پرورش می یابد.

جالب اینکه یکبار می گوید: پروردگار آسمانها، بار دیگر پروردگار زمین، و سرانجام پروردگار همه جهان هستی و جهانیان، تا اعتقاد به ارباب انواع و خدایان مختلفی را که برای موجودات گوناگون قائل بودند درهم بکوبد، و همه را به سوی توحید ربوبی دعوت کند.

بعد از بیان توصیف ذات پاک او به مقام (حمد) و (ربوبیت) در سومین توصیف می افزاید: (و برای او است کبریا و عظمت و علو و رفعت در آسمانها و زمین) (وله الکبرياء في السموات والارض).

چرا که آثار عظمتش در پهنه آسمان و سراسر زمین و تمام جهان آشکار است.

در آیه قبل سخن از مقام ربوبیت یعنی مالکیت و تدبیر او در عالم هستی بود، و در اینجا سخن از عظمت او است که هر قدر در آفرینش آسمان و زمین دقت کنیم به این حقیقت آشناتر خواهیم شد.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید: (او قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است) (وهو العزيز الحكيم).

و به این ترتیب مجموعه (علم و قدرت و عظمت و ربوبیت و محمودیت) که مجموعه ای از مهمترین صفات و اسماء حسنا ی او است تکمیل می گردد.

و گوئی اشاره به این می کند: له الحمد فاحمدوه، و هو الرب
فاشکروا له، و له الکبرياء فکبروه، و هو العزيز الحکیم فاطيعوه: (حمد از آن او
است پس حمدش را بجا آورید، و پروردگار او است پس شکرش
کنید، و عظمت برای او است پس او را تکبیر گوئید، و او عزیز و حکیم
است پس تنها او را اطاعت کنید).

به این ترتیب سوره جاثیه که با توصیف خداوند به (عزیز و حکیم) آغاز
شده با همین اوصاف پایان می یابد، و سراسر محتوای آن نیز گواه بر عزت و
حکمت بی پایان او است. پروردگارا!

به کبریا و عظمت سوگند، و به مقام ربوبیت و عزت و حکمت سوگند که
ما را در طریق اطاعت فرمانت ثابت قدم بدار.

خداوندا! هر گونه حمد و ستایش از آن تو است و هر موفقیتی نصیب
ماست آن هم از برکت الطاف بیکران تو است، این نعمتها را بر ما
مستدام دار و افزون فرما.

بارالها! ما همه غرق احسان توئیم، توفیق ادای شکر را مرحمت کن آمین
یا رب العالمین.

سوره احقاف

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای 35 آیه است

محتوای سوره احقاف

این سوره از سوره های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تاءیید کرده اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمع بندی فشرده می توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:

- 1 - بیان عظمت قرآن.
- 2 - مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی.
- 3 - توجیه مردم در مسأله معاد و دادگاه عدل پروردگار.
- 4 - ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین احقاف بودند بیان می دارد (نام سوره نیز از همینجا گرفته شده است).
- 5 - اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می شود.
- 6 - تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.
- 7 - دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین.

فضیلت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) در فضیلت این سوره آمده است: من قراء سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد كل رمل فی الدنيا عشر حسنات، و محی عنه عشر سیئات، و رفع له عشر درجات: (هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود).

از آنجا که (احقاف) جمع (حقف) (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت (احقاف) می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است.

بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوی، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: من قراء كل لیلة او كل جمعة سورة الاحقاف لم یصبه الله عز و جل بروعة فی الحیاة الدنيا، و آمنه من فزع يوم القيامة ان شاء الله: (هر کس سوره احقاف را هر شب، یا هر جمعه، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد).

آیه (1) تا (3) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(حم) (1) (تنزيل الكتب من الله العزيز الحكيم) (2) (ما خلقنا السموت والا رض وما بينهما إلا بالحق واعجل مسمى والذين كفروا عما انذروا معرضون) (3)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حم.

2 - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

3 - ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم. اما کافران از آنچه انذار می شوند رویگردان هستند.

تفسیر:

آفرینش این جهان بر اساس حق است

این سوره آخرین سوره از سوره های هفتگانه (حم) است که مجموعاً (حوامیم) نام دارد.

در تفسیر (حروف مقطعه) عموماً، و (حم) خصوصاً، مطالب زیادی در آغاز سوره های (بقره) و (آل عمران) و (اعراف) و سوره های گذشته (حم) داشتیم نیازی به تکرار ندارد.

همین قدر می گوئیم که این آیات تکاندهنده و حرکت آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حا و میم، و مانند آن، ترکیب یافته،

و در عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.

و شاید به همین جهت بلافاصله می افزاید: - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است (**تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم**).

این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره های (حم) آمده است (**مؤمن و جائیه و احقاف**).

مسلم است قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بیکران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

سپس از کتاب (تدوین) به کتاب (تکوین) پرداخته، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می گوید، و می فرماید: (ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق نیافریدیم) (**ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق**).

نه در کتاب آسمانیش کلمه ای بر خلاف حق است، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون، همه سنجیده، و همه همراه و تواءم با حق است.

اما این آفرینش همانگونه که سرآغازی داشته سرانجامی نیز دارد، و لذا در دنباله آیه می افزاید: (ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم) (**و اجل مسمى**).

که با فرارسیدن آن دنیا فانی می شود، و چون این جهان تواءم با حق و دارای هدف است، طبعاً باید به دنبال آن جهانی دیگر که

نتائج اعمال در آن بررسی می شود وجود داشته باشد،
بنابراین حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است، و گرنه پوچ و
بیهوده بود و تواءم با ظلم و ستم فراوان.

اما با اینکه قرآن حق است، و آفرینش جهان نیز حق (کافران لجوج از
آنچه انذار شده اند رویگردان هستند) (و الذین کفروا عما انذروا معرضون).
از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه
بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود
نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است، اما این غافلان بیخبر نه به این
توجهی می کنند، و نه به آن.

تعبیر به (معرضون) از ماده (اعراض) اشاره به این است که اگر
با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند حقایق را درک می کنند اما آنها
صورت خود را برمی گردانند، و از حق گریزانند مبادا در روند
تقالید و تخیلات و هوی و هوس آنها دگرگونی ایجاد کند.

آیه (4) تا (6) و ترجمه

(قل أ رأيتم ما تدعون من دون الله أروني ما ذا خلقوا من الارض أم لهم شرك في السموت ائتوني بكتب من قبل هذا أو أثرة من علم إن كنتم صدقين) (4) (و من أضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له إلى يوم القيمة و هم عن دعائهم غفلون) (5) (و إذا حشر الناس كانوا لهم اعداء و كانوا بعبادتهم كافرين) (6)

ترجمه:

4 - به آنها بگو به من خبر دهید معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوئید.

5 - چه کسی گمراه تر است از آنها که غیر خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند، و اصلا صدای آنها را نمی شنوند!

6 - و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار

تفسیر:

گمراهترین مردم؟

در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است، لازمه این سخن آن است که

جز او معبودی در جهان نیست چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو در ذات پاک او جمع است.

و برای تکمیل این بحث در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده، می فرماید: (به این مشرکان بگو: به من خبر دهید معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده اند؟! (قل ارايتم ما تدعون من دون الله اروني ما ذا خلقوا من الارض).

(یا اینکه شرکتي در آفرینش آسمانها و مالکیت و تدبیر آنها دارند) (ام لهم شرك في السموات).

هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچگونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می گوئید (خالق همه اینها الله است).

با اینحال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن (بتها) این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید؟! و اگر فرضاً می گوئید آنها شرکتي در امر خلقت و آفرینش داشته اند (کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر این معنی دهد برای من بیاورید اگر راست می گوئید) (ایتونی بکتاب من قبل هذا واثارة من علم ان کنتم صادقین).

کوتاه سخن اینکه: دلیل یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی، و یا شهادت و گواهی دانشمندان، شما که در ادعاهای خود در مورد بتها نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید

شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تءایید می کند، پس معلوم می شود آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست.

بنابراین جمله (ارونی ما ذا خلقوا من الارض...) اشاره به دلیل عقل و جمله (ایتونی بکتاب من قبل هذا) اشاره به وحی آسمانی و تعبیر به (اثارة من علم) اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است.

علمای لغت و مفسران برای (اثارة) (بر وزن حلاوة) چند معنی ذکر کرده اند: (باقیمانده چیزی) (روایت) و (علامت) ولی ظاهر این است که همه به یک معنی بازمی گردد، و آن اثری است که از چیزی باقی می ماند، و دلیل بر وجود آن است.

شبه همین گفتگو و مؤ اخذه و محاکمه بت پرستان در آیه 40 سوره فاطر آمده است، آنجا که می گوید: (قل اء رأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض ام لهم شرك فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه بل ان يعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا).

قابل توجه اینکه در مورد زمین می گوید: (ما ذا خلقوا من الارض) (چه چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسمانها می گوید: ام لهم شرك فی السموات (یا اینکه در آفرینش آسمانها شرکتی دارند؟) یعنی در هر دو جا سخن از شرکت است، زیرا شرک در عبادت باید از شرک در خالقیت و تدبیر نشأت گیرد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر مشرکان معمولاً امر خلقت را منحصر به الله می‌دانستند مطالبه یکی از این دلایل سه گانه از آنها برای چیست؟.

در پاسخ می‌توان گفت که این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالاً در میان بتپرستان بوده‌اند و بتان را سهیم در آفرینش می‌دانستند، یا اینکه مسأله به صورت فرضی مطرح شده، یعنی اگر فرضاً به فکر چنین ادعائی در زمینه شرکت بتها در آفرینش جهان بیفتید هیچگونه دلیل عقلی و نقلی و عقلانی بر ادعای خود ندارید.

سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می‌افزاید: (چه کسی گمراه‌تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می‌کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی‌گویند؟) **(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)**.

نه تنها پاسخ آنها را نمی‌دهند، اصلاً سخنانشان را نمی‌شنوند (و از دعا و ندای آنها غافلند)! **(وَهُمْ عَنْ دَعَائِهِمْ غَافِلُونَ)**.

بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بت‌های بیجان دانسته‌اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند می‌دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تأیید می‌کند.

ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده‌اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در

مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب (تغلیب) است.

اینکه می گوید تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی گویند مفهومی این نیست که در قیامت جوابشان را می دهند - آنچنانکه بعضی پنداشته اند - بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد به کار می رود، فی المثل می گوئیم: اگر تا روز قیامت هم به فلانکس اصرار کنی به تو وام نمی دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می کند.

نکته آن نیز معلوم است، زیرا هرگونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می گیرد زمینه همه این امور کلا برچیده می شود.

و از آن اسفبارتر اینکه: (هنگامی که مردم مشرک در قیامت محشور می شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می کنند!) (و اذا حشر الناس كانوا لهم اعداء و كانوا بعبادتهم کافرين).

معبودهایی که عقل دارند رسماً به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح (علیه السلام) از عابدان خود بیزاری می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله در آیه 14 سوره فاطر، خطاب به مشرکان، می خوانیم: (ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامة یکفرون بشرکم و لا ینبئک مثل خبیر):

(هر گاه آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند و روز قیامت شرک و عبادت شما را انکار می کنند و هیچکس چون خداوند آگاه، تو را باخبر نمی سازد)!

در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده با تفاوت مختصری تکرار شده است.

اما چگونه معبودان عبادت عابدان را انکار می کنند در حالی که جای انکار نیست؟

ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند نه معبودان را چرا که سرچشمه (بت پرستی) (هوی پرستی) است.

این نکته نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها نسبت به عابدان در قیامت مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه 25 سوره عنکبوت از قول ابراهیم (علیه السلام) **قهرمان بت شکن نیز می خوانیم: (وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بينكم في الحياة الدنيا ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض و يلعن بعضكم بعضا):** (ابراهیم گفت شما غیر از خدا بت هائی برای خود برگزیده اید که مایه دوستی میان شما در زندگی دنیا باشد، اما در قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید)!!

در آیه 82 سوره مریم نیز آمده است **(كلا سيكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدا):** (به زودی آنها عبادت عابدان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود).

آیه (7) تا (10) و ترجمه

(وإذا تتلى عليهم أيتنا بينت قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين) (7) (أم يقولون افترئه قل إن افتريته فلا تملكون لي من الله شيا هو اءعلم بما تفيضون فيه كفى به شهيدا بيني وبينكم وهو الغفور الرحيم) (8) (قل ما كنت بدعا من الرسل وما أدري ما يفعل بي ولا بكم إن إتبعت إلا ما يوحى إلي وما أنا إلا نذير مبين) (9) (قل أرايتم إن كان من عند الله وكفرتم به وشهد شاهد من بنى إسرائيل على مثله فامن واستكبرتم إن الله لا يهدى القوم الظالمين) (10)

ترجمه:

7 - هنگامی که آیات بینات ما بر آنها خوانده می شود کافران در برابر حقّی که برای آنها آمده می گویند: این سحر آشکار است.

8 - بلکه می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا رسوا کند و) شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید، او کارهائی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند، همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد، و او غفور و رحیم است.

9 - بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم، و نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم.

10 - بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالی که شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او

ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود) خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

تفسیر:

بگو من پیامبر نوظهوری نیستم

این آیات همچنان از وضع مشرکان گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده، می گوید: (هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می گویند این سحر آشکار است) (و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للحق لما جائهم هذا سحر مبين).

آنها از یکسو نمی توانند نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند، و از سوی دیگر حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان (سحر آشکار) مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تاءثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها!

بنابراین (حق) در آیه فوق اشاره به همان (آیات قرآن) است، هر چند بعضی آن را به معنی (نبوت) یا (اسلام) یا (معجزات دیگر پیامبر) (ﷺ) تفسیر کرده اند، اما با توجه به آغاز آیه تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند، پا را از آن فراتر نهاده، با صراحت (می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته) (ام یقولون افتراه).

در اینجا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید می فرماید: (به آنها بگو: اگر مطلب آنطور

باشد که شما می پندارید و من این سخن را افترا بسته ام بر او لازم است که مرا رسوا کند، و شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید) (قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا).

چگونه ممکن است خداوند این (آیات بینات) و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگوئی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است.

همانگونه که در آیه 44 تا 47 سوره (حاقه) آمده است: (و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین) (اگر او (پیامبر اسلام) نسبتهای ناروایی به ما دهد ما او را با قدرت خود می گیریم، و رگ قلب او را قطع می کنیم، و احدی از شما نمی تواند مانع این کار گردد و از او دفاع کند).

بنابراین چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم؟، و چگونه باور می کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟

سپس به عنوان تهدید می افزاید: (اما خداوند بهتر از هر کس کارهائی را که شما در آن وارد می شوید می داند) و به موقع شما را سخت کیفر می دهد (هو اعلم بما تفیضون فیه).

آری او این نسبتهای ناروا را که به من می دهید، و در برابر فرستاده او قیام کرده اید، و با سمپاشی مردم را از ایمان به حق بازمی دارید، همه را می داند. و در جمله بعد به عنوان تأکید بیشتر توأم با برخوردی مؤدبانه می افزاید: (همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد) (کفی به شهیدا بینی و بینکم).

او صدق دعوت من، و تلاش و کوششهایم را در ابلاغ رسالت می داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند، و همین برای من و شما کافی است.

و برای اینکه راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می افزاید: (او غفور و رحیم است) (و هو الغفور الرحیم).

توبه کاران را می بخشد، و آنها را مشمول رحمت و اسعه خود می سازد. در آیه بعد می افزاید: (بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم) (قل ما کنت بدعا من الرسل).

(و نمی دانم خداوند با من چه می کند، و با شما چه خواهد کرد؟! (و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم)).

(تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم) (ان اتبع الا ما یوحی الی).

(و جز بیم دهنده آشکاری نیستم) (و ما انا الا نذیر مبین).

این جمله های کوتاه و پرمعنی، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر (ﷺ) به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می کردند.

گاه می گفتند: چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود؟

گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنائی می نمودند.

گاه انتظار داشتند که پیامبر (ﷺ) کانونی از علم غیب باشد و همه

حوادث آینده را برای آنها بازگو کند.

و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند تعجب

می کردند.

این آیه اشاره ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئیها است. می گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده ام، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می گفتند: ما از حوادث غیب آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است. و هیچیک از آنها در برابر (معجزات اقتراحی) و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند.

تا همگان بدانند پیامبر (ﷺ) نیز بنده ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، اینها واقعیتهایی است که می بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.

اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر (ﷺ) را به سحر متهم می ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبتهای ناروا نیز همان توهماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.

و از اینجا روشن می شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می دهد پیامبر (ﷺ) از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح درباره فتح مکه، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه 27 سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح (عیسی) آمده که می فرمود: **(انبيئكم بما تاكلون وما تدخرون في بيوتكم)**: (من شما را به آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم) (آل عمران - 44) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که آیه مورد بحث نفی (علم غیب مطلق) می کند، نه (مطلق علم غیب)، به

تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می گوید.

شاهد این گفتار آیه 26 و 27 سوره (جن) است: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول): (خدا عالم الغیب است، و هیچکس را بر مکنون علم خود آگاه نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت اویند).

بعضی از مفسران برای آیه مورد بحث شان نزولی آورده اند و گفته اند: هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر (ﷺ) در مکه زیاد شد، حضرت در خواب دید که به سرزمینی هجرت می کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است، این را برای یاران خود بازگو کرد، آنها همه خوشحال شدند و فکر کردند، به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند ای رسول خدا! آنچه را فرمودی ندیدیم، کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟ پیامبر (ﷺ) ساکت شد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید: (وما ادری ما یفعل بی ولا بکم): (من نمی دانم خدا با من و شما چه خواهد کرد).

ولی این شان نزول بعید به نظر می رسد زیرا مخاطب در این آیات دشمنان پیامبرند، نه دوستان او اما ممکن است از قبیل تطبیق باشد یعنی به هنگام مطرح کردن این سؤال از ناحیه دوستانش پیامبر (ﷺ) به این آیه تمسک جست، و به آنها پاسخ گفت.

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می افزاید: (بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت

دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید و تسلیم نشوید، چه کسی از شما گمراهتر خواهد بود؟! مسلماً خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند) (قل ارايتم ان كان من عند الله و كفرتم به و شهد شاهد من بنى اسرائيل على مثله فامن و استكبرتم ان الله لا يهدى القوم الظالمين).

در این که این شاهد بنی اسرائیلی که بوده است که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی گفته اند منظور موسی بن عمران است که در عصر خود خبر از ظهور پیامبر اسلام و نشانه های او داد.

ولی این احتمال با توجه به جمله فامن و استکبرتم که نشان می دهد این شاهد بنی اسرائیلی به پیامبر اسلام ایمان آورده در حالی که مشرکان استکبار کردند سازگار نیست، زیرا ظاهر جمله نشان می دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام (ﷺ) بوده و به حضرتش ایمان آورده در حالی که دیگران راه استکبار را پیش گرفتند.

بعضی دیگر گفته اند این مرد یکی از علمای اهل کتاب بوده که در مکه می زیسته، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در مکه کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده، با این حال معلوم نیست این عالم بنی اسرائیلی چه کسی بوده؟ و نامش چه بوده است؟

این تفسیر با توجه به اینکه عالم معروفی از اهل کتاب در مکه در عصر ظهور پیامبر (ﷺ) وجود نداشته و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده اند نیز چندان مناسب به نظر نمی رسد.

البته این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد که با مکی بودن تمام سوره احقاف سازگار است.

تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده این است که این شاهد دانشمند معروف یهود (عبد الله بن سلام) بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست.

در حدیثی آمده است که پیامبر (ﷺ) با بعضی از یارانش در مدینه در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر (ﷺ) ناخشنود بودند، پیامبر (ﷺ) فرمود: ای جمعیت یهود دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد (ﷺ) بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد.

آنها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت، پیامبر (ﷺ) سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار همه سکوت کردند، سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند (حاشر) و (عاقب) (القابی که در توراۃ برای پیامبر آمده بود) منم، خواه ایمان بیاورید یا تکذیب کنید.

سپس پیامبر (ﷺ) بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت سر او آمد و گفت ای محمد! بایست، پیامبر (ﷺ) ایستاد، سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت: مرا چگونه آدمی می دانید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در میان خود مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم، سپس افزود: من خدا را گواه می گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است!

یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می گوئی و کلمات زشت و بدی به او تثار کردند.

رسول خدا (ﷺ) فرمود: شما دروغ می گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد (و این مرد کسی جز عبد الله بن سلام نبود).

و در اینجا آیه فوق (قل أ رأيتم ان كان من عند الله...) نازل گشت.

طبق این تفسیر این آیه در مدینه نازل شده است هر چند سوره سوره مکی است، و این منحصر به آیه مورد بحث نیست، در سوره های دیگر از قرآن نیز احیانا آیات مکی در لابلای سوره های مدنی یا بالعکس دیده می شود که نشان می دهد گاه پیامبر (ﷺ) دستور می داده آیه ای را که تناسب با مفاد سوره ای داشته بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.

این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.

آیه (11) تا (14) و ترجمه

(وقال الذين كفروا للذين آمنوا لو كان خيرا ما سبقونا إليه و
إذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا إفك قديم) (11) (ومن قبله كتب موسى إماما و
رحمة وهذا كتب مصدق لسانا عربيا لينذر الذين ظلموا وبشرى للمحسنين)
(12) (إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون)
(13) (أولئك أصحاب الجنة خلدين فيها جزاء بما كانوا يعملون) (14)

ترجمه:

11 - کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر (اسلام) چیز خوبی بود هرگز
آنها بر ما پیشی نمی گرفتند! و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می
گویند این یک

دروغ قدیمی است!

12 - و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را
بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است، در
حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انداز کند و نیکوکاران
را بشارت دهد.

13 - کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج
دادند نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند.

14 - آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است
که انجام می دادند.

شان نزول:

مفسران برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل کرده اند: 1 - این آیه در مورد (ابوذر غفاری) است که در مکه اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این بیسر و پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

2 - یک کنیز رومی در مکه بود به نام ذی النیره که دعوت پیامبر (ﷺ) را به سوی اسلام اجابت کرد بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد (ﷺ) آورده چیز خوبی بود (ذی النیره ها) بر ما مقدم نمی شدند!

3 - گروهی از قبایل بادیه نشین مکه پیش از مردم شهر به اسلام روی آوردند، اشراف مکه گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این شتر چرانها! بر ما سبقت نمی گرفتند.

4 - جمعی از مردان پاکدل اما فقیر و تهیدست همچون (بلال) و (صهیب) و (عمار) اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، و اشراف مکه گفتند: مگر ممکن است آئین محمد (ﷺ) چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟!

5 - هنگامی که (عبدالله بن سلام) و بعضی از یارانش ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی شدند.

شان نزولهای چهارگانه اول را در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن اینکه اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهیدست به سرعت مورد استقبال قرار گرفت، چرا که هم منافع

نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهائی پاکتر از قشر مرفه عیاش و هوسباز داشتند.

این استقبال گرم از ناحیه این گروه که یکی از بزرگترین نقطه های قوت این آئین الهی بود از سوی مغروران مستکبر به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم!

جالب اینکه این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رایجترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند: مذهب به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم!

قرآن در آیات مورد بحث پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می شنوید. اما پنجمین شان نزولی که در بالا ذکر شد که منظور عبد الله بن سلام و یاران او هستند هر چند به گفته طبرسی در (مجمع البیان) و (قرطبی) در تفسیرش از اکثر مفسران نقل شده از دو جهت بعید به نظر می رسد.

نخست اینکه تعبیر به (الذین کفروا) به طور مطلق معمولاً در مورد مشرکان به کار می رود نه اهل کتاب و یهود و نصاری.

دیگر اینکه (عبدالله بن سلام) مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود که درباره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود او و یارانش بر ما پیشی نمی گرفتند.

تفسیر:

شرط پیروزی ایمان و استقامت است

این آیات همچنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می گوید: (کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند!) (و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا الیه).

اینها یک مشت افراد فقیر و بیسر و پا، روستائی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بیخبر بمانیم؟! غافل از اینکه عیب در خود آنها بوده است نه در آئین اسلام، اگر پرده های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خود برتربینی و خود محوری اجازه تحقیق حق به آنها می داد، و همانند تهیدستان پاکدل، حقجو و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می گوید: (چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می گویند این یک دروغ قدیمی است!) (واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم).

یعنی آنها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت.

تعبیر به (افک قدیم) شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شده که می گفتند: اینها اساطیر الاولین (افسانه های پیشینیان) است (فرقان - 5).

و نیز تعبیر به (سیقولون) به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آنها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند.

سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می گفتند این یک دروغ قدیمی است پرداخته می گوید: (از نشانه های صدق این کتاب بزرگ این است که قبل از آن کتاب موسی در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه هائی که در تورات آمده (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة و هذا کتاب مصدق).

با این حال چگونه میگوئید این یک دروغ قدیمی است؟!

کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است، یعنی هماهنگ با نشانه هائی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام (ﷺ) و کتاب آسمانی او آمده است، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابنائهم): (اهل کتاب او را به خوبی می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند) (بقره - 146).

نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه 17 نیز آمده است: (افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة اولئك يؤمنون به): (آیا آنکس که دلیل آشکاری از

پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می آید، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود گواهی بر آن می دهد همانند کسی است که چنین نباشد؟! (هود - 17).

تعبیر به (امام و رحمة) ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیاناً مسأله تکلیف شاق و خشونت بار به ذهن تداعی می کند به واسطه خاطره ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر (رحمت) این تداعی را اصلاح کرده، می گوید: امامت این امام توأم با رحمت است، حتی اگر تکالیفی آورده آن هم رحمت است، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنهاست.

و به دنبال آن می افزاید: (این در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان عربی فصیح و گویاست) که همگان از آن بهره مند شوند (لساناً عربیاً). و در پایان آیه هدف نهائی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می دهد: (هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد) (لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین).

و با توجه به جمله (ینذر) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می شود که انذار قرآن همچون بشارت آن دائمی و مستمر است، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می دهد و انذار می کند، و به نیکوکاران همواره بشارت می دهد.

قابل توجه اینکه نقطه مقابل (ظالمان) را (نیکوکاران) قرار داده، چرا که (ظلم) در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود که طبعاً یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس.

آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای (محسنین) (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود می فرماید: (کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند) (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون).

در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است چرا که (توحید) اساس همه اعتقادات صحیح است، و تمام اصول عقائد به ریشه توحید بازمی گردد، و (استقامت) و صبر و شکیبائی نیز ریشه همه اعمال صالح است، زیرا می دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان (صبر بر اطاعت)، (صبر بر معصیت) و (صبر بر مصیبت) خلاصه کرد.

بنابراین (محسنین) کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند. بدیهی است اینگونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته.

نظیر همین مطلب در آیه 30 سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است. آنجا که می گوید: (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون).

این آیه دو چیز اضافه دارد یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده، دیگر اینکه علاوه بر نفی ترس و غم بشارت به

بهشت موعود نیز در آیه سوره فصلت آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می شود.

به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می کند یکی فشرده تر و دیگری مشروحتر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در تفسیر جمله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فرمود: استقاموا علی ولایة علی امیر المؤمنین (علیه السلام) منظور استقامت بر ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤمنان (علیه السلام) در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی مخصوصا در عصرهای تاریک و ظلمانی کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر نیست، بنابراین یکی از مصداقهای روشن آیه مورد بحث محسوب می شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه 30 سوره فصلت شرح مبسوطی پیرامون مسأله (استقامت) داده ایم.

و در آخرین آیه مورد بحث مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می دهد و می فرماید: (آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند) (اولئک اصحاب الجنة خالدین فیها).

(این به پاداش اعمالی است که انجام می دادند) (جزاء بما کانوا یعملون). ظاهر آیه چنانکه بعضی استفاده کرده اند مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند،

طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهانی شده اند گر چه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند ولی در آغاز (اصحاب جنت) نیستند. تعبیر به (اصحاب) (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمتهای بهشتی است.

و تعبیر جزاء بما کانوا یعملون از یکسو دلیل بر این است که (بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند) و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

آیه (15) و (16) و ترجمه

(ووصینا الانسن بولديه إحسنا حملته أمه كرها ووضعته كرها وحمله و فصله ثلثون شهرا حتى إذا بلغ أشده وبلغ أربعين سنة قال رب أوزعنى أن أشكر نعمتك التى اءنعمت على و على ولدى و أن أعمل صلحا ترضئه و أصلح لى فى ذرىتى إني تبت إليك و إني من المسلمين) (15)
(أولئك الذين نتقبل عنهم أحسن ما عملوا و نتجاوز عن سيئاتهم فى أصحاب الجنة وعد الصدق الذى كانوا يوعدون) (16)

ترجمه:

15 - ما به انسان توصيه كرديم كه به پدر و مادرش نيكي كند، مادرش او را با ناراحتى حمل مى كند، و با ناراحتى بر زمين مى گذارد، و دوران حمل و از شير باز گرفتنش سى ماه است، تا زمانى كه به كمال قدرت و رشد برسد، و به چهل سالگى وارد گردد، مى گويد: پروردگارا! مرا توفيق ده تا شكر نعمتى را كه به من و پدر و مادرم دادى بجا آورم، و عمل صالحى انجام دهم كه از آن خشنود باشى، و فرزندان مرا صالح كن، من به سوى تو باز مى گردم و توبه مى كنم، و من از مسلمينم.

16 - آنها كسانى هستند كه ما بهترين اعمالشان را قبول مى كنيم، و از گناهانشان مى گذريم، و در ميان بهشتيان جاى دارند، اين وعده صدقى است كه وعده داده مى شدند.

تفسير:

اى انسان! به مادر و پدر نيكي كن

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه (ظالم و (محسن) که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست به وضع (نیکوکاران) پرداخته، و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: (ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند) (ووصینا الانسان بوالدیه احسانا).

(وصیت) و (توصیه) به معنی مطلق سفارش است، و مفهوم آن منحصر به سفارشهای مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر و دستور و فرمان تفسیر کرده اند.

سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته می گوید: (مادر)، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران

حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است) (حمله امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا).

(مادر) در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتیها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که به حالت (ویار) نامیده می شود و یکی از سختترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد، و حتی روی استخوانهای او و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می زند تمام این ناملاتمت را تحمل می کند.

دوران وضع حمل که یکی از سختترین لحظات زندگی مادر است فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذارده دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچگونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاو و صبر و حوصله تمام یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقتفرسا، و تاءمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ.

بیماریهای مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبائی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه بخاطر عدم اهمیت آن است، چرا که پدر نیز

در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه 233 سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده، (والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة): (مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند).

در حالی که مجموع (دوران حمل و شیرخوارگی) در آیه مورد بحث فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟
فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری حداقل دوران حمل 6 ماه و حداکثر دوران مفید رضاع 24 ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون جالینوس و ابن سینا نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعاً 30 ماه تمام را شامل گردد، از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن 9 ماه باشد باید 21 ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل 6 ماه باشد باید 24 ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس می افزاید: (حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد می گردد) (حق اِذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنة). بعضی از مفسران (بلوغ اشد) (رسیدن به مرحله توانائی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تأکید می دانند، ولی ظاهر این است که بلوغ اشد اشاره به بلوغ جسمانی و رسیدن به اربعین سنة (چهل سالگی) اشاره به (بلوغ فکری و عقلانی) است، چرا که معروف است، انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه 34 اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی است.

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.

در حدیثی آمده است: ان الشیطان یجر یده علی وجه من زاد علی الاربعین و لم یتب، و یقول بابی وجه لا یفلح! (شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می کشد و می گوید پدرم فدای چهرهای باد که هرگز رستگار نمی شود!) (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!).

از ابن عباس نیز نقل شده: من اتی علیه الاربعون سنة فلم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار! (هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد)!

به هر حال قرآن در دنباله این سخن می افزاید: این انسان لایق و با ایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: (پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم) (قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی والدی).

این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی هم از عمق و وسعت نعمتهای خدا بر او آگاه می گردد، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر می شود، و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آنها می افتد و بجای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: (خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح بجا آورم، عملی که تواز آن خشنود باشی) (و ان اعمل صالحا ترضاه).

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: (خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش) (واصلح لی فی ذریقی).
تعبیر به (لی) (برای من) ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عائد من نیز بشود.

و تعبیر (فی ذریتی) (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است.

جالب اینکه در دعای اول پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند، و اینگونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می گوید: (پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم) (انی تبت الیک).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.

دیگر اینکه می گوید: (من از مسلمین هستم) (وانی من المسلمین). در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام، و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمتها بفرما.

آیه بعد بیان گویائی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می فرماید: (آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم) (اولئك الذين نتقبل عنهم احسن ما عملوا).

چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان، عمل بنده ضعیف و ناچیزی را پذیرا شود که این خود گذشته از آثار دیگر افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی.

با اینکه خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد چرا می گوید: (بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود)؟!!

در پاسخ این سؤال جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.

پاسخ دیگر اینکه خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود عجیب نیست.

موهبت دوم پاکسازی آنها است، می گوید: (ما از گناهانشان می گذریم) (و نتجاوز عن سيئاتهم).

در حالی که در میان بهشتیان جای دارند (فی اصحاب الجنة).

و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزشهایی داشته اند شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که منظور از (اصحاب الجنة) در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤمنان توبهکار بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می گیرند.

و در پایان آیه برای تاءکید بر این نعمتها که گفته شد می افزاید: (این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است) (وعد الصدق الذی کانوا یوعدون).

چگونه وعده صدق نباشد در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است، و یا از ضعف و ناتوانی، و خداوند از همه این امور منزّه است.

نکته ها:

1 - این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمتهای پروردگار، و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع از لغزشها توبه می کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، و همین امر سبب می شود که غرق رحمت و غفران و نعمتهای گوناگون خداوند شود.

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

2 - تعبیر به (وصینا الانسان) (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این است که مسأله نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است که حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند، بنابراین

آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان برای آنها شایسته نیست.

3 - تعبیر به (احسانا) (با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکیهای بزرگ و برجسته انجام شود.

4- شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم بخاطر این است که محسوستر و ملموستر است، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل در روایات اسلامی تأکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: من ابر؟ قال: امک، قال ثم من؟ قال امک، قال ثم من؟ قال امک، قال ثم من؟ قال اباک:

(ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت.

عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت.

برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت.

و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد گفت به پدرت)!

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر (ﷺ) رسید عرض کرد: هل ادیت حقها: (آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام؟!)

پیامبر در جواب فرمود: لا و لا بزفرة واحدة: (نه حتی یک نفس او را جبران نکردی).

5 - در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی، و احترام و اکرام پدر و مادر، و نیز توجه به تربیت فرزندان، داده شده است که در آیات فوق به همه اشاره شده است، این بخاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچکتری به نام خانواده تشکیل می شود، همانگونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگها و آجرها تشکیل می گردد.

بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران.

منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویائی برای این حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می کنند، و چشم به در دوخته اند که آشنائی از در درآید، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب.

6 - جمله (ان اعمل صالحا ترضاه) بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود، و تعبیر (احسن ما عملوا) (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد.

آیه (17) تا (19) و ترجمه

(والذی قال لولدیہ أف لکما اءتعداننی أن أخرج وقد خلت القرون من قبلی و هما یستغیثان الله و یلک امن إن وعد الله حق فبقول ما هذا إلا أساطیر الا ولین) (17) (أولئک الذین حق علیهم القول فی أمم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس إنهم کانوا خاسرین) (18) (ولکل درجات مما عملوا و لیوفیهم أعمالهم و هم لا یظلمون) (19)

ترجمه:

17 - کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است، اما او پیوسته می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!

18 - آنها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.

19 - و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهای آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.

تفسیر:

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند. اما در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق شناس و عاق پدر و مادر، می فرماید:

(و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند!) (والذی قال لوالدیه اف لکما اتعدانی ان اخرج وقد خلت القرون من قبلی).

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شدند آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور که وعده خدا حق است): (و هما یستغیثان الله ویلک آمن ان وعد الله حق). اما او همچنان به لجajt و خیره سری خود ادامه می دهد، و با تکبر و بی اعتنائی می گوید: (اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست)! (فیقول ما هذا الا اساطیر الاولین).

اینکه میگوئید معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستانهای دروغین اقوام گذشته است، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود چند وصف است: بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا (اف) در

اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود.

بعضی نیز گفته اند به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز.

دیگر اینکه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمردند.

وصف دیگرشان این است گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.

آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد، و سرانجام ناچار او را رها می کنند.

همانگونه که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شده، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده، می فرماید:

(آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی درباره آنان مسجل شده، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند) (اولئك الذين حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس).

(چرا که آنها همه از زیانکاران بودند) (انهم كانوا خاسرين).

چه زیانی از این بدتر که تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم.

آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می‌کنند در حالی که اینها همه سرمایه های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند.

آنها حقشناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق - نشناسند و جسور و بی ادب حتی نسبت به والدینشان.

آنها (همراه مقربان خداوند) در بهشتند، و اینها در زمره اقوام بی - ایمان در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند.

آنها از لغزشهای خود توبه می‌کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیانگرند و سرکش، و خودخواه و متکبر.

قابل توجه اینکه: این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین تکیه می‌کنند، و در دوزخ نیز با همانها محصور خواهند بود.

در آخرین آیه مورد بحث، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده، می‌گوید: برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند (و لکل درجات مما عملوا).

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت، دقیقا در اینجا حاکم است.

(درجات) جمع (درجه) معمولا به پله هائی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و (درکات) جمع (درک) (بر وزن مرگ) به پله هائی گفته می‌شود، که از آن به طرف پائین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت،

درجات، و در مورد دوزخ درکات گفته می شود، ولی در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شده با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان درجات آمده و به اصطلاح از باب (تغلیب) است.

سپس می افزاید: (هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد) (ولیوفیهما اعمالهم).

این تعبیر اشاره دیگری است به مساءله تجسم اعمال که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت، و آرامش او است، و اعمال زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب. و در پایان به عنوان تاءکید می گوید: (و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد) (وهم لایظلمون).

چرا که اعمال خودشان را دریافت میدارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می شود.

بعلاوه (درجات) و (درکات) آنها دقیقاً تعیین شده، و حتی کمترین عمل خوب و بد در سرنوشت آنها مؤثر است، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.

نکته:

چگونه این آیه از سوی بنی امیه تحریف شد؟

در حدیثی آمده است که (معاویه) نامه ای به (مروان) (والی مدینه) نوشت تا از مردم برای فرزندش (یزید) بیعت بگیرد، (عبدالرحمن) فرزند (ابوبکر) در مجلس حاضر بود، گفت: معاویه می خواهد این کار را همانند (هرقل) و (کسری) (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد

که پدران فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) بجانشینی خود برمی گزیدند.

مروان از روی منبر فریاد زد خاموش باش، تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است: **(والذی قال لوالدیه اف لکما)**.

(عایشه) حضور داشت رو به او کرد و گفت: دروغ می گوئی، من می دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است؟ اگر می خواهی تا نام و نسبش را بگویم، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که در پشت پدر بودی بنابراین تو نتیجه لعنت رسول خدائی).

آری گناه (عبدالرحمن) این بود که از یکسو به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عشق می ورزید کاری که برای بنی امیه بسیار ناخوشایند بود.

و از سوی دیگر با موروثی شدن خلافت، و تبدیل آن به سلطنت، شدیداً مخالف بود، و بیعت گرفتن برای یزید را نوعی حرکت کسروی و هرقلی می دانست.

لذا از طرف دشمنان قسم خورده اسلام، یعنی آل امیه، مورد حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند

و چه پاسخ مناسبی عایشه به مروان داد که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه 60 سوره اسراء **(والشجرة الملعونة فی القرآن)**).

آیه (20) و ترجمه

(و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغير الحق و بما کنتم تفسقون) (20)

ترجمه:

20 - آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید، و از آن بهره گرفتید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناہانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود.

تفسیر:

زهد و ذخیره برای آخرت

این آیه همچنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می دهد و گوشه هائی از عذابهای جسمانی و روحانی آنها را بازگو کرده، می فرماید:

(آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره مند شدید، اما امروز عذاب ذلتبار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید

و به خاطر گناہانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغير الحق و بما کنتم تفسقون).

آری شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت معاد را انکار کردید تا دستتان کاملاً باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای بدست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آنهمه هوسبازیه‌ها، و هواپرستی‌ها، و استکبار و فسق خود را می بینید.

نکته ها:

1 - این آیه می گوید در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند و شبیه آن در آیه 26 مؤ من درباره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النار يعرضون عليها غدوا و عشيا: (هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند).
در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن می خوانیم که جهنم بر کافران عرضه می شود: (و عرضنا جهنم للكافرين عرضا) (در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم) (کهف - 100).

لذا بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است: پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن

آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می دارند.
بعضی نیز گفته اند در عبارت یکنوع قلب است و منظور از عرضه داشتن کافران بر آتش همان عرضه داشتن آتش بر کفار است، چرا که آتش عقل و شعوری ندارد تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.

ولی این ایراد را می توان پاسخ گفت چرا که در پاره ای از آیات قرآن یکنوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده تا آنجا که خداوند با آن سخن می گوید، و او پاسخ می دهد: می فرماید: هل امتلات؟ (ای دوزخ آیا پر شدی)؟ در پاسخ عرض می کند: هل من مزید؟ (آیا بیشتر از این هم وجود دارد)؟! (ق - 30)

حق این است که حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز است، تا آنجا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنان است که موانع در میان آن دو برطرف می شود، و در این صورت هم می توان گفت: آنها بر آتش عرضه می شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است.

و به هر حال نیازی نیست که عرضه داشتن را به معنی وارد شدن در آتش بگیریم آنچنانکه طبرسی در مجمع البیان آورده، بلکه این عرضه داشتن خود یکنوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمتهای جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.

2 - جمله (اذهبتم طیباتکم) به معنی بهره گیری از لذائذ دنیا است و تعبیر به (اذهبتم) (بردید) به خاطر آن است که این لذائذ و مواهب با بهره گیری نابود می شوند و از بین می روند.

مسلمانا تمتع از مواهب الهی در این جهان کار نکوهیده ای نیست، آنچه نکوهیده است غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت، یا بهره گیری گناه آلود و بی قید و شرط از این لذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه است قابل توجه اینکه این تعبیر تنها در این

آیه از قرآن مجید دیده می شود، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می پوشد، یا جز به مقدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهای الهی از آنها بهره نمی گیرد، در این صورت گوئی این طبیات را ذخیره برای آخرتش کرده است.

ولی بسیار می شود که همچون چهارپایان، بدون قید و شرط از آنها بهره می گیرد و همه را به نابودی می کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی کند بلکه کوله باری از گناه نیز برای خود فراهم می سازد، قرآن درباره این گروه می گوید: (**اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا**).

در بعضی از کتب لغت نقل شده است که منظور از جمله انفقتم طیبات ما رزقتم فی شهواتکم و فی ملاذ الدنیا، و لم تنفقوها فی مرضات الله: (شما روزیهای پاکیزه ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید).

3 - (طیبات) معنی وسیع و گسترده ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می شود هر چند بعضی از مفسران آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده اند ولی حق این است که جوانی تنها یک مصداق می تواند باشد.

4 - تعبیر به (عذاب الهون) (مجازات توهین آمیز و تحقیر کننده) عکس - العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین، چرا که مجازات الهی کاملاً متناسب نوع گناه است، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.

5 - در ذیل آیه دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست (استکبار در زمین) و دوم (فسق) ممکن است اولی اشاره به عدم ایمان

به آیات الهی و بعثت انبیا و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان، یکی از ترک اصول دین سخن می گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین.

6 - تعبیر به (غیر الحق) به این معنی نیست که استکبار دو گونه است (حق) و (ناحق) بلکه این تعبیرات معمولاً برای تأکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.

7 - زهد پیشوایان بزرگ

در منابع مختلف حدیث و تفسیر روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصاً به آیه مورد بحث در آن استناد شده است، از جمله: در حدیثی آمده است که روزی عمر در (مشر به ام ابراهیم) (محلّی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر (ﷺ) آمد در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی، کسری و قیصر بر تخته های طلا و فرشهای ابریشمین می خوابند، ولی

شما اینچنین! پیامبر فرمود: اولئک قوم اجلت طیباتهم، و هی وشیکه الانقطاع و انما آخرت لنا طیباتنا: (آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: روزی مقداری حلّوی مخصوصی خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند آیا آن را حرام می دانی؟! فرمود: نه، ولکنی اخشی ان تتوق

الیه نفسی فاطلبه ثم تلا هذه الایه: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: (من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا....

در حدیث دیگری آمده است: ان امیر المؤمنین (علیه السلام) اشتهی کبدا مشویة علی خبز لینہ فاقام حولاً یشتہیها، ذکر ذلک للحسن (علیه السلام) و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیہ، فوقف سائل بالباب، فقال: یا بنی! احملها الیہ، لا تقراء صحیفتنا غدا: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها!:

(امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یکسال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن (علیه السلام) دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد، امام (علیه السلام) فرمود: این غذا را به سائل ده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: (شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید).

آیه (21) تا (25) و ترجمه

(واذکر أخوا عاد إذا أنذر قومہ بالا حقاف و قد خلت النذر من بین یدیہ و من خلفہ إلا تعبدوا إلا اللہ إنی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم) (21)
(قالوا أجبتنا لتافکنا عن الهتنا فاتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقین) (22)
(قال إنما العلم عند الله و أبلغکم ما أرسلت به و لکنی أرئکم قوما تجهلون)
(23) (فلما رأوه عارضا مستقبل أودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب أليم) (24) (تدمر کل شیء بامر ربها فاصبحوا لا یری إلا مساکنهم كذلك نجزی القوم المجرمین) (25)

ترجمه:

21 - (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را به آنها یادآوری کن، آن زمان که قومش را در سرزمین (احقاف) انذار کرد، در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که جز خداوند یگانه را نپرستید، من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم.

22 - آنها گفتند: تو آمده ای که ما را (با دروغهایت) از خدایانمان برگردانی، اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور.

23 - گفت: آگاهی تنها نزد خدا است (و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند) من آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم (وظیفه من همین است ولی شما را قومی می بینم که دائما در جهل هستید).

24 - هنگامی که آن را به صورت ابر گسترده ای دیدند که به سوی درهها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند این ابری است بارانزا (ولی به آنها گفته شد) این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است.

25 - همه چیز را به فرمان پروردگار درهم میکوبد و نابود می کند، آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه های آنها به چشم نمی خورد، این گونه مجرمان را کیفر می دهیم!

تفسیر:

قوم عاد و تندباد مرگبار!

از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است پرداخته، می گوید: (برای این مشرکان مکه سرگذشت هود برادر قوم عاد را یادآوری کن) (واذکراخا عاد).

تعبیر به (اخ) (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است، این تعبیر چنانکه می دانیم در مورد عده ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند. این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.

سپس می افزاید: در آن هنگام که قومش را در سرزمین (احقاف) انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند) (اذانذر قومه بالاحقاف وقد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه).

(احقاف) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی شنهای روانی است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج رویهم انباشته می گردد، و از این تعبیر روشن می شود که سرزمین قوم عاد ریگستان بزرگی بوده بعضی آنرا در قلب جزیره عربستان میان (نجد) و (احساء) و (حضر موت) و (عمان) دانسته اند.

ولی این معنی بعید به نظر می رسد، چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره شعرا) برمی آید که قوم عاد در جائی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب، و در قلب جزیره چنین مطلبی بسیار بعید است. جمعی دیگر از مفسران آنرا در قسمت جنوبی جزیره حوالی یمن، یا در سواحل دریای عرب دانسته اند. بعضی نیز احتمال داده اند که احقاف منطقه ای در سرزمین عراق، در مناطق کلد و بابل بوده.

و از (طبری) نقل شده که (احقاف) نام کوهی است در شام ولی با تناسب به معنی لغوی (احقاف) و با توجه به اینکه سرزمین آنها در عین مصون نبودن از شنهای روان دارای آب و درخت بوده قول کسانی که می گویند این منطقه در جنوب جزیره عربستان و نزدیکی سرزمین یمن بوده است نزدیکتر به نظر می رسد.

جمله و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه (پیامبران اندازکننده ای از پیش رو و پشت سر هود آمده بودند) اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم که قرآن از آنها تعبیر (من بین یدیه) کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به (من خلفه) شده است.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله پیامبرانی است که قبل از هود و بعد از هود آمده اند بسیار بعید است و یا جمله (و قد خلت) که زمان گذشته را می رساند سازگار نیست.

اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می افزاید (به آنها گفت جز خداوند یگانه را نپرستید) (**الّا تعبدوا الا الله**). سپس آنها را تهدید کرده گفت: (من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم) (**انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم**).

گر چه تعبیر به (یوم عظیم) غالبا به معنی روز قیامت آمده است، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته نیز اطلاق شده است. و منظور در اینجا نیز همین معنی است چرا که در دنباله همین آیات می خوانیم (سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند و بر باد رفتند).

اما این قوم لجوج و سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود گفتند: (آیا تو آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی) (**قالوا أجبتنا لتافکنا عن آلهتنا**).

(اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!) (**فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین**).

این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است، چرا که در جمله اول می گویند چون دعوت تو برخلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته ایم و از نیاکانمان به ارث برده ایم دروغ و افترا است.

و در جمله دوم تقاضای عذاب می کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقاً نیست، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می کند هر چند به آن یقین نداشته باشد؟

ولی (هود) در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت: (علم و آگاهی تنها نزد خداوند است) (**قال انما العلم عند الله**).

او است که می داند در چه زمان، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است، و نه به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است حاصل گردد، چرا که حکمتش چنین اقتضا می کند.

سپس افزود: (وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم) (**وابلغکم ما ارسلت به**)

مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار با شما است، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است.

(ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید) (**ولکنی اریکم قوما تجهلون**).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی تواءم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می کند، اگر مختصر آگاهی داشتید حداقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

سرانجام نصائح مؤثر و رهبریهای برادرانه (هود) در آن سنگدلان تاءثیر نگذاشت، و بجای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی نوح را با این سخن تکذیب می کردند که اگر راست میگوئی پس عذاب موعودت چه شد؟

اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده اند حکمت الهی ایجاب می کند که عذاب استیصال همان عذاب ریشه کن کننده را بر آنها بفرستد.

ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت، و در آسمان به سرعت گسترده شد.

(هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی درهها و آبگیرهای آنها رو می آورد خوشحال شدند، و گفتند این ابری است بارانزا!) (فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا).

مفسران گفته اند مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد، هوا گرم و خشک و خفه کننده شده بود، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده ای که از افقهای دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار درهها و سیلگیرها آمدند تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند و روحی تازه کنند.

ولی به زودی به آنها گفته شد (این ابر بارانزا نیست این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می کردید) (بل هو ما استعجلتم به).

(این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است) (ریح فیها عذاب الیم).

ظاهرا گوینده این سخن خداوند بزرگ است، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت.
آری تندبادی است ویرانگر که (همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می کوبد و نابود می کند) (تدمر کل شیء بامر ربها)

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از (همه چیز) انسانها و چهارپایان و اموال آنها است.

زیرا در جمله بعد می افزاید: (آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه های آنها به چشم نمی خورد) (فاصبحوا لا یری الا مساکنهم).
و این نشان می دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دور دست، و یا در دریا افکنده شد.

بعضی گفته اند نخستین بار که متوجه شدند این ابر سیاه، تندباد پر گرد و غباری است، زمانی بود که به نزدیک سرزمین آنها رسید، و چهارپایان و چوپانهای آنها را که در بیابانهای اطراف بود از زمین برداشت، و به هوا برد، خیمه ها را از جا می کند و چنان بالا می برد که به صورت ملخی دیده می شد! هنگامی که این صحنه را دیدند فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند، اما باد درها را از جا می کند، و آنها را بر زمین می کوبید (یا با خود می برد) و (احقاف) همان شنهای روان را بر پیکر آنها گسترده.

در آیه 7 سوره حاقه آمده است این تندباد هفت شب و هشت روز ادامه یافت)، آنها مرتبا زیر تلی از شن و ماسه ناله می کردند، سپس تندباد

شناها را با خود برد و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت!

و در پایان به این حقیقت اشاره می کند که این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه (ما اینگونه قوم مجرم را کیفر می دهیم) (كذلك نجزي القوم المجرمين).

این هشدار است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت، گاه بادهائی را که به گفته قرآن (مبشرات بین یدی رحمته) (پیشقراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمینهای مرده است ماءموریت مرگ - آفرینی می دهد.

گاه زمین را که مهد آرامش انسان است با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان او می کند.

و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است مبدل به سیلابی می گرداند و همه چیز را با آن غرق می کند.

آری ماءموران حیات او را عاملان مرگ او می سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص اینکه همانند قوم هود نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناکتر باشد!

و جالب اینکه می گوید: این باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را درهم می کوبید.

آیه (26) تا (28) و ترجمه

(ولقد مكناهم فيما إن مكننا كم فيه وجعلنا لهم سمعا وأبصارا وأفدة
فما أغنى عنهم سمعهم ولا أبصارهم ولا أفدتهم من شيء إذ كانوا يجحدون
بآيت الله وحق بهم ما كانوا به يستهزؤن) (26) (ولقد أهلكنا ما حولكم من
القرى وصرفنا الآيات لعلهم يرجعون) (27) (فلو لا نصرهم الذين اتخذوا
من دون الله قربانا إلهة بل ضلوا عنهم وذلك إفكهم وما كانوا يفترون)
(28)

ترجمه:

26 - ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنها گوش
و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها،
و نه عقلهایشان برای آنها سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند،
و سرانجام آنچه را

استهزا می کردند بر آنها وارد شد.

27 - ما اقوامی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم، و آیات خود را
به صورتهای گوناگون برای آنها بیان نمودیم شاید بازگردند.

28 - پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند به گمان اینکه
آنها را به خدا نزدیک می کند آنها را یاری نکردند؟ بلکه از میان آنها گم
شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را افترا میبستند!

تفسیر:

شما هرگز از قوم عاد قویتر نیستید!

این آیات در حقیقت نتیجه گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می گفت.

مشرکان مکه را مخاطب ساخته، می فرماید: (ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم) (و لقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه).

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی، و مال و ثروت، و تمدن مادی، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهائی بخشد نباید قوم عاد همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مساکن درهم ریخته چیزی باقی نماند!

این آیه در حقیقت شبیه همان چیزی است که در سوره فجر درباره همین قوم عاد آمده است: (الم تر کیف فعل ربك بعدا ارم ذات العمدات التي لم یخلق مثلها فی البلاد): (آیا ندیدی پروردگار تو به قوم عاد چه کرد؟ آن قوم بلند قامت، و دارای عمارت های مرتفع، آن قوم و قبیله ای که مثل و مانند آنها در شهرها آفریده نشده بود) (سوره فجر 6-8).

و یا مانند آنچه در آیه 36 سوره ق آمده است: (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا): (چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عده و عده بیشتر بودند).

خلاصه اینکه از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما سپس می افزاید: (ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم) (و جعلنا لهم سمعا و ابصارا و افئدة).

آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیتهای نیز قوی و نیرومند بودند، مطالب را به خوبی درک می کردند، و از این وسائل خداداد در تاءمین مقاصد مادی خود کاملاً بهره می گرفتند

(ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی به هیچوجه سودی نبخشید، چرا که آیات خدا را انکار می کردند) (فما اغنى عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شيء اذ كانوا يجحدون بايات الله).

و سرانجام آنچه (استهزا می کردند بر آنها وارد شد) (و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن).

آری آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل درک حقیقت، اما چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.

و همین کبر و غرور و دشمنی با حق سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند و راه نجات را باز یابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد گرفتار شدند.

جائی که آنها با آنهمه قدرت و امکانات کاری از پیش نبردند و پیکرهای بیجانیشان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیفتر و ناتوانترید.

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سختترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را مأمور مرگ و نابودیتان سازد، این

خطابی است به مشرکان مکه، و به همه انسانهای مغرور و ظالم و لجوج در طول همه قرون و اعصار.

به راستی همانگونه که قرآن می گوید ما اولین انسانهایی نیستیم که قدم روی زمین گذارده ایم، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم.

سپس برای تاءکید بر این مطلب، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: نه تنها قوم عاد بلکه ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می کردند هلاک کردیم (**ولقد اهلکنا ما حولکم من القرى**)

اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست و تقریباً در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشان بود، اگر قوم (عاد) در سرزمین (احقاف) در جنوب جزیره زندگی می کردند، قوم (ثمود) در سرزمینی به نام (حجر) در شمال جزیره، و قوم (سبأ) با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین (یمن)، و قوم (شعیب) در سرزمین (مدین) در مسیر شما به سوی شام، و همچنین قوم (لوط) در همین منطقه زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر به عذایهای گوناگون گرفتار شدند.

هر یک از اینها آئینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویائی، چگونه با اینهمه وسائل بیداری باز بیدار نمی شوند؟

بعد اضافه می کند: (ما آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان کردیم، شاید بازگردند) (**و صرفنا الایات لعلهم یرجعون**)

گاه معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم، گاه از طریق نعمت، و گاه بلاء و مصیبت، گاه از طریق توصیف نیکان، و گاه

توصیف مجرمان، و گاه از طریق عذاب استیصال دیگران پند و اندرزها به آنها دادیم، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج مجال هدایت به آنها نداد!

در آخرین آیه مورد بحث آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می کند: (پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشتافتند؟! (فلو لا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قربانا الهة) .

راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می پنداشتند.

سپس می افزاید: (نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم شدند) (بل ضلوا عنهم) .

موجوداتی اینچنین بی عرضه و بی ارزش که مبداء هیچ اثر، و مفید هیچ فایده ای نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟!

و در پایان آیه می گوید: (این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افترا میبستند!) (و ذلك افكهم و ما كانوا يفترون) .

این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک، و این گم شدن معبودان در زمان حادثه، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود.

آیه (29) تا (32) و ترجمه

(وإذ صرفنا إليك نفرا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا أنصتوا فلما قضى ولوا إلى قومهم منذرين) (29) (قالوا يقومنا إنا سمعنا كتابا أنزل من بعد موسى مصدقا لما بين يديه يهدي إلى الحق وإلى طريق مستقيم) (30) (يا قومنا أجيئوا داعي الله وأمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم ويحرم من عذاب أليم) (31) (ومن لا يجب داعي الله فليس بمعجز في الأرض وليس له من دونه أولياء أولئك في ضلال مبين) (32)

ترجمه:

29 - به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را استماع کنند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید، و هنگامی که پایان گرفت به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انذار کردند.

30 - گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتب قبل از آن، که به سوی حق هدایت می کند و به سوی راه راست.

31 - ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذاب الیم پناه دهد.

32 - و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست، و چنین کسان در گمراهی آشکارند.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات روایات مختلفی آمده است، از جمله اینکه: رسول خدا (ﷺ) از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و (زید بن حارثه) با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طائفه جن از آنجا می گذشتند هنگامی که قرائت قرآن پیامبر (ﷺ) را شنیدند گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر (ﷺ) رسیدند، و پیامبر (ﷺ) تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره جن نازل گردید.

بعضی دیگر شأن نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که با شأن نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت که پیامبر (ﷺ) مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر (ﷺ) را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است، اینجا بود که سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند.

مرحوم (طبرسی) در (مجمع البیان) شأن نزول سومی در اینجا آورده که مسأله را با داستان سفر پیامبر (ﷺ) به طائف می سازد و خلاصه آن چنین است:

(بعد از وفات ابوطالب کار بر پیامبر ﷺ) سخت شد به سوی طائف رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف طائف شدیدا از در تکذیب درآمدند، و آنقدر از پشت سر به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست، در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت.

باغ متعلق به (عتبه بن ربیعہ) و (شیبہ بن ربیعہ) دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست.

آن دو غلامشان (عداس) را که مردی مسیحی بود با طبقی از انگور خدمت پیامبر ﷺ فرستادند پیغمبر به (عداس) فرمود: از کجائی؟ گفت: از نینوا! فرمود: از شهر بنده صالح خدا (یونس)؟ (عداس) گفت: شما از کجا یونس را می شناسید فرمود: من رسول خدایم، خداوند به من خبر داده، (عداس) به حقانیت پیامبر ﷺ پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر ﷺ را بوسه داد.

هنگامی که برگشت (عتبه) و (شیبہ) او را سرزنش کردند که چرا این کار را کردی؟! گفت: این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان در مورد پیامبرمان یونس خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبادا ترا از آئین نصرانیت فریب دهد که او مرد فریکاری است!

پیامبر ﷺ به سوی مکه بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤمن بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید مشغول نماز شد گروهی از جن از اهل

(نصیبین) یا (یمن) از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را در نماز صبح شنیدند و گوش فرا دادند و ایمان آوردند.

تفسیر:

طائفه جن ایمان می آورند

در این آیات - چنانکه در شائن نزول نیز اشاره شد - بحث فشرده ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام (ﷺ) و کتاب آسمانی او آمده است، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن، به این پیامبری که از انس است و از میان شما برخاسته ایمان آوردند ولی شما همچنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید.

درباره موجودی به نام (جن) و خصوصیات آن بحث مشروحی در تفسیر سوره جن به خواست خدا خواهیم داشت، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم:

در حقیقت داستان قوم عاد هشدار برای مشرکان مکه بود و داستان ایمان طائفه (جن) هشدار دیگری است.

نخست می فرماید: (به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند) (واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القرآن).

تعبیر به (صرفنا) از ماده (صرف) که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طائفه جن قبلا از طریق (استراق سمع) به اخبار آسمانها گوش فرا می

دادند، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند.

(نفر) چنانکه راغب در (مفردات) گفته به معنی گروهی از مردان است که می توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند).

و مشهور در میان ارباب لغت، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می شود).

سپس می افزاید: (هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات روحپور آن را شنیدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید (فلما حضروه قالوا انصتوا)).

و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می فرمود.

(انصتوا) از ماده (انصات) به معنی (سکوت تواءم با استماع و توجه) است. سرانجام نور ایمان در دل آنها تاییدن گرفت، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آنها را انذار کردند) و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند (فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین).

و اینچنین است راه و رسم افراد با ایمان که پیوسته طالب آند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.

آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پرمعنا، گفتند: (ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است) (**قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی**).

این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه: (کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست، و نشانه هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود) (**مصدقا لما بین یدیه**).

وصف دیگر اینکه همگان را به سوی حق هدایت می نماید (یهدی الی الحق).

به گونه ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین وصف اینکه: (به سوی راه مستقیم دعوت می کند) (**والی طریق مستقیم**).

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، ظاهرا در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

جمله (انزل من بعد موسی) و جمله (مصدقا لما بین یدیه) مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصا کتاب موسی ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند، و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه بخاطر چیزی است که (ابن عباس) گفته که جن مطلقا از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا

که طائفه جن از اخبار آسمانها با خبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟!

بلکه بخاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

سپس افزودند: (ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید (یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به) .

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد: (گناهانتان را می بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می دهد) (یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم) .

منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام (ﷺ) است که آنها را به سوی الله رهنمون می شد و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت انسان از گناهان و عذاب دردناک قیامت است امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

جمعی از مفسران کلمه (من) در (من ذنوبکم) را (زائده) دانسته اند که تاءکید است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان.

ولی بعضی آن را (تبعیضیه) و اشاره به آن دسته از گناهانی می دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده اند، یا گناهانی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس.

ولی مناسبتر همان است که (من) زائده و برای تاءکید باشد و آیه شریفه همه گناهان را شامل گردد.

در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:

(آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند) (و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض).

(و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود) (ولیس له من دونه اولیاء).

و لذا (این گروه در گمراهی آشکارند) (اولئک فی ضلال مبین). چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جوئی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

بارها گفته ایم: (معجز) (یا سایر مشتقات این کلمه) در اینگونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است، و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات.

تعبیر به (فی الارض) (در زمین) اشاره به این است که هر جای زمین بروید ملک خدا است، و از حیطة قدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی گوید به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس هر دو روی زمین است.

نکته ها:

1 - تبلیغات مؤثر

چنانکه گفتیم بحث پیرامون جن و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات دیگر مربوط به آن، به خواست خداوند در تفسیر سوره جن خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که آنها

موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیفهای الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و آگاهی کافی از دعوتهای الهی دارند.

مسأله جالب در این آیات مورد بحث روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.

آنها پس از حضور در محضر پیامبر (ﷺ) و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طائفه خود آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند.

آنها نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آنها پرداخته، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آنها بشارت دادند، که هم تاءکیدی بود بر مسأله معاد و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزشهای ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به آنها گوشزد کردند، و هشدارى توأم با استدلال و دلسوزی به آنها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که ضلال مبین و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.

2 - بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است از آیات فوق و همچنین از آیات سوره جن به خوبی برمی آید که این گروه از طائفه جن تنها با شنیدن آیات قرآن مجذوب آن شدند، و هیچ نشانه ای بر اینکه آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام (ﷺ) کرده باشند در دست نیست.

آنها همین اندازه را که قرآن مجید هماهنگ با نشانه های کتب پیشین است، و از سوی دیگر دعوت به حق می کند، و از سوی سوم برنامه ریزی عملی آن بر صراط مستقیم است، برای حقانیت آن کافی دانسته اند.

و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه دلیل دیگر بی نیاز می کند.

کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده، و در محیطی مملو از جهل و خرافات عرضه شده، دارای چنین محتوایی بلند، معارف و عقائدی پاک، توحیدی خالص، قوانینی محکم و منسجم، استدلالهائی قوی و نیرومند، برنامه هائی متین و سازنده، و مواعظ و اندرزهای روشنگر و عالی باشد آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبائی خیره کننده، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که (آفتاب آمد دلیل آفتاب).

آیه (33) تا (35) و ترجمه

(أولم يروا أن الله الذي خلق السموات والارض ولم يعى بخلقهن بقادر على أن يحى الموتى بلى إنه على كل شىء قدير) (33) (وיום يعرض الذين كفروا على النار أليس هذا بالحق قالوا بلى وربنا قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون) (34) (فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم كأنهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا إلا ساعة من نهار بلغ فهل يهلك إلا القوم الفاسقون) (35)

ترجمه:

33 - آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست.

34 - روزی را به یادآور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود) آیا این حق نیست؟ می گویند: آری، به پروردگار ما سوگند (که حق است، در این هنگام) می گوید: پس عذاب را به خاطر کفرتان بچشید!

35 - بنابراین صبر کن آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبائی کردند و برای (عذاب) آنها شتاب مکن، هنگامی که وعده هائی را که به آنها داده شد می بینند احساس می کنند که گوئی فقط ساعتی از یکروز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟

تفسیر:

همچون پیامبران اولواالعزم شکیبا باش

این آیات که آخرین آیات سوره (احقاف) است به بحث پیرامون (معاد) می پردازد، زیرا از یکسو در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مسأله (معاد) آمده بود.

و از سوی دیگر سوره (احقاف) در بخشهای نخست از مسأله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می گوید.

و در آخرین بخش از این سوره مسأله معاد را پیش می کشد، و به این ترتیب اصول سه گانه اعتقادی را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: (آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست)؟! (اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیء قدير)

آفرینش آسمانها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش نشانه قدرت او بر هر چیز است، چرا که هر چیز به تصور آید او در این عالم آفریده است، با این حال چگونه ممکن است از تجدید حیات انسانها عاجز باشد؟ این دلیلی است دندان شکن بر مسأله امکان معاد.

اصولا بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است، ما که اینهمه پیدایش موجود زنده و جاندار را از موجودات بی جان می بینیم چگونه می توانیم در قدرت مطلقه او بر مسأله معاد تردید به خود راه دهیم؟

این یکی از دلائل متعدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف از جمله در آیه 81 سوره یس روی آن تکیه کرده است.

در آیه بعد صحنه ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده، می فرماید: (روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می کنند) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار)

آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می کنند، و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می کنند و شعله های سوزان و کوه پیکر و وحشتناک آن را می بینند به آنها گفته می شود: (آیا این حق نیست) (الیس هذا بالحق).

آیا امروز هم می توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه های خرافی پیشینیان است؟! آنها که چاره ای جز اعتراف ندارند می گویند: (آری سوگند به پروردگارمان که این حق است) و جای شک و تردید در آن نیست، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می پنداشتیم (قالوا بلی وربنا).

در این هنگام خداوند یا مأموران عذاب الهی می گویند: (پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید) (قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).

و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می بینند و اعتراف می کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه وجدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت.

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره (احقاف) است با توجه به آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر

خود دستور می دهد که صبر کن همانگونه که پیامبران اولوالعزم صبر و شکیبائی کردند). (فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل).

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، نوح (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا 950 سال دعوت کرد اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

(ابراهیم) (علیه السلام) را به میان آتش افکندند و موسی (علیه السلام) را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانیهای قومش پر خون بود، و عیسی مسیح (علیه السلام) را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

پیامبران اولوالعزم چه کسانی بودند؟

در این که منظور از پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند در میان مفسران گفتگو بسیار است، و پیش از آنکه در این باره تحقیق کنیم باید معنی (عزم) را بررسی کرد، زیرا (اولوالعزم) به معنای صاحبان (عزم) است. (عزم) به معنای اراده محکم و استوار است، (راغب) در (مفردات) می گوید: عزم به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عقد القلب علی امضاء الامر).

در قرآن مجید گاهی (عزم) در مورد (صبر) به کار رفته، مانند (ولمن صبر و غفران ذلك لمن عزم الامور): (کسی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است) (شوری 43).

و گاه به معنی (وفای به عهد) مانند: (ولقد عهدنا الى آدم
من قبل فنی و لم نجد له عزمًا): (ما به آدم از قبل عهد کردیم، اما او فراموش
کرد و بر سر عهد خود نایستاد) (طه - 115).

ولی با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و
آئین تازه با مشکلات و گرفتاریهای بیشتری روبرو بودند، و برای مقابله
با آن عزم و اراده محکمتری لازم داشتند به این دسته از (پیامبران)،
(اولوالعزم) اطلاق شده است، و آیه مورد بحث نیز ظاهراً اشاره به همین معنا
است.

در ضمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام (ﷺ) نیز از همان
پیامبران است، زیرا می گوید (تو هم شکیبائی کن آنگونه که
پیامبران اولوالعزم شکیبائی کردند).

و اگر بعضی (عزم) و (عزیمت) را به معنی (حکم و شریعت) تفسیر کرده
اند به همین مناسبت است، و گرنه (عزم) در لغت به معنی شریعت نیامده است.
به هر حال طبق این معنی (من) در (من الرسل) (تبعیضیه) است، و
اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده اند،
همانها که در آیه 7 سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده: (واذا اخذنا من النبیین
میثاقهم و منك و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - بن مریم و اخذنا منهم
میثاقا غلیظا): (به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو
و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم
(احزاب - 7)).

در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع، به این پنج پیامبر بزرگ
اشاره می کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است.

در آیه 13 سوره شوری نیز از آنها سخن می گوید: (شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى):

(آئینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم).

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوالعزم همین پنج تن بودند، چنانکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) آمده است: منهم خمسة: اولهم نوح، ثم ابراهيم، ثم موسى، ثم عيسى، ثم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است: منهم خمسة اولوالعزم من المرسلين: نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و هنگامی که راوی سؤال می کند: لم سموا اولوا العزم: (چرا آنها اولوالعزم نامیده شدند؟) امام در پاسخ می فرماید: لانهم بعثوا الى شرقها و غربها، و جنها و انسها: (زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند).

و باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: سادة النبیین و المرسلین خمسة و هم اولوالعزم من الرسل و علیهم دائرة الرحی نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

(بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولوالعزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند).

در تفسیر (در المنثور) از ابن عباس نیز همین معنی نقل شده که پیامبران اولوالعزم همین پنج نفرند

ولی بعضی از مفسران اولوالعزم را اشاره به پیامبرانی می دانند که ماءمور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را 313 نفر دانسته و بعضی همه پیامبران را اولوالعزم (صاحبان اراده قوی) می دانند و مطابق این قول من در من الرسل بیانیه است نه تبعیضیه.

ولی تفسیر اول از همه صحیحتر است و روایات اسلامی آنرا تاءیید می کند. سپس قرآن در دنبال این سخن می افزاید: (درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن) (ولا تستعجل لهم).

چرا که قیامت به زودی فرا می رسد و آنچه را درباره آن شتاب داشتند با چشم خود می بینند، سخت مجازات می شوند و به اشتباهات خود پی می برند.

به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که (هنگامی که آنها وعده هائی که به آنها داده می شد می بینند احساس می کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند)! (کانه يوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار).

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت یا به خاطر آن است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می گذرد که گوئی ساعتی بیش نبوده است، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند بیش از یک ساعت نمی بینند. اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد.

لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر (ﷺ) فاصله دنیا و آخرت را سؤال می کنند و می گویند: کم ما بین الدنيا و الاخرة؟ در پاسخ می فرماید: غمضة عين: (یک چشم بر هم زدن)! سپس می گوید: خداوند فرموده کانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار.

این نشان می دهد که تعبیر به (ساعت) نه به معنی مقدار ساعت معمولی است، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است.

بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می افزاید: (این ابلاغی است، برای همه) (بلاغ).

برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار.

و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می فرماید: (آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟) (فهل يهلك الا القوم الفاسقون).

نکته:

پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصا پیامبر اسلام (ﷺ) بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت، و طوفانهای شدید، و مشکلات طاقت فرسا است، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای اینگونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که از آینده به گذشته است واقعیتها را طور دیگری

مجسم می کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر (ﷺ) تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد. دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند!

پیوسته به میان قبائل عرب می رفت، و از آنها دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی گفت.

سنگسارش می کردند آنچنان که از بدن مبارکش خون می ریخت، ولی دست از برنامه خود بر نمی داشت.

آنچنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.

یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه هایی که بر جان و قلب او می نشست.

روزهائی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد: اللهم الیک اشکو ضعف قوتی، و قلة حیلتي، و هوانی علی الناس، یا ارحم الراحمین! انت رب المستضعفین، و انت ربی، الی من تکلنی؟ الی بعید یتجهمنی؟ ام الی عدو ملکته امری؟ ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی...:

(خداوندا! ناتوانی و نارسائی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیمتری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که و ا می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است).

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه اش خطاب کردند.
گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبائی و استقامت ادامه داد.
و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در بر گرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می رسد.

و این است معنی **(فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل)**.
و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی.

با اینحال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبائی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟
چگونه مسلمانان امروز در برابر اینهمه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته اند می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام (ﷺ) پیروز شوند؟

مخصوصا رهبران اسلامی بیش از همه مأمور به این برنامه اند چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: ان الصبر علی ولایة الامر مفروض لقول الله عز و جل لنبيه: فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل، و ایجاب به مثل ذلك علی اولیائه و اهل طاعته، بقوله: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة:

(صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده: فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چرا که می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکوئی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید).

خداوندا! این موهبت بزرگ، این عطیه آسمانی، این صبر و شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات را به ما ارزانی فرما!

پروردگارا! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولوالعزم مخصوصا خاتم پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با زحمات طاقت فرسا فرا راه بشریت قرار دادند همچنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم.

بارالها! می دانیم دشمنان حق متشکل و متحدند، و از هیچ جنایتی ابا ندارند، بیش از آنچه آنها در توان دارند به ما صبر و شکیبائی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشکلات زانو نزیم، و امواج و طوفانها را پشت سر بگذاریم، و این جز با امداد و لطف بی پایان تو ممکن نیست آمین یا رب العالمین.

پایان سوره احقاف

سوره محمد

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و 38 آیه است

محتوای سوره محمد (ﷺ)

این سوره که بخاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده سوره محمد (ﷺ) نام دارد نام دیگرش سوره (قتال) (سوره جنگ) است، و در واقع مسأله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره به مقایسه حال مؤمنان و کفار و ویژگیها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می پردازد.

به طور کلی محتوای سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

1 - مسأله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان و جهان دیگر.

2 - بحثهای گویا و صریحی پیرامون مسأله جهاد و پیکار با دشمنان، و دستور درباره اسیران جنگی.

3 - قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه فعالیتهای تخریبی زیادی داشتند.

4 - بخش دیگر از مسأله (سیر در زمین) و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت سخن می گوید.

5 - در قسمتی از آیات سوره مسأله آزمایش الهی به تناسب مسأله جنگ مطرح است.

6 - در قسمتی دیگر از مسأله انفاق که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مسأله بخل سخن به میان آمده.

7 - در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مسأله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

رویه‌مرفته با توجه به اینکه این سوره در مدینه به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام نازل شده، و به گفته جمعی از مفسران در بحبوحه جنگ

احد یا کمی بعد از آن بوده است، مسأله اصلی در آن مسأله جنگ است و بقیه مسائل بر محور آن دور می‌زد، جنگی سرنوشت ساز و مشخص کننده صفوف مؤمنان از کافران و منافقان، جنگی که پایه های اسلام را تقویت می‌کرد، و دشمنانی را که قصد نابودی اسلام و مسلمین داشتند بر سر جای خود می‌نشاند.

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) آمده است: من قرء سورة محمد (ﷺ) كان حقا على الله ان يسقيه من انهار الجنة: (کسی که سوره محمد (ﷺ) را تلاوت کند بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد).

در کتاب (ثواب الاعمال) از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: من قرء سورة الذين كفروا (سورة محمد (ﷺ)) لم يرتب ابداء، و لم يدخله شك في دینه ابداء، و لم يبتله الله بفقر ابداء و لا

خوف سلطان ابداء و لم یزل محفوظا من الشرک و الکفر ابداء حتی یموت فاذا مات وکله الله به فی قبره الف ملک یصلون فی قبره و یکون ثواب صلاتهم له و یشیعونه حتی یوقفوه موقف الامن عند الله عز و جل و یکون فی امان الله و امان محمد (ﷺ): (هر کس سوره محمد (ﷺ) را بخواند هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی دهد، و هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت، و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می میرد خداوند هزار فرشته را مأمور می کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازهایشان از آن او است، و این هزار فرشته همچنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد (ﷺ) است).

روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی رحم و بی منطق، تردید و تزلزل بخود راه ندهند، هم پایه های دین و ایمانشان قوی می شود، و هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعمند.

در حدیث دیگری آمده است که امام (علیه السلام) فرمود: من اراد ان یعرف حالنا و حال اعدائنا فلیقرء سورة محمد فانه یراها آیه فینا و آیه فیهم: (هر کس بخواند حال ما و دشمنان ما را بنگرد سوره محمد را بخواند که آیه ای درباره ما است و آیه ای درباره آنها)!

این حدیث را مفسران اهل سنت مانند (آلوسی) در (روح المعانی) و (سیوطی) در (در المنثور) نیز نقل کرده اند.

و بیانگر این واقعیت است که نمونه اتم ایمان اهل بیت
پیامبر (ﷺ) بودند و نمونه بارز کفر و نفاق بنی امیه درست است که در این
سوره تصریحی به عنوان اهل بیت نیامده، و نه به عنوان بنی امیه، ولی چون از
دو گروه مؤمن و منافق و ویژگیهای آنها بحث شده است
قبل از هر چیز اشاره به آن دو مصداق روشن می کند، و در
عین حال مانع از شمول سوره نسبت به سایر افراد مؤمن و منافق نیست.

آیه (1) تا (3) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله أضل أعمالهم) (1) (والذين آمنوا و عملوا الصلحت و آمنوا بما نزل على محمد و هو الحق من ربهم كفر عنهم سيئاتهم و أصلح بالهم) (2) (ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا البطل و أن الذين آمنوا اتبعوا الحق من ربهم كذلك يضرب الله للناس أمثلهم) (3)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند اعمالشان را نابود می کند.

2 - و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد (ﷺ) نازل شده، و همه حق است و از سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند.

3 - این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، اینگونه خداوند برای مردم زندگیشان را توصیف می کند.

تفسیر:

مؤمنان پیرو حقند و کافران پیرو باطل

این سه آیه در حقیقت مقدمه ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است.

در آیه نخست وضع حال کافران، و در آیه دوم وضع حال مؤمنان را بیان کرده، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بیرحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می فرماید: (کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می کشاند و گم می کند) (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم).

این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است که آتش افروزان جنگهای ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها از راه خدا بازمی داشتند.

گر چه بعضی از مفسران مانند زمخشری در (کشاف) (صد) را در اینجا به معنی (اعراض) از ایمان تفسیر کرده اند، در مقابل آیه بعد که از ایمان سخن می گوید، ولی با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید باید معنی اصلی آن را که همان منع و جلوگیری است حفظ کرد.

منظور از (اضل اعمالهم) این است که آن را نابود و حبط می کند، زیرا گم کردن کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است. به هر حال بعضی از مفسران این جمله را اشاره به کسانی می دانند که در روز جنگ بدر شترهائی را نحر کرده به مردم انفاق کردند، ابو جهل ده شتر، صفوان ده شتر، و سهل بن عمرو ده شتر برای لشکر سر بریدند.

اما چون این اعمال در طریق شرک و برنامه های شیطانی بود همگی حبط شد.

ولی ظاهر این است که محدود به این معنی نیست، بلکه تمام اعمالی را که ظاهراً به عنوان کمک به مستمندان یا میهمان نوازی یا غیر آنها انجام می دادند به خاطر عدم ایمانشان همگی حبط می شود.

از این گذشته اعمالی را که آنها برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین انجام می دادند خداوند همه آنها را نیز گم و نابود کرد و از رسیدن به مقصد و هدف بازداشت.

آیه بعد توصیفی است از وضع مؤمنان که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده است قرار دارند می فرماید: (و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه بر محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می کند) **(و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح باهم).**

ذکر ایمان به آنچه بر پیغمبر اسلام صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نازل شده بعد از ذکر ایمان

به طور مطلق تاءکید است بر برنامه های این پیامبر بزرگ، و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نازل شده هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به ایمان به خدا است، و جنبه اعتقادی دارد، و این جمله اشاره به ایمان به محتوای اسلام و تعلیمات آنحضرت است و جنبه عملی دارد.

و به تعبیر دیگر ایمان به خدا به تنهایی کافی نیست، بلکه باید ایمان به (ما انزل علیه) نیز داشته باشند، ایمان به قرآن، ایمان به جهاد، ایمان به نماز و روزه، ایمان به ارزشهای اخلاقی که بر او نازل شده است.

ایمانی که مبداء حرکت، و تاءکید بر عمل صالح بوده باشد. قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: (و هو الحق من ربهم) (در حالی که آنچه بر او نازل شده حق است و از سوی پروردگار). یعنی ایمان آنها بی حساب و بی دلیل نیست، چون حق را در آن تشخیص داده اند ایمان آورده اند.

و تعبیر من ربهم (از سوی پروردگارشان) تأکیدی است بر این واقعیت که همیشه حق از سوی پروردگار است، از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد.

قابل توجه اینکه در مقابل دو کیفری که برای کفار بازدارنده از راه خدا ذکر شده بود دو پاداش برای مؤمنان صالح العمل بیان می کند که نخستین آنها پوشاندن لغزشها و بخشودگی خطاهائی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست، و دیگر (اصلاح) بال است.

(بال) به معانی مختلفی آمده است به معنی حال، کار، قلب، و به گفته راغب در مفردات به معنی (حالات پر اهمیت) است، بنابراین (اصلاح بال) به معنی سر و سامان دادن به تمام شئون زندگی و امور سرنوشت ساز می باشد که طبعاً هم پیروزی در دنیا را شامل است، و هم نجات در آخرت را، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم (اضل اعمالهم) تلاشها و کوششهایشان به جایی نمی رسد و به جز شکست نصیب و بهره ای ندارند.

و می توان گفت آموزش گناهان نتیجه ایمان آنها، و اصلاح بال نتیجه اعمال صالح آنها است.

مؤمنان هم دارای آرامش فکرنند، و هم پیروزی در برنامه های عملی که اصلاح بال دامنه گسترده ای دارد و همه اینها را شامل است، و چه نعمتی از این بالاتر که انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هائی مفید و سازنده داشته باشد.

در آخرین آیه نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده، می فرماید: (این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود) **(ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم)**.

جان مطلب اینجا است که دو خط (ایمان) و (کفر) از دو خط (حق) و (باطل) منشعب می شود، (حق) یعنی واقعیتهای عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است، و به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان، و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا، و روابط آنها با یکدیگر است. (باطل) یعنی پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف، و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

آری مؤمنان پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینها است.

قرآن مجید می گوید: **(و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا):**

آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است باطل نیافریده ایم (سوره ص - 27).

بعضی (باطل) را به معنی (شیطان)، و بعضی به معنی (بیهوده) تفسیر کرده اند، ولی همانگونه که گفتیم (باطل) معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر آن را شامل می شود.

و در پایان آیه می افزاید: (اینگونه خداوند برای مردم مثلهای زندگیشان را بیان می کند) (كذلك يضرب الله للناس امثالهم).

یعنی همینگونه که خطوط زندگی مؤمنان و کفار، و اعتقادات و برنامه های عملی و نتایج کار آنها را در این آیات بیان فرموده، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می سازد.

(راغب) در (مفردات) می گوید: (مثل) به معنی سخنی است که درباره چیزی گفته شود همانند سخنی که درباره مطلب مشابه آن گفته شده، تا یکی دیگر را تبیین کند. از سخنان دیگر او نیز استفاده می شود که این کلمه گاه به معنی (مشابهت) به کار می رود، و گاه به معنی (توصیف).

و ظاهراً در آیه مورد بحث منظور معنی دوم است، یعنی خداوند اینگونه توصیف حال مردم می کند، همانگونه که در آیه 15 سوره محمد (ﷺ) آمده: (مثل الجنة التي وعد المتقون): (توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است...). به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیکتر باشیم به ایمان نزدیکتریم، و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیکتر! که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است.

آیه (4) تا (6) و ترجمه

(فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق فإما منا بعد وإما فداء حتى تضع الحرب أوزارها ذلك ولو يشاء الله لانتصر منهم و لكن ليلبوا بعضكم ببعض و الذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل عملهم) (4) (سيهديهم و يصلح بالهم) (5) (و يدخلهم الجنة عرفها لهم) (6)
ترجمه:

4 - هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می شوید گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیریید، و این وضع همچنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است، و هر گاه خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند.

5 - به زودی آنها را هدایت می کند و کار آنها را اصلاح می کند.

6 - و آنها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند.

تفسیر:

در میدان نبرد قاطعیت لازم است

همانگونه که قبلا گفتیم آیات گذشته مقدمه ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی که در آیات مورد بحث مطرح

شده است، می فرماید: (هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید با تمام قدرت به آنها حمله کنید و گردنهایشان را بزنید!) (فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب)

بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشنترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است.

و به هر حال این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا (لقیتم) از ماده (لقاء) در این گونه موارد به معنی (جنگ) است، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مسأله (اسارت اسیران) و واژه (حرب) (جنگ) و (شهادت در راه خدا) که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است.

کوتاه سخن این که (لقاء) گاه به معنی هر گونه ملاقات استعمال می شود، و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است. و از اینجا روشن می شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی آیه را طوری معنی کرده اند که اسلام می گوید: (با هر کافری روبرو شدی گردنش را بزن)! چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست، و گر نه خود این آیه صراحت در مسأله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو می شود اگر با قاطعیت هر چه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملاً منطقی است.

سپس می افزاید: (این حملات کوبنده باید همچنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید، در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آنها را محکم ببندید) (حتى اذا اثنتموهم فشدوا الوثاق). (اثنتموهم) از ماده (ثخن) (بر وزن شکن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می شود.

گرچه غالب مفسران این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته اند، ولی چنانکه گفتیم این معنی در ریشه لغوی آن نیست، اما از آنجا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن، خطر بر طرف نمی گردد یکی از مصادیق این جمله در چنین شرائطی می تواند مسأله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلی آن.

به هر حال آیه فوق بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امر گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه آنها را از وظیفه اصلی باز می دارد.

تعبیر به (فشدوا الوثاق) (با توجه به این که (وثاق) به معنی طناب یا هر چیزی است که با آن می بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است، مبدا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد.

در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می فرماید: یا بر آنها منت بگذارید، و بدون عوض

آزادشان کنید، و یا از آنها فدیة و عوض بگیرید و آزاد نمائید (فاما منا بعد و اما فداء).

و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می گیرد آنها را گاه بدون عوض، گاه با عوض، آزاد می سازد، و این عوض در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را بصورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحا نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

فقیه معروف ما (فاضل مقداد) در (کنز العرفان) می گوید: (آنچه از مکتب اهلبیت نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، و گرفتن فدیة و آزاد کردن، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست). او در جای دیگر از سخن خود می گوید: (مسأله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه).

این مسأله در سایر کتب فقهی نیز آمده است.

در بحث (بردگی) که ذیل این آیات خواهد آمد باز به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سپس در دنباله آیه می افزاید: (این وضع باید همچنان ادامه یابد، و دشمنان را باید همچنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورید تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد) (حق تضرع الحرب اوزارها).
تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

(اوزار) جمع (وزر) به معنی (بار سنگین) است، و گاه بر (گناهان) نیز اطلاق می شود، چرا که آنهم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد.
جالب اینکه این بارهای سنگین در آیه، به (جنگ) نسبت داده شده، می گوید: (جنگ بارهای خود را بر زمین نهد) این بارهای سنگین کنایه از انواع (سلاحها) و (مشکلاتی) است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد این بار بر دوش آنها است.
اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ این سؤالی است که مفسران پاسخهای متفاوتی به آن داده اند.

بعضی مانند ابن عباس گفته اند: تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند و آئین شرک برچیده شود.

بعضی دیگر گفته اند: جنگ اسلام و کفر همچنان ادامه دارد تا مسلمانان بر (دجال) پیروز شوند، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام (ﷺ) نقل شده که فرمود: و الجهاد ماض مذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال: (جهاد همچنان ادامه دارد، از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که آخر امت من با دجال پیکار کنند).

بحث درباره (دجال) بحث دامنہ داری است، ولی اینقدر معلوم است که (دجال) مرد فریبکار یا مردان فریبکاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می پردازند، و مهدی (علیه السلام) با قدرت عظیمش آنها را درهم می کوبد. و به این ترتیب تا دجالان بر صفحه زمین زندگی می کنند پیکار حق و باطل ادامه دارد!

در حقیقت (اسلام) با کفر دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ شمشیرها به غلاف می رفت، و دیگر پیکار مستمری است که با (شرک و کفر و ظلم و فساد) دارد، و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی (علیه السلام). سپس اضافه می کند: (برنامه شما همین گونه است) (ذلک). (و هر گاه خدا می خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می گرفت) (ولو یشاء لانتصر منهم).

از طریق صاعقه های آسمانی، زلزله ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می شد، (اما خدا می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید) (ولکن لیبلا بعضکم ببعض). این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می شوند.

استعدادها شکوفا می گردد، و نیروی استقامت و پایداری زنده می شود، و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تاءمین می گردد.

اگر مؤمنان کناری می نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آنها را درهم می کوبید، جامعه ای بی ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می آمد که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت.

خلاصه اینکه خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است، در سوره آل عمران آیه 142 می خوانیم: (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين): (آیا چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است)؟

و در آیه قبل از آن آمده: (وليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين): (هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد).

در آخرین جمله آیه مورد بحث از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده می گوید: (كسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی کند) (والذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل اعمالهم).

زحمات و رنجها و ایثارهای آنها از میان نمی رود، همه در پیشگاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاریهای آنها باقی می ماند، هر بانگ (لا اله الا الله) به گوش می رسد محصول زحمات آنها است، و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می نهد از برکت فداکاری آنان است، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است.

این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است.
و سه موهبت دیگر در آیات بعد به آن می افزاید.
نخست می گوید: (خداوند آنها را هدایت می کند) (سپه‌دهیم).
هدایت به مقامات عالیه، و فوز بزرگ، و رضوان الله.
دیگر اینکه (وضع حال آنها را اصلاح می نماید) (و یصلح بالهم).
آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می بخشد،
و هماهنگی با صفا و معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند می سازد.
و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می کند.
و آخرین موهبت اینکه: (آنها را در بهشت جاویدانش که اوصافش را
برای آنان بازگو کرده است وارد می کند) (و یدخلهم الجنة عرفها لهم).
بعضی از مفسران گفته اند نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را
برای آنها بیان کرده بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز
مشخص می سازد به گونه ای که وقتی وارد بهشت می شوند یکسر به سوی
قصرهای خویش می روند!.

بعضی نیز (عرفها) را از ماده (عرف) (بر وزن فکر) به معنی (عطر و بوی خوش) تفسیر کرده اند، یعنی خداوند آنها را وارد بهشتی می کند که سراسر آن را برای میهمانانش معطر ساخته. ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

بعضی نیز گفته اند که اگر این آیات را با آیه (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا) (آل عمران - 169) ضمیمه کنیم روشن می شود که منظور از (اصلاح بال) همان حیات جاودانی است که شهیدان در سایه آن آماده حضور نزد پروردگار، با کنار رفتن حجابها و پرده ها می شوند.

نکته ها:

1 - مقام والای شهیدان

در تاریخ ملتها روزهایی پیش می آید که بدون ایشار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار خطرات بر طرف نمی شود، و اهداف بزرگ و مقدس محفوظ نمی ماند، اینجا است که گروهی مؤمن و ایثارگر باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به اینگونه افراد شهید گفته می شود.

اطلاق (شهید) از ماده (شهود) بر آنها یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر اینکه در لحظه شهادت فرشتگان رحمت را مشاهده می کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمتهای بزرگی است که برای آنها آماده شده، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آنچنان که در آیه (شریفه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) (آل عمران - 169) آمده است.

در اسلام کمتر کسی به پایه (شهید) می رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می کنند.

درباره مقام شهیدان روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می کند.

در حدیثی از رسول خدا (ﷺ) می خوانیم: ان فوق کل بر برا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل الله: (در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست).

در حدیث دیگری از آنحضرت نقل شده است: المجاهدون فی الله قواد اهل الجنة! (مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند)!

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ما من قطرة احب الى الله من قطرة دم فی سبیل الله، او قطرة من دموع عین فی سواد اللیل من خشية الله، و ما من قدم احب الى الله من خطوة الى ذی رحم، او خطوة يتم بها زحفا فی سبیل الله!:

(هیچ قطره‌ای محبوبتر در پیشگاه خدا از قطره خونی که در راه او ریخته می شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می گردد، نیست، و هیچ گامی محبوبتر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می گردد نمی باشد).

اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم می بینیم، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده اند.

نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت ساز (شهادت) است که لرزه بر اندام دشمنان می افکند، و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام مایوس می کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

ولی بدون شک (شهادت) یک هدف نیست، هدف پیروزی بر دشمن و پاسداری از آئین حق است، اما این پاسداران باید آنقدر آماده باشند که اگر در این مسیر ایثار خون نیز لازم شود از آن دریغ ندارند، و این است معنی امت شهیدپرور، نه اینکه شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند.

روی همین جهت در آخر حدیث مفصلی که از امیر مؤمنان (علیه السلام) از رسول خدا (ﷺ) درباره مقام شهیدان نقل شده می خوانیم: پیامبر (ﷺ) سوگند یاد کرد: و الذی نفسی بیده لو کان الانبیاء فی طریقهم لترجلوا لهم لما یرون من بهائم و یشفع الرجل منهم سبعین الفا من اهل بیته و جیرته: (سوگند به کسی که جانم در دست او است که وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می شوند اگر پیامبران در مسیر آنها سوار بر مرکب باشند پیاده می شوند، به خاطر نور و ابهت آنان و هر یک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می کند)!

این نکته نیز قابل توجه است که شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد: معنی (خاص) و دیگری معنی گسترده و (عام).

معنی خاص شهادت همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه اسلامی دارد، از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می شود!

اما معنی وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود، یا بمیرد. هر کس در حین انجام چنین وظیفه ای به هر صورت از دنیا برود شهید است.

لذا در روایات اسلامی آمده است که چند گروه شهید از دنیا می روند: 1- از پیامبر گرامی اسلام نقل شده اذا جاء الموت طالب العلم و هو علی هذا الحال مات شهيدا: (کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید مرده است)!

2 - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا: (کسی که در بستر از دنیا رود اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهلبیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است)!

3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من قتل دون ماله فهو شهيد: (کسی که برای دفاع از مال خود در برابر مهاجمین ایستادگی کند و کشته شود شهید است).

و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق کشته می شوند یا می میرند، و از اینجا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن روشن می شود. این بحث را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پایان می دهیم: او از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند: اول من یدخل الجنة الشهيد: (نخستین کسی که داخل بهشت می شود شهید است).

2 - اهداف جنگ در اسلام.

جنگ در اسلام هیچگاه به عنوان یک (ارزش) تلقی نمی شود، بلکه از این نظر که مایه ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است یک (ضد ارزش) محسوب می شود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذابهای الهی قرار گرفته، در سوره

انعام آیه 65 می خوانیم: (قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم و من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم باس بعض): (بگو خداوند قادر است عذابی از طرف بالا (همچون صاعقه) یا از زیر پای شما (همچون زلزله) بر شما بفرستد، یا شما را به صورت دسته های پراکنده قرار دهد، و طعم جنگ و خونریزی را به گروهی از شما وسیله گروه دیگر بچشاند)!!

در اینجا جنگ چیزی در ردیف (صاعقه) و (زلزله) و بلاهای زمینی و آسمانی شمرده شده است. و به همین دلیل در اسلام تا آنجا که امکان دارد از جنگ پرهیز می شود.

ولی آنجا که موجودیت امتی به خطر می افتد، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می گیرد، در اینجا جنگ یک ارزش می شود و عنوان (جهاد فی سبیل الله) به خود می گیرد.

به همین دلیل در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد: (جهاد ابتدائی آزادی بخش)، (جهاد دفاعی)، (جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت پرستی) که شرح آنها را در جای دیگر گفته ایم

بنابراین جهاد اسلامی بر خلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می کنند هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست، و اصولا عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد، بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت اسلامی

تحمیل می کند، یا آزادیهای خداداد را از او می گیرد، یا می خواهد حقوق او را پایمال کند، و یا ظالمی گلوی مظلومی را می فشارد که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.

در آیات گذشته در یک عبارت ظریف و کوتاه نیز این معنی منعکس شده است آنجا که می گوید کسانی که کافر شدند از باطل پیروی می کنند و مؤمنان پیرو حقند، و به این ترتیب جنگ، جنگ حق و باطل است، نه وسیله ای برای کشورگشائی و توسعه طلبی و غارت کردن سرمایه های دیگران و زورگوئی و قلدری.

و نیز به همین دلیل در روایتی که در تفسیر آیات آوردیم خواندیم که آتش جنگ در جامعه انسانی خاموش نمی شود مگر آن زمان که دجالان درهم کوبیده شوند و محیط روی زمین از لوٹ وجود آنان پاک گردد.

این نکته قابل توجه است که در اسلام مسأله همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تأکید قرار داده شده، و در آیات و روایات و فقه اسلامی بحثهای مشروحی در این زمینه تحت عنوان (احکام اهل ذمه) آمده است.

اگر اسلام طرفدار تحمیل عقیده، و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود قانون اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز چه معنی داشت؟

3 - احکام اسرای جنگی

گفتیم مسلمانان هیچگاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد نباید به فکر گرفتن اسیران باشند کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد.

ولی لحن آیات مورد بحث گواهی می دهد که بعد از پیروزی بر دشمن باید بجای کشتن آنها اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می گوید: (هنگامی که با دشمن روبرو شدید ضربات سنگین خود را بر آنها وارد کنید).

سپس می افزاید: هنگامی که به قدر کافی نیروی آنها را درهم کوبیدید به گرفتن و بستن آنها به پردازید (فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اخنتموهم فشدوا الوثاق).

به این ترتیب بعد از غلبه باید بجای کشتن آنها را اسیر کرد، کاری که گریزی از آن نیست، چرا که اگر دشمن رها شود باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد و حمله مجددی را آغاز نماید.

اما بعد از اسارت صحنه دگرگون می شود، و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است به صورت یک امانت الهی در دست مسلمین درمی آید که باید حقوق بسیاری را درباره او رعایت کرد.

قرآن مجید از کسانی که ایشار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می گوید: و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا: (ابرار و نیکان غذای خود را با آنکه به آن علاقه و نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می دهند) (این آیه طبق روایت معروف در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده که روزه دار بودند و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند).

حتی در مورد اسیرانی که استثنائاً به خاطر خطرناک بودنشان یا به علل ارتکاب جرائم خاصی اعدام می شوند دستور داده شده قبل از اجرای حکم با آنها نیکی شود چنانکه در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: اطعام الاسیر و الاحسان الیه حق واجب و ان قتلته

من الغد: (غذا دادن به اسیر و نیکی نسبت به او حق واجبی است هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی).

و احادیث در این زمینه بسیار است.

حتی در حدیثی از امام (علی بن الحسین) (علیه السلام) آمده است که فرمود: اذا اخذت اسیرا فعجز عن المشی و لیس معک محمل فارسله، و لا تقتله، فانک لا تدری ما حکم الامام فیه: (هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد و مرکبی برای حمل او نداری او را رها کن، و به قتل مرسا، چرا که نمی دانی هنگامی که او را نزد امام آوردی چه حکمی درباره او خواهد کرد.

حتی در حالات پیشوایان اسلام در تاریخ آمده است که آنها از همان غذائی که خودشان تناول می کردند به اسیران می دادند.

اما حکم اسیر همانگونه که در تفسیر آیات گفتیم بعد از خاتمه جنگ یکی از سه چیز است: آزاد کردن بی قید و شرط، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیة (غرامت) و برده ساختن او، و البته انتخاب یکی از این سه امر منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است. و او هم با در نظر گرفتن شرائط اسیران و مصالح اسلام و مسلمین از نظر داخل و خارج آنچه را شایسته تر باشد برمی گزیند و دستور اجرا می دهد.

بنابراین نه غرامت گرفتن جنبه الزامی دارد نه برده گرفتن، بلکه اینها تابع مصالحی است که امام مسلمین پیش بینی می کند، هر گاه مصلحت نباشد از آن چشم می پوشد و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می کند.

درباره فلسفه گرفتن فداء در جلد 7 صفحه 250 به بعد مشروحا بحث کرده ایم (ذیل آیه 70 سوره انفال).

4 - بردگی در اسلام

گرچه در قرآن مجید مسأله (استرقاق) (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است ولی انکار نمی توان کرد

که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر (ﷺ) و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان، یا احکام محرمیت یا مسأله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سوره نساء - نحل - مؤمنون - نور - روم و احزاب آمده است.

اینجا است که بعضی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آئین الهی با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مسأله بردگی را به کلی الغاء نکرده، و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟!.

درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده، اما آنچه مهم است آزادی بی قید و شرط آنها است، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین عطیه الهی است از دست دهد؟!.

پاسخ:

در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمانبندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمال همه آنها تدریجاً آزاد می شوند، بی آنکه این آزادی عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.

ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ذکر چند نکته را مقدماتاً لازم می دانیم.

1 - اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است، بلکه در حالی ظهور کرد که مسأله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مسأله بردگی ادامه یافت، تا حدود یکصدسال قبل که (نهضت آزادی بردگان) شروع شد، چرا که

به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر مسأله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.

الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا گسترش یافت.

در انگلستان تا سال 1840 میلادی، و در فرانسه تا سال 1848، و در هلند تا سال 1863، و در آمریکا تا سال 1865 بردگی ادامه داشت، و سپس کنگره (بروکسل) ضمن اعلامیه ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت، و این در سال 1890 بود (یعنی کمتر از صدسال قبل).

2 - تغییر شکل بردگی در دنیا امروز: درست است که غریبها به اصطلاح پیشقدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقاً مسأله را بررسی می کنیم می بینیم بردگی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه به صورت خطرناکتر و وحشتناکتری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می گذاشت بردگی دستجمعی و استعمار قوی تر و نیرومندتر می شد، امپراطوری انگلستان که پیشقدم در الغای بردگی بود پیشقدم در امر استعمار نیز محسوب می شود!.

جناياتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند نه تنها کمتر از جنايات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.

حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکمفرما است.

مخصوصاً کشورهای کمونیستی که برای مسأله الغای بردگی بیش از همه سینه چاک می کنند خود گرفتار یکنوع برده داری شرم آور عمومی هستند،

و مردمی که در این کشورها زندگی می کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان حزب کمونیست تعیین می کنند، و اگر کسی اظهار نظر مخالفی کند یا به اردوگاههای کار اجباری فرستاده می شود، یا در سیاه چال زندان می افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد به عنوان (بیمار روانی) روانه تیمارستانها می گردد.

خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است، و می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به بدترین اشکال پیاده می شود.

نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است!.

3 - سرنوشت دردناک بردگان در گذشته - بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته اند، به عنوان نمونه بردگان اسپارتها را که به اصطلاح قومی متمدن بودند در نظر می گیریم، به قول نویسندگان روح القوانين غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها

غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می شدند، و هر کس بدون ترس از قانون می توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود.

از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده صید می کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می شد بسیاری از آنها می مردند، و باقیمانده وسیله ای بودند برای بهره گیری برده فروشان طماع و اندک غذائی که به آنها می دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماریهای صعب آنها را به حال خود رها می کردند تا به شکل دردناکی جان دهند!

لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است. با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی گردیم.

4 - طرح اسلام برای آزادی بردگان

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه ای وارد شود ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که دهها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته، در اینگونه موارد حتماً باید از (برنامه های زمان بندی) شده استفاده کرد.

صریحتر بگوئیم: اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آنها تلف می

شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله ای برای ادامه زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می آورد به همه جا حمله ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجا آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد.

این برنامه مواد زیادی دارد که رؤس مسائل آن به طور فشرده و فهرست وار در اینجا مطرح می شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد:

ماده اول - بستن سرچشمه های بردگی

بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی آمدند که زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاحها به ممالک عقب افتاده آفریقائی و مانند آن می فرستادند، و گروه، گروه از آنها را گرفته و اسیر کرده و با کشتیها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می بردند.

اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت، و به

طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم اجازه می داد طبق مصالح اسیران را بی قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة آزاد کنند.

در آن روز زندانهای نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعیتشان در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده ها و نگهداری به صورت برده نداشت.

بدیهی است هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را درباره اسیران بپذیرد می تواند آنها را از طریق (من) و (فداء) آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریباً سرچشمه های بردگی جدید در اسلام بسته شده است.

ماده دوم - گشودن دریچه آزادی

اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می کردند در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان تدریجاً آزاد و جذب جامعه اسلامی می شدند.

رؤس این برنامه چنین است:

الف - یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (توبه - آیه 60) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت المال اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت.

ب - برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می بندند بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان (مکاتبه) آمده است).

ج - آزاد کردن بردگان یکی از مهمترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است، و پیشوایان اسلام در این مسأله پیشقدم بودند، تا آنچه که در حالات علی (علیه السلام) نوشته اند: اعتق الفا من کدیده: (هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند)!

د - پیشوایان اسلام بردگان را به کمترین بهانه ای آزاد می کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر (علیه السلام) کار نیکی انجام داد امام (علیه السلام) فرمود: اذهب فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة: (برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود درآورم).

در حالات امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است: (خدمتکارش آب بر سر حضرت می ریخت ظرف آب افتاد و حضرت را مجروح کرد، امام (علیه السلام) سر را

بلند کرد، خدمتکار گفت: و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود: (خشمم را فرو بردم) عرض کرد: و العافین عن الناس فرمود: (خدا تو را ببخشد) عرض کرد: و الله يحب المحسنین فرمود: (برو برای خدا آزادی).

ه - در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می شوند، چنانکه از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من کان مؤمناً فقد عتق بعد سبع سنین، اعتقه صاحبه ام لم يعتقه، و لا يحل خدمة من کان مؤمناً بعد سبعة سنین: (کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می شود صاحبش بخواهد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال حلال نیست).

در همین باب حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نقل شده که فرمود: ما زال جبرئیل یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتقد فیه: (پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می کرد تا آنجا که گمان کردم به زودی ضرب الاجلی برای آنها می شود که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند).

و - کسی که برده مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند.

و هر گاه بخشی از بردهای را که مالک تمام آن است آزاد کند این آزادی سرایت کرده و خود بخود همه آزاد خواهد شد!

ز - هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله، یا برادر یا خواهر و یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود فوراً آزاد می شوند.

ح - هر گاه مالک از کنیز خود صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز جائز نیست و باید بعد از سهم ارث فرزندش آزاد شود.

این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می شد، زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فرزند داشتند.

ط - کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده کفاره قتل خطا - کفاره ترک عمدی روزه - و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می توان نام برد).

ی - پاره ای از مجازاتهای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به بردهاش انجام دهد خود به خود آزاد می شود.

ماده سوم - احیای شخصیت بردگان

در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می پیمایند اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می دهد، لذا به بردگان اجازه می دهد همه گونه پستهای مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آنجا که بردگان می توانند مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند.

در عصر پیامبر (ﷺ) نیز مقامات برجسته ای از فرماندهی لشکر گرفته تا پستهای حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد. بسیاری از یاران بزرگ پیامبر (ﷺ) بردگان بودند و یا بردگان آزاد شده، و در حقیقت بسیاری از آنها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می کردند.

سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر را در این گروه می توان نام برد، بعد از غزوه بنی المصطلق پیامبر (ﷺ) با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه ای آزادی تمام اسرای قبیله شد.

ماده چهارم - رفتار انسانی با بردگان

در اسلام دستورات زیادی درباره رفق و مدارا با بردگان وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است. پیغمبر اسلام (ﷺ) می فرمود: کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می خورد به او بخوراند و از آنچه می پوشد به او بیوشاند، و زیاده تر از توانائی به او تکلیف نکند.

علی (علیه السلام) به غلام خود (قنبر) می فرمود: (من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: از آنچه خودتان می پوشید بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید به آنها غذا دهید).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می داد ملاحظه می کرد اگر کار سنگینی بود بسم الله می گفت و خودش وارد عمل می شد و به آنها کمک می کرد).

خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی به اندازه ای است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تاءکید و تمجید کرده اند. به عنوان نمونه (جرجی زیدان) در تاریخ تمدن خود چنین می گوید: (اسلام به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره بردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله می فرماید: (کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و هر چه خودتان می خورید به او بدهید).

در جای دیگر می فرماید: (به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را (پسر) و (دختر) خطاب کنید!

قرآن نیز درباره بردگان سفارش جالبی کرده و می گوید: (خدا را پرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان، و آوارگان، و بردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است.

ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است!

اصولا در اسلام خرید و فروش بردگان یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم (ﷺ) آمده است: شر الناس من باع الناس! (بدترین مردم کسی است که انسانها را بفروشد).

همین تعبیر کافی است که نظر نهائی اسلام را در مورد بردگان روشن سازد و نشان دهد جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است.

و از این جالبتر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسانها و تبدیل آنها به یک متاع است، چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) آمده است: ان الله تعالى غافر كل ذنب الا من جحد مهرا، او اغتصب اجيرا اجره، او باع رجلا حرا: (خداوند هر گناهی را می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد)!

طبق این حدیث غصب حقوق زنان، و حق کارگران، و سلب آزادی از انسانها سه گناه نابخشودنی است.

همانگونه که در بالا آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده گیری می دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرنهای بعد از آن برده گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاسهای وحشتناک روی آن معامله می شد، بطوری که در اواخر قرن 18 میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می کرد، و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می بردند.

کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده گیری می کنند از دور سخنی شنیده اند، و از اصول این برنامه و جهت گیری آن که همان (آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان) است اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تأثیر افراد مغرضی قرار گرفته اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه داری به راه انداخته اند.

آیه (7) تا (11) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) (7) (وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ) (8) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) (9) (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا) (10) (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) (11)

ترجمه:

- 7 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد.
- 8 - و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.
- 9 - این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند لذا خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد.
- 10 - آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ خداوند آنها را هلاک کرد، و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود.
- 11 - این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولائی ندارند.

تفسیر:

اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند
این آیات همچنان ادامه تشویق مؤمنان به مسأله پیکار با دشمنان
حق است، با تعبیری جالب و رسا آنها را تشویق به (جهاد) می کند می

فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند، و گامهایتان را استوار می دارد) **(یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ينصركم ويثبت اقدامکم)**.

تکیه بر مسأله (ایمان) اشاره به این است که یکی از نشانه های ایمان راستین پیکار با دشمنان حق است.

تعبیر به یاری کردن خدا به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است، در سوره حشر آیه 8 می خوانیم: **(وینصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون)** با اینکه قدرت خداوند بی پایان است، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می کند، تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.

اما ببینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آئینش به مجاهدان داده چیست؟ نخست: می گوید: (شما را یاری می کند) اما از کدام طریق؟ از طریق بسیار، در قلب شما نور ایمان و در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت، در فکر شما آرامش می افکند.

از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می کند، سخنانتان را نافذ، فعالیتهایتان را پر ثمر می سازد، آری یاری خدا جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند.

اما در میان تمام اشکال یاری کردن روی مسأله (ثبات قدم) تاءکید می کند، چرا که ایستادگی در برابر دشمن مهمترین رمز پیروزی است، و برندگان جنگها آنها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند.

و لذا در داستان پیکار (طالوت)، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل، با (جالوت) آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه، می خوانیم: **مؤ منان اندکی که با او بودند به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند چنین گفتند: (ربنا افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين)**: (پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار دار و در برابر قوم کافر یاری فرما).

و در آیه بعد از آن می خوانیم: **(فهزموهم باذن الله)**؛ (یاران (طالوت) لشکر نیرومند جالوت را به فرمان خدا شکست دادند).

آری نتیجه ثبات قدم پیروزی بر دشمن است.

و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن و انبوه جمعیت و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می دارد در آیه بعد می افزاید: (و کسانی که کافر شدند مرگ و سقوط بر آنها و اعمالشان نابود باد) **(والذين كفروا فتعسا لهم و اضل اعمالهم)**.

(تعس) (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و برو در افتادن است و اینکه بعضی آن را به (هلاکت و انحطاط) تفسیر کرده اند در واقع لازمه آن است.

و در هر حال مقابله میان این دو بسیار پر معنی است، درباره مؤ منان راستین می فرماید: (گامهایشان را استوار می دارد) اما درباره کافران می گوید: (لغزش و سقوط بر آنها باد) آنها به صورت نفرین که گیراتر و گویاتر باشد.

آری هنگامی که افراد بی ایمان لغزش می کنند کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد، و به آسانی در پرتگاهها سقوط خواهند کرد، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می شتابند، و آنها را در لغزشگاهها و پرتگاهها حفظ می کنند، چنانکه در جای دیگر می خوانیم: (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة) (فصلت - 30).

اعمال مؤمنان پر برکت است، اما اعمال کافران بی برکت و به سرعت محو و گم می شود.

آیه بعد علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می کند: (این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است) (ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم).

خداوند قبل از هر چیز آئین توحید را نازل فرمود اما آنها به آن پشت کرده رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد اما آنها همه را پشت سر افکندند، و به ظلم و فساد روی آوردند، آنها حتی وقتی نام خدای یگانه را می بردند ابراز تنفر می کردند. (واذا ذكر الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة) (زمر - 45).

آری هنگامی که آنها از این امور نفرت داشتند طبعاً گامی در این مسیر بر نمی داشتند و تمام تلاشها و کوششهایشان در مسیر باطل بود، و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: کرهوا ما انزل الله فی حق علی: آنها آنچه را که خداوند در حق علی (علیه السلام) نازل کرده بود کراهت داشتند.

البته تعبیر (ما انزل الله) معنی گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشنش مسأله ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، نه اینکه منحصر در آن باشد.

و از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد نمونه های حسی را به ظالمان سرکش ارائه می دهد در اینجا نیز آنها را به مطالعه احوال اقوام گذشته دعوت کرده می فرماید: (آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ همانها که راه کفر و طغیان را پیش گرفتند و خداوند آنها را درهم کوبید و هلاک کرد) (الفلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم).

سپس برای اینکه آنها گمان نکنند سرنوشت دردناکی که برای امتهای طغیانگر پیشین بود جنبه خصوصی داشت می افزاید: (و برای مشرکان و کافران نیز امثال این مجازاتها خواهد بود) (وللکافرین امثالها).

آنها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آنها از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آئینه زندگی آنان ببینند.

قابل توجه این که (دمر) از ماده (تدمیر) در اصل به معنی هلاک کردن است، اما هنگامی که با علی ذکر می شود به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناکتری است، مخصوصا با توجه به این که لفظ (علی) معمولا در مورد سلطه به کار می رود، مفهوم جمله این می شود که خداوند

هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آنچه مورد علاقه آنها بود فرو ریخت!

در مورد (سیر در ارض) که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است بطور مشروح در جلد سوم صفحه 102 به بعد بحث کرده ایم (ذیل آیه 137 سوره آل عمران) و در جلد 16 صفحه 458.

آخرین آیه مورد بحث به ذکر دلیل حمایت همه جانبه پروردگار از مؤمنان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته می گوید: (این بخاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست مؤمنان است اما کافران مولائی ندارند) **(ذلک بان الله مولى الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولى لهم)**.

(مولى) به معنی (ولى و سرپرست و یار و یاور) است، و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند هم در مشکلات یاری می شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می شوند، اما آنها که از زیر این پوشش خارجند اعمالشان حبط و نابود و عاقبت کارشان هلاکت است.

در اینجا سؤال پیش می آید که در آیه مورد بحث خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه 30 سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: **(وردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون)**.

(آنها به سوی خداوند مولای حقیقی خود باز می گردند، و بتھائی را که به دروغ شریک خدا می پنداشتند گم و نابود می شود).

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ولایت عامه خداوند که همان مسأله خالقیت و تدبیر او است همگان را فرا می گیرد، ولی ولایت خاصه و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایتها است تنها شامل حال مؤمنان است.

بعضی گفته اند این آیه امیدبخشترین آیات قرآن است ارجی آیه فی القرآن چرا که همه مؤمنان را اعم از عالم و جاهل، زاهد و راغب، کوچک و بزرگ، زن و مرد، و پیر و جوان، تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند، حتی مؤمنان گنهکار را استثنا نمی کند، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد.

در حدیثی آمده است که پیامبر (ﷺ) بعد از یکی از غزوات زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه بطور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت: من یخلصک منی: (الان چه کسی می تواند تو را از چنگال من نجات دهد)؟!.

پیامبر (ﷺ) فرمود: (الله) و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر

زمین

خورد، و شمشیر از دستش فرو افتاد، پیامبر (ﷺ) شمشیر را برداشت و فرمود: الان تو بگو چه کسی تو را از دست من رهائی می بخشد؟!.

در جواب عرض کرد: لا احد! (هیچ کس)! و سپس ایمان آورد.

آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند.

آیه (12) تا (14) و ترجمه

(إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ أَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ) (12) (و
كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ)
(13) (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ) (14)
ترجمه:

12 - خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست.

13 - و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد پر قدرتر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم، و یاوری نداشتند!

14 - آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزئین شده، و از هوای نفس پیروی می کند؟!

تفسیر:

سرنوشت مؤمنان و کفار

از آنجا که آیات گذشته پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می گفت آیات مورد بحث در یک مقایسه روشن سرنوشت مؤمنان و کفار را تشریح می کند، تا روشن شود که این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند بلکه در آخرت نیز فوق العاده با هم متفاوتند می فرماید: (خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح

انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است) (ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار).

(در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می گیرند، و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام دوزخ جایگاه آنهاست!) (و الذين كفروا يتمتعون و ياكلون كما تاكل الانعام و النار مثوى لهم).

درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن بهره مند می شوند، ولی تفاوت اینجا است که مؤمنان هدفشان انجام اعمال صالح است، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار. ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن تمتع بردن از لذات حیات است.

مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران بی هدف زندگی می کنند، و بی هدف می میرند، درست مانند چهارپایان!

مؤمنان در بهره گیری از مواهب حیات قید و شرط فراوان قائلند، و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش دقیقاً می اندیشند، اما کافران چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب؟ حق یتیم و بیوه زنی است یا نه؟

مؤمنان با استفاده از هر یک از مواهب مادی به بخشنده این مواهب می اندیشند آیات او را در آنها می نگرند و حق شکر منعم را بجا می آورند، در حالی که کافر غافل و بی خبر به هیچ یک از اینها نمی اندیشد، و پیوسته بار خود را از ظلم و گناه سنگینتر می کند، خود را به

هلاکت نزدیکتر می سازد، همانگونه که گوسفندان پرواری هر قدر بیشتر می خورند و فربه تر می شوند به ذبح نزدیکتر می گردند.

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند: ان المؤمن من لا يخلو اءكله عن ثلاث: الورع عند الطلب، و استعمال الادب، و الاكل للسبب، و الكافر يطلب للنهمة و ياكل للشهوة و عيشه في غفلة. (مؤمن من خوردنش از سه برنامه خالی نیست ورع در به دست آوردن، و ادب در به کار بردن، و هدف در مصرف کردن، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگیش سراسر غفلت است)!

قابل توجه اینکه در مورد مؤمنان می گوید خداوند آنها را وارد باغهای بهشت می کند اما در مورد کافران می گوید: آتش جایگاه آنها است که تعبیر اول احترام و اعتنائی است نسبت به مقام اهل ایمان، و تعبیر دوم تحقیر و بی اعتنائی نسبت به کفار است که از تحت ولایت او بیرون رفته اند.

بعضی از مفسران از جمله: و النار مثوى لهم (آتش جایگاه آنها است) چنین استفاده کرده اند که آنها همانکون در آتشند، زیرا جمله به صورت فعل مضارع و مستقبل نیست، بلکه خبر از حال می دهد، و در حقیقت چنین است، چرا که اعمال و افکار آنها خود آتش است که در آن گرفتارند، و جهنم هم اکنون از هر سو آنها را احاطه کرده، هر چند این حیوانصفتان غافلند. چنانکه در آیه 49 سوره توبه می خوانیم: (وان جهنم لمحیطة بالکافرین): (جهنم کافران را احاطه کرده است)!

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند بلکه از چهارپایان بدتر: (اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم

الغافلون (اعراف - 169) که شرح مبسوط آنرا در جلد هفتم صفحه 19 به بعد آورده ایم.

در آیه بعد برای تکمیل این هدف مقایسه ای در میان مشرکان مکه و بت پرستان پیشین می کند و با عبارتی گویا آنها را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد و در ضمن روی بعضی از جرائم بزرگ آنها که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است تکیه کرده، می فرماید: (چه بسیار شهرهائی که از شهری که تو را بیرون کرد قویتر و نیرومندتر بود، ما همه آنها را نابود کردیم و یاوری نداشتند) **(و کاین من قرية هی اشد قوة من قریتک التي اخرجتک اهلکناهم فلا ناصر لهم)**.

آنها گمان نبرند که چند روزی دنیا به کامشان است، و آنقدر جسور شده اند که بزرگترین فرستاده الهی را از مقدسترین شهرها بیرون می کنند همیشه این وضع ادامه خواهد یافت، اینها در مقایسه با قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه موجوداتی ضعیف و ناتوانند، خداوندی که آنها را به آسانی درهم کوبید درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است.

در روایتی از ابن عباس آمده است که چون پیامبر (ﷺ) از مکه به سوی غار (ثور) رفت، صورت به سوی مکه بازگرداند، و گفت: انت احب البلاد الی الله و انت احب البلاد الی و لو لا المشرکون اهلک اخرجونی لما خرجت منک: (تو محبوبترین شهرها نزد خدا و محبوبترین بلاد نزد منی، و هر گاه ساکنان مشرک تو مرا خارج ننموده بودند به میل خود از تو خارج نمی شدم).

در اینجا آیه فوق نازل گشت (به پیامبر ﷺ) بشارت نصرت الهی و دشمنان را تهدید به مجازات کرد).

مطابق این شائن نزول این آیه در مکه نازل شده است، ولی به نظر می رسد که این شأن نزول مربوط به آیه 85 سوره قصص است که بسیاری از مفسران آنرا در آنجا ذکر کرده اند، و تناسب بیشتری نیز با همان آیه دارد، که می فرماید: (ان الذی فرض عليك القرآن لرادك الى معاد): (آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می گرداند.

قابل توجه اینکه در اینجا خارج کردن را به شهر مکه نسبت می دهد، در حالی که منظور اهل شهر است، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می کند و نظیر آن در موارد دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. ضمناً تعبیر به (قریه) همانگونه که بارها گفته ایم به هر گونه شهر و آبادی اطلاق می شود و به معنی روستا نیست.

آخرین آیه مورد بحث از مقایسه دیگری بین مؤمنان و کفار سخن می گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته، و دیگری بی مولی و سرپرست، می فرماید: (آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده، و از هوای نفس پیروی می کند؟! (افمن کان علی بینة من ربه کمّن زین له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم).

گروه اول در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی برخوردارند، راه و هدف خود را به روشنی می بیند و به سرعت پیش می روند. اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص و عدم درک

واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند، و عامل این سرگردانی همان پیروی از هوی و هوسهای سرکش است، چرا که هوا و هوس پرده بر روی عقل و فکر انسان می افکند، زشتیها را زیبا و زیبائیها را زشت نشان می دهد، آنچنان که گاهی به اعمال شرم آور و ننگین خود فخر و مباهات می کند، چنانکه در آیه 103 سوره کهف آمده است: (قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذین کفروا بايات ربهم ولقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا): (بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با اینحال گمان می کنند کار نیکی انجام می دهند، آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود می شود و روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!) (چرا که عمل وزنداری ندارند).

(بینه) به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام (ﷺ) و دلائل عقلی دیگر است.

روشن است استفهام در جمله افمن کان... (استفهام انکاری) است، یعنی هرگز این دو گروه یکسان نیستند.

در اینکه چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزئین می کند؟ خداوند، یا خود آنها، یا شیاطین؟ باید گفت: همه اینها صحیح است، چرا که در آیات قرآن به هر سه نسبت داده شده است، در آیه 4 سوره نمل می فرماید: (ان الذین لایؤمنون بالاخرة زینا لهم اعمالهم): (کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم) و در آیات متعددی از جمله

38 عنكبوت آمده است: (و زين لهم الشيطان اعمالهم)، و در آیه مورد بحث با توجه به جمله (و اتبعوا الهوائهم) به ظاهر این است که این تزئین ناشی از پیروی هوی و هوس است، و این معنی کاملاً قابل درک است که هوی و هوس حس تشخیص و درک صحیح واقعیتها را از انسان می گیرد.

البته نسبت دادن آن به (شیطان) نیز صحیح است چرا که او به هوا و هوسها دامن می زند و پیوسته انسان را وسوسه می کند.

و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر این است که او مسبب الاسباب است، و هر سببی اثری دارد از ناحیه او است، او به آتش سوزندگی داده، و به هوی و هوس تاءثیر پرده پوشی بر حقائق، و قبلاً هم این تاءثیر را اعلام نموده است و به این ترتیب ریشه اصلی مسئولیت به خود انسان بازمی گردد.

بعضی جمله (من كان على بينة من ربه) را اشاره به پیامبر (ﷺ) و جمله بعد را ناظر به كفار مکه می دانند، ولی ظاهر این است که آیه معنی گسترده ای دارد که اینها از مصادیق آن است.

آیه (15) و ترجمه

(مثل الجنة التي وعد المتقون فيها أنهار من ماء غير آسن و أنهار من لبن لم يتغير طعمه و أنهار من خمر لذة للشاربين و أنهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم كمن هو خلد في النار و سقوا ماء حميما فقطع أمعاهم) (15)

ترجمه:

15 - توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که بدبو نشده. و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفی، و برای آنها در آن از تمام انواع میوه ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان، آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند؟!

تفسیر:

توصیف دیگری از بهشت

این آیه همچنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤمن که یکی دارای اعمال صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش تزیین شد.

در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان، پرده برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می کند.

در میان نعمتهای بهشتیان از چهار نهر که هر کدام مایع و محتوایی مخصوص به خود دارد نام می برد، و سپس سخن از میوه های بهشتی است، و سرانجام از بعضی مواهب معنوی سخن می گوید

نخست می فرماید: (بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده در آن نهرهایی است از آب صاف و خالص که هیچگونه دگرگونی در بوی آن حاصل نشده است) (مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن). (آسن) به معنی (بدبو) است، بنابراین (ماء غير آسن) یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن بوی آن دگرگون نشده است، این نخستین قسمت از نهرهای بهشتی است که در آن صرفا آب زلال خوشبو و خوش طعم جاری است.

سپس می افزاید: و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است (و انهار من لبن لم يتغير طعمه).

اصولا آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی شود، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکربهای مخرب مواد غذایی به سرعت به سوی فساد می رود.

بعد به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته، می گوید: (و نهرهایی از شراب طهور که مایه لذت نوشندگان است)! (وانهار من خمر لذة للشاربين). و بالاخره چهارمین و آخرین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان می کند: (و نهرهایی از عسل مصفا) (وانهار من عسل مصفى).

علاوه بر این نهرهای گوناگون که هر کدام به منظوری آفریده شده در پنجمین موهبت سخن از انواع میوه های بهشتی به میان آورده می افزاید: (و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه ها موجود است) (ولهم فيها من

کل الثمرات) میوه های رنگارنگ با طعمها و عطرهای متفاوت، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست، همه در اختیار آنها است.

و بالاخره در ششمین موهبت که برخلاف مواهب مادی قبلی، جنبه معنوی و روحانی دارد می گوید و برای آنها است آمرزشی از سوی پروردگارشان **(و مغفرة من ربهم)**.

رحمتی عظیم و گسترده که تمام لغزشهای آنها را می پوشاند، و به آنها اطمینان و آرامش می بخشد، و محبوب درگاه حق می کند، و مصداق: **(رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظيم)** هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی و این پیروزی بزرگی است (مائدة - 119) می شوند.

و به این ترتیب مؤ منان پاکدل و صالح از انواع مواهب مادی و معنوی در بهشت جاویدان در جوار رحمت الهی برخوردارند.

اکنون ببینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت؟ در دنباله آیه می فرماید: (آیا این گروه همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ خلود دارند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانیده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند)؟!

(کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حمیما فقطع امعائهم).

(امعاء) جمع (معی) (بر وزن سعی) و (معا) (بر وزن غنا) به معنی روده است و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود دارد نیز گفته می شود و پاره شدن آنها اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است.

نکته ها:

1 - نه‌های چهارگانه بهشتی

از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که در بهشت نه‌ها و چشمه های گوناگونی است که هر کدام دارای فایده و لذتی است که چهار نمونه آن در آیه فوق آمده و نمونه های دیگری نیز در سوره دهر است که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

تعبیر به (انهار) در مورد این چهار نوع نشان می دهد که از هر کدام آنها یک نه‌ نیست بلکه نه‌ها است.

بارها گفته ایم نعمتهای بهشتی چیزی نیست که با الفاظ روزمره زندگی دنیا بتوان درباره آن سخن گفت، این الفاظ کوچکتر از آن است که بتواند ترسیم کامل و گویائی از آن بکند، بلکه تنها می تواند شبی کم رنگ از آن حقایق بزرگ در اذهان ما ترسیم کند.

در آیه مورد بحث به نه‌های آب و شیر و شراب طهور و غسل اشاره شده که ممکن است اولی برای رفع تشنگی است، دومی تغذیه، سومی نشاط، و چهارمی لذت و قوت می آفریند.

جالب این که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که همه بهشتیان از همه این نوشیدنیها نمی نوشند بلکه سلسله مراتبی دارند که به تناسب آن بهره مند می شوند در سوره مطففین آیه 28 می خوانیم: (عینا یشرب بها المقربون): (چشمه ای است که مقربان درگاه خدا از آن می نوشند).

2 - شراب طهور

ناگفته پیدا است که خمر و شراب بهشتی هیچگونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا ندارد، همانگونه که قرآن در توصیف آن در جای

دیگر گفته است: (لا فیها غول ولا هم عنها ینزفون): (آن خمر و شراب نه مایه فساد عقل است و نه موجب مستی می شود و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست) (صافات - 47).

3 - نوشابه های فاسد نشدنی

در توصیف نهرهای بهشتی در یک مورد با (غیر آسن) (بوی آن تغییر نیافته) و در مورد دیگر (لم یتغیر طعمه) (طعم آن دگرگون نشده) آمده است و این نشان می دهد که نوشابه ها و غذاهای بهشتی همیشه به همان طراوت و تازگی روز نخست است، چرا چنین نباشد؟ در حالی که دگرگونی مواد غذایی و تغییر یا فساد آنها بر اثر تأثیر میکروبهای فاسد کننده است، و اگر اینها نبودند در این دنیا نیز همه به همان حالت نخست باقی می ماندند، اما چون در بهشت جائی برای موجودات فاسد کننده نیست همه چیز آن همیشه صاف و پاک و سالم و تازه است.

4 - چرا میوه ها

در آیه مورد بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن از میان غذاهای بهشتی بیشتر روی میوه ها تکیه شده است میوه های متنوعی که باب همه ذائقه ها است و این نشان می دهد که میوه مهمترین غذای بهشتی است، حتی بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است.

5 - تعبیر به (سقوا) (نوشانیده می شوند) به صورت فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه، به آنها می نوشاندند که بجای سیر آب شدن در آن آتش سوزان، امعاء آنها را متلاشی می کند و همانطور که طبیعت دوزخ است باز به حال اول برمی گردد چرا که در آنجا مرگی نیست!.

آیه (16) تا (19) و ترجمه

(و منهم من يستمع إليك حتى إذا خرجوا من عندك قالوا للذين أوتوا العلم ما ذا قال انفا أولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا أهواءهم) (16) (والذين اهتدوا زادهم هدى و اتئهم تقوئهم) (17) (فهل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة فقد جاء أشراطها فأنى لهم إذا جاءتهم ذكرائهم) (18) (فاعلم انه لا إله إلا الله و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و من الله يعلم متقلبكم و مثنوئكم) (19)

ترجمه:

16 - گروهی از آنان به سخنان گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو خارج می شوند به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده (از روی استهزا) می گویند. این مرد الان چه گفت؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده، و از هوای نفسشان پیروی کرده اند (لذا چیزی نمی فهمند).

17 - کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوی به آنها می بخشد.

18 - آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آنگاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت.

19 - پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند.

تفسیر:

نشانه های رستاخیز ظاهر شده!

این آیات ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر (ﷺ) و مسأله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است. در سوره های مدنی سخن از منافقان بسیار آمده در حالی که در سوره های مکی از آنها خبری نیست، چرا که مسأله نفاق بعد از پیروزی اسلام و قدرت و سلطه آن بود، زیرا مخالفان در موضع ضعیفتر قرار گرفتند آنچنانکه مخالفت خود را نمی توانستند آشکارا بیان کنند لذا ظاهراً خود را به لباس اسلام درآورده تا از خشم مسلمین راستین در امان بمانند، ولی در باطن به انواع توطئه ها مشغول بودند، یهود مدینه که از قدرت نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند نیز پشتوانه ای برای منافقین محسوب می شدند.

به هر حال آنها در صف مؤمنان راستین جای داشتند، و در نماز جمعه یا در محضر پیامبر (ﷺ) شرکت می کردند، ولی عکس العملهایشان در برابر آیات قرآن بیانگر قلبهای بیمارشان بود.

در نخستین آیه مورد بحث می گوید: (گروهی از آنان نزد تو می آیند، به سخنان گوش فرا می دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند به مؤمنانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده از روی استهزاء و تحقیر می گویند: این مرد الان چه گفت؟! (و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ما ذا قال آنفا).)

منظورشان از این مرد پیامبر (ﷺ) بود.

تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر (ﷺ) و سخنان پر محتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می داد آنها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده اند.

(آنفا) از ماده (انف) به معنی (بینی) است، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد این کلمه درباره افراد شریف یک قوم به کار می رود، و نیز در مورد زمان مقدم بر زمان حال این تعبیر به کار رفته، همانگونه که در آیه مورد بحث آمده است.

ضمناً تعبیر به (الذین اوتوا العلم) نشان می دهد که یکی از مشخصات مؤمنان داشتن آگاهی کافی است آری علم است که سرچشمه ایمان است، و هم زائیده و محصول ایمان.

ولی قرآن در پایان آیه پاسخ دندان شکنی به آنها گفته، می فرماید: (سخنان پیامبر (ﷺ) نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده و از هوا و هوسهایشان پیروی کرده اند لذا چیزی از آن نمی فهمند!) (اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا الهوائهم).

در حقیقت جمله دوم علتی است برای جمله نخست یعنی هواپرستی قدرت ادراک حقائق و حس تشخیص را از آدمی می گیرد، و پرده بر قلب او می افکند به طوری که قلوب هواپرستان همانند ظرفی می شود که در آن را بسته و مهر و موم کرده اند، نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد.

نقطه مقابل آنها مؤ منان راستین هستند که آیه بعد درباره آنها می گوید:
(کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می بخشد) (والذین اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم).
آری آنها نخستین گامهای هدایت را شخصا برداشته، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آنها می افکند، و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان و اما از نظر عمل روح تقوا را در آنها زنده می کند، آنچنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.

آنها در هر دو جنبه درست نقطه مقابل منافقانی هستند که در آیه قبل به آنها اشاره شده، از یکسو بر دلهای آنها مهر است و چیزی نمی فهمند، و از سوی دیگر در عمل همواره پیرو هوای نفسند، اما مؤ منان روز به روز بر هدایتشان افزوده می شود و در مقام عمل بر تقوایشان.

در آیه بعد به عنوان هشدار به این گروه بی ایمان استهزاء کننده، می فرماید: (آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آنگاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که قیامت رسماً برپا شود دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت!)
(فهل ينظرون الا الساعة ان تأتيهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جائتهم ذکراهم).

آری آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است سرسختی و لجابت به خرج می دهند، و در برابر حق تسلیم نمی شوند، بلکه به

سخریه و استهزاء برمی خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی آورد اینگونه افراد به وحشت می افتند، و اظهار خضوع و ایمان می کنند در حالی که هیچ سودی به حالشان ندارد. این عبارت درست به این می ماند که به دیگری می گوئیم آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت و بیمار مشرف بر مرگ شد طبیب و دارو بیاوری؟! پس بیا پیش از آنکه فرصت از دست برود قدمی بردار، قدمی سودمند و مؤثر.

(اشرط) جمع (شرط) (بر وزن شرف) به معنی علامت است، بنابراین (اشرط الساعة) اشاره به نشانه های نزدیک شدن قیامت است. در اینکه منظور از نشانه های نزدیک شدن رستاخیز در اینجا چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند، و حتی رساله های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته شده.

اما بسیاری معتقدند منظور از (اشرط الساعة) در آیه مورد بحث قیام شخص پیامبر اسلام (ﷺ) است، به شهادت حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده که فرمود: بعثت انا و الساعة كهاتين و ضم السبابة و الوسطی: (بعثت من و قیامت مانند این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت اشاره و انگشت وسط که در کنار یکدیگرند).

و بعضی مسأله (شق القمر) و پاره ای دیگر از حوادث عصر پیامبر (ﷺ) را نیز جزء (اشرط الساعة) شمرده اند.

احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده که مخصوصا شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم به عنوان نشانه های نزدیک شدن قیامت معرفی شده است.

مانند حدیثی که شیخ مفید در (روضۃ الواعظین) از پیامبر (ﷺ) نقل کرده که فرمود: من اشرط الساعة ان يرفع العلم، و يظهر الجهل، و يشرب الخمر و يفشد الزنا: (از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، و آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زنا است).

حتی حوادث مهم و مؤثری همانند قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به عنوان (اشرط الساعة) شمرده شده است.

اما این نکته لازم به یادآوری است که ما گاهی از (اشرط الساعة) به طور مطلق بحث می کنیم که نشانه های نزدیک شدن قیامت چیست؟، و گاه در مورد خصوص آیه.

در مورد آیه مطلب همان است که گفتیم، و اما درباره نشانه های نزدیک شدن قیامت به طور مطلق بحثها و روایات فراوانی است که در کتب معروف اسلامی آمده است، و در بحث نکات اشاره خواهیم کرد.

آیا قیام پیامبر (ﷺ) از نشانه های نزدیکی قیامت است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قیام پیامبر (ﷺ) را از نشانه های نزدیکی قیامت شمرده اند؟ در حالی که 15 قرن می گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: باقی مانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن باید محاسبه کرد، و در چنین مقایسه ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده چیز مهمی نیست، چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) آمده است که روزی بعد از عصر و نزدیک غروب آفتاب برای یارانش خطبه می خواند فرمود: و الذی نفس محمد (ﷺ) بیده مثل ما مضی من الدنيا فیما بقی منها الا مثل ما مضی

من يومكم هذا فيها بقي منه، و ما بقي منه الا اليسير: (سوگند به کسی که جان محمد (ﷺ) به دست او است آنچه از دنیا گذشته نسبت به آنچه باقی مانده مانند مقداری است که امروز شما گذشته نسبت به آنچه باقی مانده است و می بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است).

آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری از گفتگوهائی که در آیات قبل پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤمنان و کافران آمده بود، می فرماید: (پس بدان که معبودی جز الله نیست) (فاعلم انه لا اله الا الله).

یعنی روی خط توحید محکم بهایست که داروی شفابخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.

بنابراین مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر (ﷺ) از توحید آگاه نبوده بلکه منظور ادامه این خط است، درست شبیه آنچه در تفسیر سوره حمد در آیه اهدنا الصراط المستقیم گفته اند که مفهومش هدایت نیافتن نیست بلکه مفهومش این است که ما را بر خط هدایت ثابت بدار.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور تفکر بیشتر در امر توحید، و ارتقاء به مقامات بالاتر است، چرا که این مسأله ای است که هر چه در آن بیشتر بیندیشند و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنند به مرحله عالیتتری می رسند، و بررسی آنچه در آیات قبل در مورد ایمان و کفر گفته شد خود عاملی است برای افزایش ایمان و کفر.

سومین تفسیر این است که منظور از آن جنبه های عملی توحید است یعنی بدان تنها پناهگاه در عالم او است، به او پناه بر، و حل مشکلات را فقط از او بخواه، و از انبوه دشمنان هرگز وحشت مکن.

این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع شود.

به دنبال این مسأله عقیدتی باز به سراغ مسأله تقوا و پاکی از گناه رفته، می افزاید: (برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن) **(و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات)**.

پیدا است پیامبر (ﷺ) به حکم مقام عصمت هرگز مرتکب گناهی نشده، اینگونه تعبیرها یا اشاره به مسأله ترک اولی و (حسنات الابرار سیئات المقربین) است، و یا سرمشقی است برای مسلمانان.

در حدیثی آمده است که (حذیفة یمان) می گوید: (من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تندی می نمودم، عرض کردم ای رسول خدا! می ترسم عاقبت زبانم مرا دوزخی کند)! پیامبر (ﷺ) فرمود: فاین انت من الاستغفار؟ انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة! (از استغفار غفلت مکن، حتی خود من هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم)! (در بعضی از روایات نیز هفتاد مرتبه آمده است).

اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند پیغمبر اکرم (ﷺ) از آن لحظه ای که از یاد خدا غافل مانده و یا کار خوبتری را رها کرده و به سراغ خوب رفته است.

این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا خداوند برای مؤمنین و مؤمنات شفاعت کرده، و دستور استغفار به پیامبرش داده، تا آنها را مشمول رحمت خود کند، و از اینجا عمق مسأله (شفاعت) در دنیا و آخرت، و همچنین مشروعیت و اهمیت مسأله توسل ظاهر می شود.

و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید: (خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند) (والله يعلم متقلبکم و مثویکم). از ظاهر و آشکار و درون و برون و سر و نجوای شما با خبر است، و حتی از اندیشه ها و نیات شما در حرکات و سکونتان کاملاً آگاهی دارد، به همین دلیل باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید. (متقلب) به معنی جایگاه رفت و آمد و مثوی به معنی محل استقرار است.

ظاهر این است که این دو کلمه مفهوم وسیعی دارد که تمام حرکات و سکون آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت، چه در دوران جنینی و چه در قبور، را شامل می شود، هر چند بسیاری از مفسران معانی محدودی برای آن نموده اند.

بعضی گفته اند منظور حرکات انسان در روز و سکونت او در شب است، بعضی دیگر گفته اند منظور مسیر انسان در دنیا، و قرارگاه او در آخرت است.

بعضی دگرگونی انتقال انسان را در صلب پدران و رحم مادران، و ثبات او را در قبر مطرح کرده اند.

و بالاخره بعضی حرکات او را در سفر و آرامش او را در حضر عنوان نموده اند.

ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.

نکته:

اشرط الساعة چیست؟

همانگونه که گفتیم (اشراف) جمع (شرط) به معنی (علامت) است، و (اشراف الساعة) نشانه های نزدیک شدن قیامت را می گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده، و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است.

یکی از مشروحترین و جامعترین احادیث در این زمینه حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) در داستان حجة الوداع نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می آموزد، و حاوی نکات فراوانی است، و روی همین جهت تمام آنرا ذیلا می آوریم:

او می گوید: ما با پیامبر اسلام (ﷺ) در (حجة الوداع) بودیم (حجة الوداع آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود بجا آورد) حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده فرمود: آیا شما را از (اشراف الساعة) آگاه کنم؟ - و سلمان در آنروز از همه به پیامبر (ﷺ) نزدیکتر بود - عرض کرد آری ای رسول خدا (ﷺ).

فرمود: از نشانه های قیامت تزییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیا است، و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، آنچنان که نمک در آب، از اینهمه زشتیها که می بیند و توانائی بر تغییر آن ندارد. سلمان گفت آیا چنین امری واقع می شود ای رسول خدا.

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زمامدارانی ظالم، وزرائی فاسق، کارشناسانی ستمگر، و امنائی خائن بر مردم حکومت می کنند.

(سلمان) پرسید آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!
فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در
آن هنگام زشتیها زیبا، و زیبائیها زشت می شود، امانت به خیانتکار سپرده می
شود، و امانتدار خیانت می کند، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را
تکذیب!.

(سلمان) سؤال می کند: آیا چنین چیزی واقع می شود ای
رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن
روز حکومت به دست زنان، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان
بر منابر می نشینند، و دروغ، ظرافت، و زکات، غرامت، و بیت المال، غنیمت
محسوب می شود!.

مردم به پدر و مادر بدی می کنند، و به دوستانشان نیکی، و ستاره دنباله
دار در آسمان ظاهر می شود.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در
آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و هر دو تمام تلاش
خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند) باران کم، و
صاحبان گرم خسیس، و تهیدستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها
به یکدیگر نزدیک می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم، و دیگری می
گوید سودی نبردم، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان اقوامی به حکومت می‌رسند که اگر مردم سخن بگویند آنها را می‌کشند، و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می‌شمرند، اموال آنها را غارت می‌کنند و احترامشان را پایمال و خونهایشان را می‌ریزند، و دلها را پر از عداوت و وحشت می‌کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می‌بینی!

(سلمان) عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟! فرمود آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می‌آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون می‌گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی، نه بر صغیر رحم می‌کنند، نه احترام به کبیر می‌گذارند، و نه گنهکاری را می‌بخشند، بدنهایشان همچون آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین!

سلمان گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا (ﷺ)؟! فرمود: آری قسم به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان مردان به مردان قناعت می‌کنند، و زنان به زنان، و بر سر پسران به رقابت برمی‌خیزند همانگونه که برای دختران در خانواده هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می‌کنند، و زنان بر زین سوار می‌شوند (و به خودنمایی می‌پردازند) بر آنها لعنت خدا باد!

(سلمان) عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا (ﷺ)؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان به تزئین مساجد می پردازند، آنچنان که معابد یهود و نصارا را تزئین می کنند، قرآن‌ها را می آرایند (بی آنکه به محتوای آن عمل کنند مناره های مساجد طولانی، و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دلها نسبت به یکدیگر دشمن و زبانها مختلف است!).

(سلمان) گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا تزئین می کنند، و لباسهای ابریشمین حریر و دیباج می پوشند، و از پوستهای پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند!.

(سلمان) عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنا آشکار می گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می گیرد، دین را فرو می نهند و دنیا را برمی دارند.

(سلمان) گفت: آیا این امری شدنی است ای رسول الله (ﷺ)؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی زنند (خودشان زیان می بینند).

(سلمان) عرض کرد: آیا این امری شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود، و اشرار اتمم به دنبال آن می روند

(سلمان) گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا؟!

فرمود آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام اغنیای اتمم برای تفریح به حج می روند، و طبقه متوسط برای تجارت، و فقرای آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می گیرند، و با آن همچون آلات لهو رفتار می کنند، و اقوامی روی کار می آیند که برای غیر خدا علم دین فرا می گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می شود، و قرآن را به صورت غنا می خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! این در زمانی است که پردههای حرمت دریده می شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می گیرند، دروغ زیاد می شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می گیرد، و مردم با انواع لباسها بر یکدیگر فخر می فروشند، بارانهای بی موقع می بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند.

به گونه ای که مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگوئی می کنند، و آنها را در ملکوت آسمانها افرادی پلید و آلوده می خوانند.

(سلمان) عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا
(ﷺ)؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای
سلمان! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند، تا آنجا که نیازمندی
در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند، و هیچکس چیزی در
دست او نمی نهد!.

(سلمان) گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای
سلمان! در آن هنگام (روبیضة) سخن می گوید!.

سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا!
(روبیضة) چیست؟

فرمود: کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و
کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند) در این هنگام
طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد، آنچنان که هر گروهی خیال می
کنند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند، سپس در این مدت
زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند،
فرمود منظورم طلا و نقره است، سپس به ستونهای مسجد با دست مبارکش
اشاره کرد و گفت: همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره های به درد
نمی خورد (و فرمان الهی فرا می رسد) این است معنی سخن پروردگار (فقد
جاء اشراطها).

آیه (20) تا (24) و ترجمه

(و يقول الذين امنوا لولا نزلت سورة فإذا أنزلت سورة محكمة وذكر فيها القتال رأيت الذين فى قلوبهم مرض ينظرون إليك نظر المغشى عليه من الموت فأولى لهم) (20) (طاعة وقول معروف فإذا عزم الا مر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم) (21) (فهل عسىتم إن توليتم أن تفسدوا فى الا رض و تقطعوا أرحامكم) (22) (أولئك الذين لعنهم الله فاءصمهم وأعمى أبصارهم) (23) (أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها) (24)

ترجمه:

20 - کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) اما هنگامی که سوره محکمی نازل می گردد که در آن نامی از جنگ است منافقان بیمار دل را می بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است.

21 - اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است، و اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر است.

22 - اما اگر رویگردان شوید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید.

23 - آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌ایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است.

24 - آیا آنها در قرآن تدبر نمی کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است.

تفسیر:

از نام جهاد نیز وحشت دارند!

در این آیات موضعگیریهایی مختلف (مؤمنان) و (منافقان) را در برابر فرمان جهاد روشن می‌سازد، و تکمیلی است بر بحثهایی که درباره این دو گروه در آیات قبل آمد نخست می‌فرماید: (مؤمنان پیوسته می‌گویند چرا سوره ای نازل نمی‌شود؟! (و یقول الذین آمنوا لو لا نزلت سورة) .

سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی منطق روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد، و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.

این وضع حال مؤمنان راستین.

و اما منافقان هنگامی که سوره محکم و استواری نازل می‌گردد که در آن نامی از جنگ و جهاد است، منافقان بیمار دل را می‌بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته با نگاهی مات و مبهوت، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده به تو می‌نگرند! (فاذا انزلت سورة محكمة وذكر فيها القتال رأيت الذين في قلوبهم مرض ينظرون اليك نظر المغشى عليه من الموت) .

از شنیدن نام جنگ چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آنها را فرا می‌گیرد که نزدیک است قالب تهی کنند! فکرشان از کار می‌افتد، سیاهی چشم از حرکت بازمی‌ایستد، و همچون کسانی که نزدیک است قبض روحشان شود نگاهی بی حرکت و خیره، بی آنکه پلکهای چشم بهم خورد، دارند، و این گویاترین تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل!

چرا برخورد مؤمنان و منافقان این چنین متفاوت نباشد در حالی که گروه اول به خاطر ایمان محکمشان هم به لطف و عنایت و یاری پروردگار امیدوارند، و هم از شهادت در راه او پروا ندارند. میدان جهاد برای آنها میدان اظهار عشق به محبوب، میدان شرف و فضیلت، میدان شکوفائی استعدادها، و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است، و در چنین میدانی ترس معنی ندارد.

اما برای (منافقان) میدان مرگ و نابودی و بدبختی است، میدان شکست و جدائی از لذات دنیا است، میدانی است تاریک و ظلمانی، با آینده ای وحشتناک و مبهم!.

منظور از (سورة محكمة) به عقیده بعضی از مفسران سوره هائی است که در آن مسأله جهاد مطرح می شود، ولی دلیلی بر این تفسیر در دست نیست، بلکه ظاهر این است که محکم در اینجا به همان معنی مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هرگونه ابهام است که گاه در مقابل آن عنوان متشابه قرار می گیرد، و البته آیات جهاد چون معمولاً از قاطعیت فوق العاده ای برخوردار است تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد، اما منحصر به آن نیست.

تعبیر به الذین فی قلوبهم مرض: (کسانی که در قلبهایشان بیماری است) تعبیری است که در لسان قرآن معمولاً برای (منافقین) به کار می رود، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور افراد (ضعیف الایمان) است، نه با سایر آیات قرآن سازگار می باشد و نه با آیات قبل و بعد آیه مورد بحث که همه از منافقان سخن می گوید.

به هر حال، در پایان آیه در یک جمله کوتاه می گوید: (وای بر آنها که مرگ و نابودی برای آنها از زندگی بهتر است) (فاولی لهم).

جمله (اولی لهم) در ادبیات عرب معمولاً به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی برای کسی می آید.

بعضی نیز آن را به معنی الموت اولی لهم (مرگ برای آنها بهتر است) تفسیر کرده اند، و جمع میان آنها چنانکه در تفسیر آیه آوردیم نیز مانعی ندارد.

در آیه بعد می افزاید: (اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی نمایند و سخنان نیک و سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است) (طاعة و قول معروف).

تعبیر به (قول معروف) ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری باشد که منافقان بعد از نزول آیات جهاد سر می دادند، گاه می گفتند: (لا تنفروا فی الحرب): در این گرمای شدید به سوی میدان جهاد نروید (توبه - 81).

و گاه می گفتند: (خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین پیروزی چیزی به ما وعده نداده اند)! (واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا) (سوره احزاب - 12).

و گاه برای سست کردن افراد با ایمان و بازداشتن از میدان نبرد می گفتند: (هلم الینا) (به سوی ما بیا و خوش باش)! (احزاب - 18).

نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی کردند بلکه در تضعیف روحیه آنها سخت می کوشیدند.

سپس می افزاید: (اگر آنها هنگامی که برنامه ها محکم می شود و فرمان جهاد قطعیت می یابد به خدا راست گویند و از در صدق و صفا درآیند برای آنها بهتر است) (فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم).

هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است، و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نائل می شوند.

جمله (عزم الامر) در اصل اشاره به محکم شدن کار است ولی به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن (جهاد) می باشد. در آیه بعد می افزاید: (اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و از فرمان خدا و عمل به کتاب او رویگردان شوید، آیا جز این انتظاری می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید) (فهل عسیتم ان تولیتهم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم).

زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید قطعاً به سوی جاهلیت باز می گردید، و برنامه های جاهلی چیزی جز (فساد در زمین) (قتل و غارت و خونریزی)، (کشتن خویشاوندان و دختران) نبود.

این در صورتی است که (تولیت) از ماده (تولی) به معنی رویگردان شدن باشد، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده اند که از ماده (ولایت) به معنی (حکومت) است، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد چیزی جز تباهی و خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی رود.

گویا جمعی از منافقان برای فرار از میدان جهاد این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم (و مفسد فی الارض) باشیم؟!

قرآن در پاسخ آنها می گوید: (مگر آنروز که حکومت در دست شما بود جز فساد و خونریزی و قطع رحم کار داشتید؟! اینها بهانه است، هدف از جنگ در اسلام خاموش کردن آتش فتنه است، نه فساد و تباهی در زمین، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است نه قطع رحم).

در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است می‌خوانیم:
(این آیه درباره بنی‌امیه است که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند نه بر
صغیر رحم کردند و نه بر کبیر، حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون
کشیدند)!

روشن است که بنی‌امیه از ابوسفیان گرفته تا فرزندان و نواده‌های او
همه مصداق روشن این آیه بودند، منظور از روایت نیز همین است در حالی که
آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه منافقان ظالم و مفسد را شامل می‌شود.
در آیه بعد سرنوشت نهائی این گروه منافق و بهانه‌جوی مفسد را
چنین بیان می‌کند: (آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش
دورشان ساخته، گوشه‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور نموده است
)، نه حقیقتی را می‌شنوند و نه واقعیتی را می‌بینند (اولئك الذين لعنهم الله
فاصمهم و اعمى ابصارهم).

آنها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است قطع رحم و
فساد فی الارض می‌پندارند، اما آنهمه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب
شدند و خونهای بی‌گناهای را که در دوران حکومتشان ریختند و نوزادان
معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند مطابق با حق و عدالت!
لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!

در روایتی از امام علی بن الحسین (علیه‌السلام) می‌خوانیم که به فرزندش امام
باقر (علیه‌السلام) فرمود: (ایاک و مصاحبة القاطع لرحمة، فانی وجدته ملعونا فی کتاب
الله عز و جل فی ثلاث مواضع: قال الله عز و جل فهل
عسیتم...): (فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع
کرده و نسبت به ارحام خود بدرفتاری می‌کنند بر حذر باش که من آنها را در

سه آیه از قرآن ملعون یافتیم، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود....) (رحم) در اصل به معنی (جایگاه جنین) در شکم مادر است، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است به خاطر اینکه از رحم واحدی نشأت گرفته اند.

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: (ثلاثة لا يدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم): (سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی شوند، شرابخواران، ساحران و قاطعان رحم).

ناگفته پیدا است لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه، و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آنها، هرگز مستلزم جبر نیست، چرا که اینها مجازات اعمال خود آنها و واکنش کردار و رفتارشان است. در آخرین آیه مورد بحث به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگونبخت پرداخته، می گوید: (آیا آنها در آیات قرآن تدبیر نمی کنند) تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دلهای آنها قفل نهاده شده است؟! (افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفلها).

آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبیر نمی کنند، و یا اگر تدبیر می کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده اند قفلها بر دلهای آنها است، به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند.

و به تعبیر دیگر اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است که اگر هم چراغ باشد و هم چشم بینا یافتن راه همه جا آسان است.

(اقفال) جمع (قفل) در اصل از ماده (قفل) به معنی بازگشت کردن یا (قفیل) به معنی اشیاء خشک است، و از آنجا که وقتی در را به بندند و بر آن قفل زنند هر کس بیاید از آنجا بازمی گردد، و همانند موجود خشک و صلب چیزی در آن نفوذ نمی کند این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است.

نکته ها:

1 - قرآن کتاب اندیشه و عمل

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهائی از آن (ذکر) (یادآوری) (تدبر) (بررسی عواقب و نتایج کار) (انذار)، (خارج کردن انسانها از ظلمات به نور) و (شفا و رحمت و هدایت) است.

در آیه 50 سوره انبیاء می خوانیم: (و هذا ذکر مبارک انزلنا): این یادآوری پر برکتی است که ما نازل کرده ایم).

در آیه 29 سوره (ص) می خوانیم: (کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته): (این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبر کنند). و در آیه 19 سوره انعام آمده است: (واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ): (این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آنها می رسد به وسیله آن انذار کنم).

و در آیه 1 سوره ابراهیم می فرماید: (کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور): (این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمتها به سوی نور خارج سازی).

و بالاخره در آیه 82 سوره اسراء آمده است: (وَنَنْزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ): (آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است).

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آنرا قدوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می پردازند، و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می دهند، و بیشترین بدبختی مسلمانان از همینجاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند.

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث با صراحت می گوید این منافقان بیمار دل در قرآن تدبیر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

(تدبیر) از ماده (دبر) (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کاربردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند، چرا که اگر بر دلها قفلها باشد، قفلهایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد، در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می گوید: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزگاران فرموده: اما اللیل فصافون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا، یحزنون به انفسهم، و یستثیرون به دواء دائهم، فاذا مروا بایة فیها تشویق رکنوا الیها طمعا، و تطلعت نفوسهم الیها شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم، و اذا مروا بایة فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم، و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم: (آنها شب هنگام برپا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هر گاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند، و چشم جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شود، و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است گوشهای دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانشان طنین انداز است).

2 - حدیثی از امام صادق (علیه السلام)

در تفسیر جمله (ام علی قلوب اقفالها) از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: ان لك قلبا و مسامع، و ان الله اذا اراد ان یهدی عبدا فتح مسامع قلبه، و اذا اراد به غیر ذلك ختم مسامع قلبه، فلا یصلح ابدا و هو قول الله عز و جل: ام علی قلوب اقفالها: (برای تو قلبی است و گوشهایی که (راه نفوذ در آن است) و خداوند هرگاه بخواهد بنده ای را (بخاطر تقوایش) هدایت کند، گوشهای قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوشهای قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است) (ام علی قلوب اقفالها).

آیه (25) تا (28) و ترجمه

(إن الذين ارتدوا على أدبرهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان سول لهم وأملى لهم) (25) (ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم في بعض الأمر والله يعلم إسرارهم) (26) (فكيف إذا توفتهم الملائكة يضربون وجوههم وأدبرهم) (27) (ذلك بأنهم اتبعوا ما أسخط الله وكرهوا رضونه فأحبط أعمالهم) (28)

ترجمه:

25 - کسانی که بعد از روشن شدن حق پشت کردند شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

26 - این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم، در حالی که خداوند اسرار آنها را می داند.

27 - حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنها می زنند (و قبض روحشان می کنند).

28 - این بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند لذا اعمالشان را حبط و نابود کرد.

تفسیر:

چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟!

این آیات همچنان به بحث پیرامون منافقان و موضعگیریهای مختلف آنها ادامه می دهد، می فرماید: (کسانی که بعد از روشن شدن حق بازگشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است) (ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم).

گرچه بعضی احتمال داده اند که این آیه پیرامون جمعی از کفار اهل کتاب سخن می گوید که قبل از قیام پیامبر اسلام (ﷺ) نشانه های او را بر اساس کتب آسمانیشان می شمردند و سخت در انتظار او بودند، اما بعد از قیام او و روشن شدن این نشانه ها به او پشت کردند و شهوات و منافع مادی، مانع ایمانشان شد.

ولی قرائنی که در آیات قبل و بعد است به خوبی نشان می دهد این آیه نیز درباره منافقان سخن می گوید که نزدیک آمدند و دلائل حقانیت پیامبر (ﷺ) را به وضوح دیدند و شنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند.

(سول) از ماده (سؤل) (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است و (تسویل) معنی ترغیب و تشویق نسبت به اموری که به آن حریص است، و نسبت این امر به شیطان به خاطر وسوسه هائی است که او در جان انسان می کند، و مانع هدایت او می شود.

جمله و املی لهم از ماده (املاء) به معنی ایجاد طول امل و آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول داشته و از حق باز می دارد.

آیه بعد علت این تسویلات و تزینات شیطانی را چنین شرح می دهد:
(این بخاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر (ﷺ) اسلام ناراحت بودند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم) (ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر).

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری، بلکه اطاعت می کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود (بنی نضیر) و (بنی قریظه) که پیش از بعثت پیامبر از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش بخاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود قول همکاری به آنها دادند.

تعبیر (فی بعض الامر) شاید اشاره به این است که ما تنها در این قسمت با شما همکاری می کنیم، ولی شما با بت پرستی مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم.

این سخن شبیه چیزی است که در آیه 11 سوره حشر آمده: (الم ترالی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا وان قوتلتم لننصرنکم): (آیا ندیدید منافقان را که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند اگر شما از این بلاد کوچ کنید ما هم با شما می آئیم، و از هیچکس در مخالفت با شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار کنند یاریتان خواهیم کرد)!

در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می گوید: (خداوند مخفی کاریها و اسرار آنها را می داند) (والله یعلم اسرارهم).

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه چینه‌ها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد مخفی می داشتند آگاه است آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه های پیامبر اسلام (ﷺ) آگاه بودند که او را همچون فرزند خود می شناختند، و این نشانه ها را قبلاً برملا می گفتند، ولی بعد از ظهورش همه را مخفی و پنهان کردند خدا از این پنهانکاری آگاه است.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آمده است که منظور از (کرهوا ما نزل الله) بنی امیه هستند که نزول فرمان خداوند را درباره ولایت علی (علیه السلام) ناخوش داشتند.

روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است نه انحصار مفهوم آیه. آیه بعد در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سربسته می فرماید: (حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض می کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می زنند) (فکیف اذا توفتهم الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم).

آری این فرشتگان مأمورند که در آستانه مرگ مجازات آنها را شروع کنند تا طعم تلخ کفر و نفاق و لجajt و عناد را بچشند، به صورت آنها می کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته اند، و بر پشت آنها می زنند بخاطر این که به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

این معنی شبیه چیزی است که در آیه 50 سوره انفال درباره کفار و منافقین آمده است: (ولوتری اذیتوفی الذین

كفروا الملائكة يضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق): (اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند، و بر صورت و پشت آنها می زنند، و می گویند: بچشید عذاب سوزنده را....).

در آخرین آیه مورد بحث باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها پرداخته می گوید: (این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد) (ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله و كرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم).

چرا که شرط قبولی اعمال و هر گونه تلاش و کوشش رضای خدا است، بنابراین طبیعی است که اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند نابود گردد، و با دست خالی، و کوله بار عظیمی از گناهان این جهان را وداع گویند.

حال این گروه درست مخالف وضعی است که مؤمنان دارند که فرشتگان رحمت در آستانه مرگ به استقبال آنها می آیند، با روی گشاده به آنها می گویند: سلام بر شما باد، هم اکنون وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید: (الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون). (نحل - 33).

قابل توجه این که در مورد خشم الهی جمله به صورت فعلیه آمده است (ما اسخط الله) و در مورد خشنودی او به صورت اسمیه (رضوانه).

بعضی از مفسران گفته اند این تفاوت تعبیر لطیفه ای در بردارد، و آن اینکه خشم خدا گاهگاه است، و رضا و رحمتش مستمر است و مدام.

این نکته نیز روشن است که خشم و غضب و سخط در مورد خداوند به معنی تاثر نفسانی نیست، همانگونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی باشد، بلکه همانگونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده (غضب الله عقابه و رضاه ثوابه): (خشم خدا عقاب او است، و رضای او ثواب او).

آیه (29) تا (31) و ترجمه

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ) (29) (ولو نشاء لا رينكهم فلعرفتهم بسيهم ولتعرفنهم في لحن القول والله يعلم اءعملكم) (30) (ولنبلونكم حتى نعلم المجهدين منكم و الصبرين و نبلوا أخباركم) (31)

ترجمه:

29 - آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را ظاهر نمی کند؟! را

30 - و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی، و خداوند اعمال شما را می داند.

31 - ما همه شما را قطعا آزمایش می کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند؟ و اخبار شما را بیازمائیم.

تفسیر:

منافقان را از لحن گفتارشان می توان شناخت
در این آیات باز هم به بحثی دیگر از صفات و نشانه های منافقین اشاره می کند.

و مخصوصا بر این معنی تاءکید دارد که اینها تصور نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر (ﷺ) و مؤ منان مکتوم دارند، و خود را از رسوائی بزرگ برهانند.

نخست می گوید: (آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه های شدیدشان را ظاهر نمی سازد؟! (ام حسب الذين في قلوبهم مرض ان لن يخرج الله اضغانهم) .

(اضغان) جمع (ضغن) (بر وزن حرص، و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است.

آری آنها در درون دل کینه شدیدی نسبت به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان داشته و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می دهد، تصور نکنند همیشه می توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.

لذا در آیه بعد می افزاید: (اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی!) (ولو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم) .

در چهره های آنها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی، و به (راءى العين) آنها را ببینی.

سپس می افزاید: (هر چند الان هم می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی) (ولتعرفنهم في لحن القول) .

(راغب) در (مفردات) می گوید: (لحن) عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا اعراب خلاقی به آن دهند، و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث همان معنی سوم است یعنی این منافقان بیمار دل را از کنایه ها و نیشها و تعبیرات موزیانه و منافقانه شان می توان شناخت.

هر جا سخن از جهاد است آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند، هر جا سخن از حق و عدالت است آن را به سوی دیگری منحرف می

سازند، و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید به نحوی می کوشند آنها را لکه دار و کم اعتبار کنند.

لذا در حدیث معروفی از (ابو سعید خدری) نقل شده است که می گوید: لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ببغضهم علی بن ابی طالب: (منظور از (لحن القول) بغض علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و ما منافقان را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق عداوت با علی (علیه السلام) می شناختیم).

آری این یکی از نشانه های بارز منافقان بود که نسبت به اولین مؤمن از میان مردان، و نخستین پیشگام جانباز اسلام عداوت می ورزیدند.

اصولا ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: ما اضر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: (هیچکس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او ناآگاه می پرد و صفحه صورتش آشکار می شود).

در آیات دیگر قرآن سخنان مودیان منافقان که مصداق این لحن القول است، یا حرکات مشکوک آنها، نقل شده است، و شاید به همین دلیل بعضی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیه مورد بحث دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خوبی منافقان را از نشانه های آنها می شناخت.

شاهد گویای این سخن اینکه به آن حضرت دستور داده شد که هر گاه یکی از آنها از دنیا برود بر او نماز نخواند، و کنار قبرش برای دعا و

طلب آمرزش نایستد: (ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبره) (توبه - 84).

مخصوصا از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می کردند موقع جهاد بود، قبل از جنگ به هنگام جمع آوری کمکها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم که در آیات فراوانی از قرآن مجید مخصوصا در سوره توبه و احزاب به آنها اشاره شده است، و کار به جایی رسیده بود که حتی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه ها می شناختند.

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضعگیریهای خلافشان در مسائل مهم اجتماعی، و مخصوصا در بحرانها یا جنگها کار مشکلی نیست و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسائی می شوند. و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند و از این آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند.

در پایان آیه می افزاید: (خداوند اعمال همه شما را می داند) (والله یعلم اعمالکم).

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنها است می توانند مکتوم دارند؟!

در آیه بعد برای تاءکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می افزاید: (ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم، تا معلوم

شود مجاهدان واقعی شما و صابران کیانند) و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان؟! (و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابین).

گرچه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبائی در انجام همه وظائف را شامل می شود ولی به تناسب کلمه مجاهدین، و آیات قبل و بعد بیشتر منظور آزمایش در میدان جهاد است، و راستی میدان جهاد آزمایش بزرگ و سختی است، و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدانهای از نظرها مستور دارد.

و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر اینکه شما را می آزمائیم (اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم) (و نبلوا اخبارکم).

بسیاری از مفسران گفته اند که مراد از (اخبار) در اینجا اعمال انسانها است، چرا که وقتی عملی از انسان سر می زند به صورت (خبر) در میان مردم پخش می شود، بعضی نیز گفته اند منظور از (اخبار) در اینجا اسرار درونی است، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که (اخبار) در اینجا به معنی خبرهایی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش می دهند، مثلاً منافقان با پیامبر (ﷺ) عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان خود را شکستند: (ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الابدبار) (احزاب - 15).

و نیز (بعضی از آنها از پیامبر (ﷺ) اجازه بازگشت از میدان جهاد می طلبیدند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود هدفشان این بود که فرار کنند!) (و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا) (احزاب - 13).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسانها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.

مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل تأکید یکدیگر است.

به هر حال این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزمائیم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف الایمانها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن این مسأله ابتلاء و امتحان مطرح شده است.

مسائل مربوط به آزمایش الهی را در جلد اول ذیل آیه 155 بقره (صفحه 524 تا 535) بحث کرده ایم و همچنین در جلد 16 آغاز سوره عنکبوت مشروحا آمده است.

ضمن جمله: (حتى نعلم المجاهدين منكم) (تا مجاهدان شما را بشناسیم) به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است و مشخص شدن این گونه افراد است، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود.

آیه (32) تا (34) و ترجمه

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَلُهُمْ) (32) (يَأْيُهَا الَّذِينَ أُمِنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ) (33) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (34)

ترجمه:

32 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند.

33 - ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا، و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید!

34 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید.

تفسیر:

آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد

بعد از بحثهای گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، این آیات پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می‌کند، و می‌فرماید: (کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند، و اعمالشان را حبط و نابود می‌کند) (حتی اگر کار خیری هم انجام داده اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می‌شود) (ان الذين كفروا وصدوا

عن سبيل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى لن يضروا الله شيئا
و سيحبط اعمالهم).

این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند، و یا کفار یهود
مدینه، و یا هر دو، زیرا تعبیر به (کفر) و (صد عن سبيل الله) (بازداشتن
مردم از راه خدا) و (شاقوا الرسول) (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هر
دو گروه در آیات قرآن آمده است.

تعبیر به (تبیین هدایت) در مورد مشرکان مکه از طریق معجزات بود،
و در مورد کفار اهل کتاب از طریق کتاب آسمانیشان.

حبط اعمال آنها یا اشاره به کارهای نیکی است که احيانا انجام
می دادند، مانند میهمان نوازی، انفاق و کمک به ابن السبیل، و یا اشاره به
عقیم ماندن نقشه های آنها بر ضد اسلام است.

به هر حال این گروه دارای سه وصف بودند (کفر) و (صد عن
سبيل الله) و (دشمنی و عداوت با پیامبر) که یکی مخالفت با خدا بود، و
دیگری با بندگان خدا، و دیگری با رسول خدا.

در آیه بعد روی سخن را به مؤ منان کرده، و بعد از بیان خطوط منافقین و
کفار خط آنها را نیز چنین تبیین می کند: (ای کسانی که ایمان
آورده اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را
باطل مسازید) (يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا
اعمالكم).

در حقیقت برنامه مؤ منان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و
منافق است آنها مخالفت فرمان خدا می کنند، و اینها اطاعت، آنها به عداوت و
دشمنی با پیامبر (ﷺ) بر می خیزند و اینها فرمانبردارند، آنها اعمالشان بر اثر

کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می شود اما اینها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال لحن آیه نشان می دهد که در میان مؤمنان آن روز نیز افرادی بوده اند که در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن کوتاهی هائی داشته اند که خداوند با این آیه به آنها اخطار می کند.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی از مفسران درباره این آیه نقل کرده اند که (بنی اسد) اسلام آوردند و خدمت پیامبر (ﷺ) عرضه داشتند ما تو را بر خود مقدم داشته ایم، و جان و خانواده خویش را در اختیار تو گذارده ایم، ولی از لحن گفتارشان یک نوع منت گذاری استفاده می شد، آیه فوق نازل گشت و به آنها در این زمینه هشدار داد.

بعضی از فقها به جمله اخیر (ولا تبطلوا اعمالکم) برای حرمت شکستن نماز استدلال کرده اند، ولی همانگونه که آیات قبل و بعد، و خود آیه مورد بحث گواهی می دهد مربوط به این معنی نیست، بلکه هدف عدم ابطال از طریق شرک و ریا و منت و امثال آن است.

آخرین آیه مورد بحث توضیح و تأکیدی است برای آنچه در آیات قبل پیرامون کفار آمده است، و در ضمن راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان می دهد، می فرماید: (کسانی که کافر شدند و مردم را نیز از پیمودن راه خدا باز داشتند سپس در همان حال کفر

از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید!) (ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم) .

چرا که با مرگ درهای توبه بسته می شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را هر دو بر دوش می کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟.

و به این ترتیب در مجموع این آیات، از سه گروه سخن به میان آمده است: منافقان، کفار، و مؤمنان، و صفات هر کدام و سرنوشت هر یک مشخص شده است.

نکته:

عوامل نابودی ثواب عمل

از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده این است که مؤمنان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.

و به تعبیر دیگر اصل عمل مطلبی است، و نگاهداری آن مطلبی مهمتر، یک عمل پاک و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد بسیار است از

جمله:

1 - (منت گذاردن و آزار دادن است)، چنانکه قرآن می گوید:

(یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر): (ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقها و بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند

کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد) (بقره - 264).

در اینجا دو عامل بطلان عمل یکی (منت و آزار) و دیگری (ریا و کفر) مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید، و دومی مقارن آن، و اعمال نیک را به آتش می کشند.

2 - (عجب) عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل، چنانکه در حدیث آمده است (العجب یاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب): (عجب حسنات انسان را می خورد همانگونه که آتش هیزم را)!

3 - (حسد) نیز یکی از این گونه اعمال است که درباره آن نیز تعبیری شبیه به (عجب) آمده که همچون آتش، حسنات را نابود می کند، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ایاکم و الحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب.

اصولا همانگونه که حسنات، سیئات را از بین می برد (ان الحسنات یذهبن السيئات) (سوره هود - 114) همچنین گاهی سیئات، حسنات را به کلی از اثر می اندازد.

4 - مسأله حفظ ایمان تا پایان عمر مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می گوید: (کسانی که بی ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می شود).

از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال پی می بریم، و لذا در حدیثی از امام باقر (ع) آمده که فرمود: الا بقاء علی العمل اشد من العمل، قال و ما الا بقاء علی

العمل؟ قال يصل الرجل بصلة و ينفق نفقة لله وحده و لا شريك له،
فكتب له سرا ثم يذكرها فتمحي فتكتب له علانية، ثم يذكرها فتمحي و تكتب له
رياء!:

(نگهداری عمل از خود عمل سختتر است).

راوی سؤال می کند منظور از نگهداری عمل چیست.

پاسخ فرمود انسان بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به
عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جائی آنرا مطرح
می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و بجای آن انفاق آشکار نوشته می
شود، دگر بار در جائی دیگر آنرا مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان
ریاء نوشته می شود!.

آیه مورد بحث اشاره سربستهای به همه این امور کرده می گوید: و لا تبطلوا
اعمالکم.

آیه (35) و ترجمه

(فلا تهنوا وتدعوا إلى السلم وأنتم الا علون والله معكم ولن يتركم
أعمالكم) (35)

ترجمه:

35 - هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در
حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز
کم نمی کند

تفسیر:

صلح بیجا و ذلت بار!

در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسئله جهاد این آیه به یکی
از نکات مهم پیرامون (جهاد) اشاره می کند و آن اینکه افراد سست و ضعیف
الایمان برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ غالبا مسأله صلح را
مطرح می کنند، مسلما صلح بسیار خوب است اما در جای خود، صلحی که
تأمین اهداف والای اسلامی کند، و حیثیت و عظمت و آبروی مسلمین را حفظ
نماید، نه صلحی که آنها را به خواری و ذلت کشاند.

لذا می فرماید: (اکنون که دستورهای گذشته را شنیدید سست نشوید و
دشمنان را دعوت به صلح نکنید در حالی که شما برترید) (فلا تهنوا و
تدعوا إلى السلم وأنتم الا علون).

یعنی حالا که نشانه های پیروزی و برتری شما آشکار شده چگونه با
پیشنهاد صلح که مفهومش عقب نشینی و شکست است پیروزیهای خود را عقیم
می گذارید؟ این در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی

و زبونی سرچشمه می گیرد، این یک نوع عافیت طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می آورد.

و در ذیل آیه برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد می افزاید: (و خدا با شما است، و ثواب اعمالتان را هرگز نمی کاهد) **(و الله معکم ولن یترکم اعمالکم)** کسی که خدا با او است همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهائی نمی کند، ضعف و سستی به خود راه نمی دهد، به نام صلح، تسلیم دشمن نمی شود، و فراورده های خونهای شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی دهد.

(لن یترکم) از ماده (وتر) (بر وزن سطر) به معنی منفرد است، و لذا به کسانی که بعضی از بستگان نزدیکشان کشته می شود و آنها تنها می مانند (وتر) (بر وزن فکر) می گویند، و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث کنایه زیبائی از این مطلب است که خداوند شما را تنها نمی گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می کند.

به خصوص اینکه می دانید هر گامی در راه جهاد بردارید برای شما ثبت می شود، نه تنها چیزی از پاداشتان را کم نمی گذارد که از فضل و کرمش نیز بر آن می افزاید.

از آنچه گفتیم روشن شد که آیه مورد بحث هیچ تضادی با آیه 61 سوره انفال ندارد، آنجا که می فرماید **(وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السميع العليم)**: (اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و دانا است) تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم.

بلکه هر یک از این دو ناظر به مورد خاصی است، یکی اشاره به (صلح معقول) و دیگری (صلح نابجا) است، یکی صلحی است که منافع مسلمین را کاملاً تأمین می‌کند، و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزیها مطرح می‌گردد.

و لذا به دنبال آیه سوره انفال می‌گوید: **(و ان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله):** (اما اگر آنها بخواهند با مطرح کردن صلح تو را فریب دهند و نیرنگی در کار باشد هرگز تسلیم مشو، و نگرانی به خود راه مده، چرا که خداوند پشتیبان تو است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در فرمان مالک اشتر به هر دو قسم از صلح اشاره کرده، می‌فرماید: و لا تدفعن صلحا دعاک الیه عدوک و لله فیه رضا: هر گاه دشمن تو را به صلحی دعوت کند که رضای خدا در آن بوده باشد پیشنهاد صلح را رد مکن مطرح شدن صلح از ناحیه دشمن از یکسو و توام بودن با رضای خدا از سوی دیگر، تقسیم شدن صلح را به دو قسم که در بالا گفتیم نشان می‌دهد.

به هر حال امرای مسلمین باید در تشخیص موارد صلح و جنگ که از پیچیده - ترین و ظریفترین مسائل سرنوشت ساز است فوق العاده دقیق و هوشیار باشند، چرا که کمترین اشتباه محاسبه در این جهت عواقب مرگباری را به دنبال دارد.

آیه (36) تا (38) و ترجمه

(إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْلُكْكُمْ أَمْوَالَكُمْ) (36) (إِنْ يَسْلُكْكُمْ هَا فَيَحْطَفْكُمْ تَبْخُلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَنْكُمْ) (37) (هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنَى وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا إِمْلَاحَكُمْ) (38)

ترجمه:

36 - زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید پادشاهای شما را به نحو کامل می دهد و (در برابر آن) چیزی از اموال شما نمی طلبید.

37 - چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید، و کینه و خشم شما را آشکار می سازد!

38 - آری شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید و بعضی از شما بخل می ورزند، و هر کس بخل کند نسبت به خود بخل کرده است، و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سربچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.

تفسیر:

اگر سربچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می دهد

گفتیم سوره (محمد) (ﷺ) سوره (جهاد) است، از مسأله جهاد آغاز شده و با مسأله جهاد پایان می گیرد.

آیات مورد بحث که آخرین آیات این سوره است نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسانها در این رابطه می پردازد، و برای تشویق و تحریک هر چه بیشتر مسلمانان در زمینه اطاعت خداوند عموماً و مسأله جهاد خصوصاً بی ارزش بودن زندگی دنیا را مطرح می کند، زیرا یک عامل مهم بازدارنده از جهاد، سرگرم شدن و دلبستگی به زندگی مادی دنیا است.

می فرماید: (زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است) (انما الحیاة الدنیا لعب و لهو).

(لعب) (بازی) به کارهائی گفته می شود که دارای یکنوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است، و لهو (سرگرمی) به هر کاری گفته می شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.

و به راستی زندگی دنیا (بازی) و (سرگرمی) است، نه از آن کیفیتی حاصل می شود و نه حالی، نه دوامی دارد و نه بقائی، لحظاتی است زودگذر، و لذاتی است ناپایدار و تواءم با انواع دردسر!

به دنبال آن می افزاید: (و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید خداوند پادشاهای شما را به نحو کامل و شایسته می دهد، و در برابر آن اموال شما را نمی طلبید) (وان تؤمنوا و تتقوا یؤتکم اجورکم ولا یسئلکم اموالکم).

نه خداوند در برابر هدایت و راهنمایی و آنهمه پادشاهای عظیم در دنیا و آخرت مالی از شما می‌طلبد، و نه پیامبرش، اصولاً خدا نیازی ندارد، و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است.

و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می‌شود آنهم برای خود شما مصرف می‌گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و ابن السبیل شما، و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تاءمین نیازمندیها و عمران و آبادی شهر و دیار شما است.

بنابراین همین مقدار نیز برای خود شما است که خدا و پیامبرش از همگان بی‌نیازند، و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

در تفسیر جمله و لا یسئلكم اموالکم و رفع تناقض احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند:

بعضی گفته اند: در برابر هدایت و پاداش چیزی از اموالتان را طلب نمی‌کند. بعضی دیگر گفته اند: کل اموال شما را نمی‌طلبید، و تنها قسمتی از آن را می‌خواهد.

بعضی نیز گفته اند: این جمله اشاره به این است که اموال همه از آن خدا است گر چه چند روزی این امانت نزد ما است. ولی از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.

به هر حال نباید فراموش کرد که بخشی از جهاد، (جهاد با اموال) است و اصولاً هر گونه نبرد با دشمن نیاز به هزینه هائی دارد که باید از سوی مسلمانان با ایمان و پرهیزگار و آنها که وابسته و

دلبسته به دنیا نیستند گردآوری شود و آیات مورد بحث در حقیقت زمینه های فکری و فرهنگی را برای این مسأله آماده می کند.

در آیه بعد برای نشان دادن میزان دلبستگی غالب مردم به اموال و ثروتهای شخصی می افزاید: (هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد بخل می کنید، بلکه از آن بالاتر کینه ها و خشم شما را آشکار می سازد!) (ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم).

(یحفکم) از ماده احفاء به معنی اصرار در مطالبه و سوءال است، و در اصل از حفا به معنی پابرهنه راه رفتن است. این تعبیر کنایه از کارهایی است که انسان تا آخرین حد آنرا پیگیری می کند، لذا (احفاء شارب) به معنی اصلاح کردن سبیل در کوتاهترین حد است.

و (اضغان) جمع (ضغن) چنانکه قبلا هم اشاره کردیم به معنی (کینه شدید) است.

خلاصه اینکه آیه بیانگر دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است و در حقیقت یکنوع ملامت و سرزنش آنها و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است، تا آنجا که اگر خدا نیز از آنها مطالبه کند خشم و کینه او را به دل می گیرند!

و به این ترتیب با این تازیانه ملامت روح خفته انسانها را بیدار می سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند و آنچنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.

آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره محمد (ﷺ) است
تاءکید دیگری است بر آنچه در آیات گذشته پیرامون مسائل
مادی و دلبستگیهای مردم به آن و انفاق در راه خدا آمده است.

می فرماید: بدانید شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در
راه خدا می شوید، بعضی از شما این فرمان الهی را اطاعت می
کنند در حالی که بعضی بخل می ورزند (ها انتم هؤلاء
تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل).

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیات قبل گفته
شد خداوند اموال شما را مطالبه نمی کند چگونه در این آیه دستور به انفاق فی
سبیل الله داده شده است؟

ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می
دهد: نخست می گوید: (کسی که در انفاق بخل کند نسبت به
خود بخل کرده است) (و من یبخل فانما یبخل عن نفسه).

چرا که نتیجه انفاقها هم در دنیا به خود شما بازمی گردد، زیرا فاصله های
طبقاتی کم می شود آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می گردد، محبت و
صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می گیرد این پاداش دنیوی شما است.

و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری مواهب و نعمتهائی به شما
ارزانی می دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است،
بنابراین هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده اید!

به تعبیر دیگر مسأله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و
تعبیر به فی سبیل الله نیز تناسب با همین معنی دارد، و واضح است که هر گونه

کمک به پیشرفت امر جهاد ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است.

پاسخ دیگر اینکه (خداوند غنی و بی نیاز است و شما همه نیازمندید) (والله الغنی وانتم الفقراء).

او هم از انفاق شما بی نیاز است، و هم از اطاعتتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.

اصولا موجودات امکانیه و ما سوی الله سر تا پا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خدا است، آنها حتی در اصل وجودشان دائما وابسته به اویند، و لحظه به لحظه از منبع لا یزال فیض وجود او مدد می گیرند که اگر یک لحظه از آنها قطع فیض کند هستی همه بر باد می رود (و فرو ریزند قالبها)!

آخرین جمله هشدار است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید (و اگر رویگردان شوید این ماءموریت را به گروه دیگری می سپارد گروهی که همانند شما نخواهند بود!) (وان تتولوا یتبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم).

آری این بار هرگز بر زمین نمی ماند، اگر شما به اهمیت موقفتان پی نبرید، و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند!

این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه 54 سوره مائده نیز آمده است: (یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یمهم و

يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لائم):

(ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد
(به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها
را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در
برابر کافران نیرومند و شکست ناپذیر، مردانی که در راه خدا جهاد می کنند و
هرگز از سرزنش سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی دهند) (مأده -
53).

جالب توجه این که اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث
نقل کرده اند که بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول
خدا (ﷺ) عرض کردند: (من هؤلاء الذين ذكر الله في كتابه): (این گروهی
که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند)؟!!

در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر (ﷺ) نشسته بود، پیامبر دست بر پای
سلمان (و طبق روایتی بر شانه سلمان) زد و فرمود: هذا و قومه، و الذی نفسی
بیده لو کان الايمان منوطا بالثريا لتناولہ رجال من فارس:
(منظور این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر
ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آنرا به چنگ می آورند)!

این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف
بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده اند، و مفسران معروف
شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند: نویسندہ تفسیر قرطبی، روح
البیان، و مجمع البیان و فخر رازی و مراغی و ابوالفتوح رازی و مانند آنها.
در تفسیر (درالمنثور) در ذیل همین آیه نیز چندین حدیث در همین زمینه
آورده است.

حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که مکمل حدیث فوق است فرمود: و الله ابدل بهم خیرا منهم، الموالی: (به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود).

اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم، و سهم عجم، و مخصوصا ایرانیان را در میدانهای جهاد و مبارزه با دشمنان از یکسو، و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر بنگریم به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن بسیار است. خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آئین پاکت استوار و ثابت قدم بدار.

بارالها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی که داعیان آئین پاک تو باشیم هرگز از ما سلب مکن.

پروردگارا! در این هنگام که طوفانهای شدید از شرق و غرب برای محو آثار آئین پاکت درگرفته، به ما قدرت بیشتر، ایمان محکمتر، ایثار فزونتر و اخلاص فراوانتر مرحمت فرما!

آمین یا رب العالمین